

کمال الانسان  
و

میزان الایمان

از تصنیفات عالم عامل و عارف مکمل

آقای حاج میر سید علی قمی (برقی)

جواب دوم

شیرماه ۱۳۳۹

---

چاپخانه بانک تهران



پا: ۲۵ ریال

۱۱۰

۶۶

کمال الایمان و میزان الایمان

آقا محمد علی

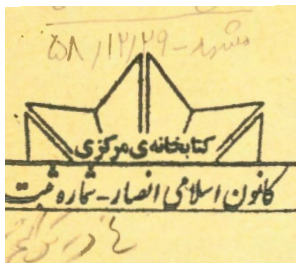
CIM

096914

Handwritten signature or scribble







کمال الانسان  
و

میزان الایمان



تصفیفات عالم عامل و عارف کامل

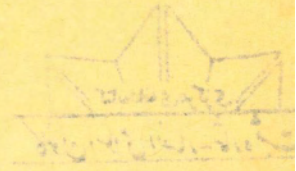


آقای حاج میرسیدی قمی (برقی)

چاپ دوم

تیرماه ۱۳۳۹

چاپخانه بانک تهران



## فهرست مندرجات

- فصل ۱ مابه الامتیاز انسان از سایر موجودات چه کمالی است و بچه وسیله انسان بآن کمال خواهد رسید .
- فصل ۲ طریق پی بردن بماوراء الطبیعه و خداوند تبارک و تعالی
- فصل ۳ موجب گرویدن بشرها بانبیاء چه بوده
- فصل ۴ تشخیص دین بجدوجهد واجتهاد است ولی اصول وفروع آن پس از تشخیص نبی مورد قبول و تصدیق خواهد بود اگرچه دلیل و حکمتی برای آنها بنظر مؤمن نباشد
- فصل ۵ چه خبری قابل احتمال صدق و کذب است و چه خبری قطعی الصدق یا قطعی الکذب است
- فصل ۶ موجب شناختن محمد بن عبدالله را به پیغمبری چیست
- فصل ۷ نتیجه تصدیق و قبول نمودن ادعاء نبوت چیست
- فصل ۸ علت لزوم تعیین خلیفه ووصی از طرف پیغمبر ص و ذکر اسامی خلفا و اوصیاء پیغمبر خاتم ص
- فصل ۹ در ذکر احادیث وارده در مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و از طرق عامه و خاصه و اشاره بمعجزات آن حضرت
- فصل ۱۰ در ذکر اسامی و مناقب سایر ائمه اثنی عشر علیهم السلام و اشاره به معجزات ایشان
- فصل ۱۱ در ذکر مهدی موعود و نقل کلمات علماء اهل سنت و ادعاء تواتر اخبار در باب وجود و غیبت و ظهور او بعد ماملت الدنيا ظلماً و جوراً
- فصل ۱۲ نقل دو روایت متواتر بین فرق اسلام و جمع بین آنها
- فصل ۱۳ در علت پیدایش فرق چهار گانه اسلام
- فصل ۱۴ در امتیاز مذهب شیعه اثنی عشری



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الانبياء والمرسلين  
محمد صلى الله عليه وعلى آله وعترته الاثمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين

### فصل اول

مابه الامتياز انسان چه كمالي است و بچه وسيله انسان  
بآن كمال خواهد رسيد

بدانكه هراى انسانى در تحصيل كمال (۱) خود ميكوشد و بايد بكوشد  
تمامه الامتياز خود را از ساير انواع و افراد احراز نمايد (همچنانكه مثلاً خاك  
معدن فيروزه با خاك خشت صورۃ يكسان است ولى در خاك معدن فيروز قوه  
و استعدادى است كه هر گاه شرايط در آن جمع شود يك نخود از آن ممكن  
است پانصد تومان ارزش داشته باشد ولى خاك خشت يك خروارش هم اين مقدار  
ارزش نخواهد داشت پس خاك فيروزه بالطبع بايد. براى مابه الامتياز خود  
سعى كند كه شرائط را حائز شود) و چون بشهادت تاريخ افرادى از بشر  
بوده كه داراى علم لدنى و قادر بر خرق عادت بوده اند و بلكه با تفحص و  
تحقيق معلوم ميشود كه در هر عصرى از اعصار و بلكه در همين عصر حاضر  
نيز اشخاصى هستند كه داراى علم لدنى (۲) تاحدى و قادر بر خرق و عادت

۱- (كمال عبارت است از ظهور قوه و استعدادى كه در ذات و كمون هر چيزى  
است) .

۲- (علم لدنى يعنى دانستن از پيش خود و رجوع بباطن خود همچنانكه  
اويس قرنى ميگويد من عرف الله لا يخفى عليه شىء و حافظ ميگويد:  
سألها دل طلب جام جم از ما ميکرد آنچه خود داشت ز بيگانه تمنى ميکرد)  
خرق عادت يعنى پاره كردن اوضاع طبيعت جهان كه اهل ايمان اين  
جريان اوضاع طبيعت را بموجب حديث شريف ابي الله ان يجرى الامور الا  
باسبابها عادة الله ميدانند و برهم زدن اوضاع اين طبيعت را خرق عادت نامند  
بقية در صفحه بعد

تادرجه هستند - پس معلوم میشود در ذات انسان قوه واستعدادی است که چون عمل بدستوراتی که موجب ظهور این قوه است بنماید واجد این کمال خواهد شد .

از این مقدمه معلوم شد : در ذات انسان این قوه واستعداد هست که چون بظهور رسد دارای چنین کمالی خواهد شد . ضمناً میفهمیم این کمال در بین کمالات انسان اعم از کمالات مادیه بدنیه و یا معنویه روحیه مهم تر و شریف تر است از سایر کمالات : بدرجه که باید گفت سایر موجودات واجد این استعداد و کمال نیستند : والا در تواریخ و تفحص گوشرد اهل تحقیق میشد پس معلوم میشود مابه الامتیاز انسان از سائر موجودات یعنی آنچیزیکه انسانرا ممتاز مینماید از سائر موجودات همین قوه است : که چون بظهور رسد از آثار آن این دو صفت است که در حقیقت هر کس این قوه را بظهور رساند در عین بندگی و عبودیت صفت ربوبیت خواهد داشت چنانکه در حدیث است *العبودية جوهره کنهها الربوبية* یعنی بندگی خداوند جوهره ایست که حقیقت و کنه، آن پروردگاری است و چنانکه نیز در حدیث است *عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی اقول لشیء کن فیکون تقول لشیء کن فیکون* یعنی بنده من فرمان برداری کن مرا تا آنکه قرار دهم ترا مثل خودم . میگویم از برای چیزی بشو میشود . بگوئی از برای چیزی بشو بشود . پس همچنانکه هر موجودی بالطبع میخواهد از سایر موجودات بخاصیت ذاتی خود ممتاز باشد انسانهم بالطبع میخواهد باین خاصیت ذاتی خود که مهم ترین خواص آنست ممتاز گردد و بالطبع در تحصیل این مابه الامتیاز خود باید بکوشد . و بشهادت تاریخ و تفحص اهل تحقیق و وجدان : اشخاصی واجد این کمال شده و باین مقام رسیده اند، گذشته از انبیاء عظام و اولیاء کرام و اوصیاء

#### بقیه پاورقی صفحه قبل

معجزات انبیاء عظام و کرامات اولیاء کرام و خوارق عادات تربیت شدگان خاص ایشان از این قبیل است چنانکه حافظ نیز میگوید :  
فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دگرانهم بکنند آنچه مسیحا میکرد)  
چنانکه بنص قرآن آصف برخیا (طبق تفسیر) تخت بلقیس را به طرفه العین حاضر کرد با آنکه پیغمبر نبود و از این قبیل کرامات از سلمان و بعضی دیگر از اصحاب خاص پیغمبر خاتم ص و اصحاب خاص امیر المؤمنین و سایر ائمه اطهار بظهور رسیده که تاریخ و اخبار شرح بعضی از آنها را ضبط و ثبت نموده اند از قبیل رشید هجری و جابر جفی و بایزید سقایی در خانه حضرت صادق ع و غیره هم)

ایشان که در اثر ایمان پیغمبری و یا گرویدن بوصی پیغمبری عمل بدستورات ایشان نموده بمعتقدات ایشان معتقد و باخلاق ایشان متخلق و بآداب و احکام ایشان متأدب و رفتار نموده باشند . بنابراین معلوم میشود انسان برای تکمیل این قوه و استعداد و تحصیل این کمال که امتیاز انسان از سایر موجودات بهمین است : بایستی سعی و کوشش کند در پیروی پیغمبری از پیمبران و هرگاه بدستورات ایشان عمل ننماید از راه رسیدن باین کمال دور اوفتاده و از حیثیت انسانیت خود کاسته است .

علیهذا دین که عبارت است از آنچه پیغمبران برای بشر آورده‌اند از عقاید و اخلاق و احکام ، دستور تکمیل انسانیت و رسانیدن انسان است باهم کمالات و بآن کیفیت و کمالی که امتیاز انسان از سایر موجودات بآنست پس هرکس دین را بهتر اتخاذ کند و دستورات دینی را بهتر معمول دارد طریق تکمیل انسانیت را بهتر پیموده و هرکس از دستورات دینی منحرف شود بدرجه انحراف خود از طریق تکمیل انسانیت خود انحراف جسته و دور اوفتاده است .



## فصل دوم

### طریق پی بردن بماوراءالطبیعه

#### وشناختن خداوند تبارك و تعالی

باید دانست که هردینی اصولی دارد و فروعی اصل اول از هردین خداشناسی است . که انسان پیش از هر عنوان باید بداند که جهان را آفریننده ایست دارای همان صفات و اسمائی که انبیاء عظام تعریف و توصیف نموده اند. یعنی سمیع است و بصیر وحی و دانا \* مرید و مدرك و ناطق توانا بشرح و تفصیلی که در کتب مبسوطه نوشته شده است .

و این خداشناسی سه وجه متصور است . اول عیانی : یعنی دیدن و معاینه نمودن . بهمان معنی که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده است (لَمْ اَعْبُدْ رَإً لَمْ اَرَهُ) یعنی پرستش نمیکنم خدائی را که ندیده ام و بهمان معنی که تربیت شدگان خاص ایشان گفته اند

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

یار بی پرده از درو دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

و بهمان معنی که گفته اند (رو مجرد شو مجرد را به بین) و اینوجه مخصوص انبیاء عظام و اولیاء کرام و تربیت شدگان خاص ایشان است از قبیل کمیل که از حضرت امیرالمؤمنین ع سؤال مینماید مَا الْحَقِيقَةُ وَ حَضَرَتْ ع در جواب میفرماید كَشَفَ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ اِشَارَةِ الْخ وَ وجه دوم از خدا شناسی طریقه علمی است . و آن اینست که به براهین عقلیه و ادله قطعیّه دانسته شود که جهانرا آفریننده ایست بهمان صفات و اسمائی که انبیاء عظام ذکر نموده اند همچنانکه مثلاً شخص دودی را به بیند از پشت دیواری برانگیخته شده در ذهن خود این برهان را تشکیل میدهد : اینکه می بینم دود است و بحکم عقل هر دودی از آتش است . نتیجه این میشود : پس این دود از آتش است . در اینصورت اگرچه آتش را نمی بیند ولی باین دلیل یقین قطعی دارد باینکه زیر این دود و پشت این دیوار آتش است .

همچنین حکماء و علماء هم بادلّه قطعیّه و براهین عقلیه که در کتب حکمت و غیره تفصیل داده شده یقین قطعی حاصل مینمایند که جهان را

آفریننده ایست بهمان نام و نشانی که انبیاء عظام توصیف و تعریف نموده اند با آنکه نمی بینند او را و این وجه علمی طریقه حکماء الهی است در مقابل حکماء طبیعی وجه سوم ایمانی است یعنی باور داشتن در دل و اقرار بزبان و آن ایمان حاصل میشود در اثر جستجو و تفحص در اینکه اشخاصی که مدعی پیغام آوری از طرف آن آفریننده بوده اند آثار و شواهد صدق داشته اند یا خیر هر کدام آثار صدق داشته اند تبلیغ و تعریف و توصیف و پیغامات او مورد قبول و تصدیق است و هر کدام آثار صدق نداشته اند تکذیب خواهیم نمود و مطالب او را نخواهیم پذیرفت یعنی شخصی که ادعای نبوت کرده هرگاه برای اثبات ادعاء خود شاهد و نشانه و علامتی آورده است که دلیل ارتباط او با ماوراء الطبیعه و خدایتعالی بوده و چیزی آورده و یا کاری کرده است که عقلاً معلوم باشد بر حسب ارتباط با ماوراء الطبیعه و آنخدای آفریننده است بآن صفاتی که معرفی مینمایند و امر مادی و عادی و طبیعت بهیچوجه در آن امر و آن کار مداخلیتی نداشته و ندارد مانند سحر و صنایع که قابل تعلیم و تعلم است از قبیل ارذها شدن عصا و احیاء موتی و شهادت سنگ ریزه و سوسمار به نبوت محمد بن عبدالله ص و مانند قرآن که از حیث لفظ و معنی معجزه عقلیه آن بزرگوار است البته میفهمیم که آورنده این معجزات در ادعاء خود صادق بوده است و هرگاه آثار صدقی نداشته از قبیل مانی نقاش که نقاشی خود را معجزه قرار داده و ادعاء نبوت نمود و یا آنکه اصلاً امر خارق عادی از او بظهور نرسیده و بدون آیه و شاهد صدق ادعائی کرده میفهمیم در ادعاء خود کاذب است و دعوی او مورد تکذیب خواهد بود یعنی همینکه شخص قابل این بوده باشد که نفع و ضرر خود را تشخیص دهد معجزه را مشاهده نماید در ذهن خود این برهان عقلی را ترتیب میدهد این شخص مدعی نبوت و پیغام آوری معجزه آورده و هر کس معجزه آورد بحکم عقل در ادعاء خود صادق است پس این مدعی نبوت در ادعاء خود صادق است . و البته پس از تصدیق او در دل همینکه بزبان اقرار نمود که این شخص پیغمبر است مسلم و مؤمن محسوب و آنچه از معارف الهی و اخلاق الهی و احکام الهی بگوید بدون مطالبه دلیل و برهان خواهد پذیرفت .

همینکه انسان بر حسب معجزات نبوت و پیغمبری شخص را تصدیق نموده خدایتعالی را بهمان صفات و اسمائی که او تعریف و توصیف نموده باور کرده و خواهد شناخت و باطمینان قول او یقین خواهد داشت که واقع و حقیقت امر همان است . همچنانکه پیغمبر خاتم ص بمردم میفرمود بگوئید لا اله الا الله رستگار خواهید شد : مردم با آنکه قبلاً مشرك و بت پرست بودند باطمینان باو (ص) لا اله الا الله میگفتند و درجه معرفت و خدا پرستی



آنها بآن درجه از کمال میرسد که در تواریخ شرح حالات آنها تفصیل داده داده شده است و مانند سلمان و اویس و اباذر و کمیل از بین آنها بظهور میرسیده و دلیل و برهان علیحده جز صدق قول پیغمبر در اقرار بوحدانیت حق تعالی نداشتند و نمیخواستند . و همچنین در معاد و کیفیت موت و بعد از موت را بموجب اطمینان بقول آن پیغمبر و تصدیق او میگفتند ( اشهد ان الموت حق والقبر حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق و البعث حق والنشور حق والصراف حق والمیزان حق والحساب حق والكتاب حق والجنة حق والنار حق ) یعنی چون باور نموده بودند صدق دعوی آن پیغمبر را از روی یقین شهادت میدادند باینکه موت بهمان کیفیت است که او گفته بعبارة آخری بهمان ترتیب که ملائکه قبض روح میکند و روح به امر ملائکه بدن را ترك میکند و در ملکوت قبر دو ملائکه نکیر و منکر سؤال از او خواهند نمود و جواب باید بدهد . و صورت ملکوتی و مثالی قبر او یا روضه از روضات بهشت و یا حفره از حفرات دوزخ خواهد بود : و دیدن میت در قبر مانند بدن شخص خواب است که در بستر خوابیده یا خواب می بیند که در باغ و بوستان با حور و غلمان در عیش و نوش است و یاد ر گلخن و آتش سوزان بآمار و عقرب دست بگیریان است تصدیق نموده و ترتیب اثر میدادند و بر روی همین عقیده عمل میکردند . مثلاً همینکه میگفت ( صلوا کما رایتُمونی اصلی ) بدون سؤال از مدرک و دلیل نماز میخواندند و نورانیت این عمل را در قلب خود مشاهده می نمودند و همچنین همینکه میفرمود ( کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم ) در آن روزهای گرم بلند تابستان بدون طفره و تعلل روزه گرفته صائم بودند الخ و هیچکس دلیل و برهانی و حکمت و فلسفه از او صلی الله علیه و آله مطالبه نمیکرد . پس این طریق ایمانی دلیل و برهانی جز معجزه لازم ندارد . نه رؤیت و معاینه و شهود لازم دارد و نه دلیل و برهان بلکه عمل بدستور لازم است : که طریق تکمیل خود را بعمل به پیماید و تدریجاً همان طور که پیغمبر ص فرموده است در اثر عمل و به میراث عمل بدو اگر یقین او ضعیف است علم الیقین : و بعداً به تحسین و تجوید عمل و مداومت بدستور عین الیقین : و بعداً تدریجاً بمرتبه حق الیقین نائل شود . و چنانکه فرموده اند مصداق مؤمن در روایت مأثوره از امیر المؤمنین ع ( ان روح المؤمن اشد اتصالاً بالله من شعاع الشمس الیها ) واقع شود . و بمیراث عمل هر کس ممکن است همان مراتب عالی و مدارج راقیه را که اصحاب خاص پیغمبر ص و ائمه اطهار واجد شدند واجد و فائز گردد . و چنانکه حافظ گوید :

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دگرانهم بکنند آنچه مسیحا میکرد



و مصداق ( علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ) واقع گردد .

پس مثل مؤمن در این فرض مثل شخصی است که طبیبی را در ادعاء طبابت از قرائن و شواهد صادق شناخته باشد و دستور او را برای رفع امراض و صحت مزاج و تکمیل خود اتخاذ نماید . البته مریض در تشخیص طبیب قبل از مراجعه سعی و کوشش می نماید که از روی شواهد اطمینان به طبیب بودن او حاصل نماید . و همینکه اطمینان حاصل نمود این شخص طبیب است و در ادعاء طبابت صادق است و کاذب نیست ، البته دستور او رفتار می نماید و مطالبه دلیل و برهانی در تنظیم نسخه دوا و طرز معالجه هم نخواهد نمود و بهمین عمل تعبدی و عامیانه و کورکورانه بمقصد هم خواهد رسید ولی هرگاه دقت در تشخیص طبیب نماید و بصرف ادعاء و یا بشواهد جعلی مدعی طبابتی را به طبابت بپذیرد و یا شخص شیادی صورت طبابت بخود بندد و اصلاً منکر شواهد صدق شود و بصرف بیانات فریبنده و تشویق به مشتبهات نفسانی لغزاننده دعوی طبابت کند و دعوی او را شخص بدون تأمل و تفحص و تعقل به پذیرد : البته بهلاک خود اقدام نموده است و ملامت نکند مگر خود را .

## فصل سوم

### موجب گرویدن بشرها با انبیاء چه بوده ؟

بدانکه بطور خلاصه از تواریخ و اخبار و تفاسیر : معلوم میشود مفاد گفتار و طرز رفتار پیمبران با مردم این بوده : که پیمبران چون مبعوث به اظهار نبوت میشدند ب مردم میگفتند شما آفریننده دارید که بخواست خود محض اظهار و ظهور کمال خود شما را آفریده است . همچنانکه شخص خوش آوازی بمیل خود و بمحض خوش آمد خود و اظهار کمال خود میخواند . و یا مانند صاحب جمالی که از جهة مشاهده جمال خود خود را در آینه های مختلفه بلباسهای مختلفه می بیند و یا مانند صاحب صنعتی که محض اظهار کمال و صنعت خود صنعت میکند و در ذات شما استعدادی و قوه نهاده است که هرگاه بدستور او که خود او بر حسب علم و احاطه که باین صنع خود دارد معین نموده رفتار نمائید آن استعداد و قوه ظهور نموده دارای کمالی خواهید شد که هیچ موجودی واجد چنین کمال نتواند شد و یک روزی دریغ دارید که در آنروز بر حسب کمال خود مورد توجه مرحمت و بقاء او مفتخر و موفق خواهید شد . و در صورتیکه برخلاف دستور او رفتار نمائید و قوه و استعداد خود را ضایع و باطل کنید . یعنی در حقیقت خلقت و صنعت او را خراب و باطل نمائید بر حسب نواقصی که در خلق او ایجاد نموده اید : و نواقصی که دارید : در آنروز مورد سخط و غضب او واقع و تنبیه خواهید شد مردم در بدو امر بایشان میگفتند ( ان انتم الا بشر مثلنا و ما نزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذبون یعنی نیستید شما مگر بشرهایی مثل ما نازل نموده است آن خدائی که شما میگوئید چیزی نیستید شما مگر اینکه دروغ میگوئید . بعبارت آخری شما مانند ما نیستید نزد ما که چنین خبری نیست ، پس شما دروغ میگوئید . همینکه پیغمبران دعوت خود را تکرار و در تبلیغ ابرام میکردند تقریباً باین مضمون میگفتند شما می خواهید بر ما ریاست کنید برای ترس ما امر موهمی را بنام خدا عنوان نموده اید که ما از ترس عقوبت او مطیع شما شویم . چنانکه بعضی از قوم نوح به بعض دیگر میگفتند ( ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم ) یعنی نیست این نوح مگر بشری مانند شما می خواهد برتری یابد



بر شما . بلکه نسبت جنون باو میدادند و میگفتند (ان هو الا رجل به جنه  
 تر بصوابه حتی حین) یعنی نیست نوح مگر مردیکه باو جنونی است انتظار  
 بکشید باو تازمانی که معلوم شود و همچنانکه در جواب بعضی از پیمبران  
 که اصرار و ابرام در تبلیغ مینمودند و بمردم میگفتند ای مردم به پرستید  
 خدایرا نیست از برای شما آفریننده غیر او و به پرهیزید اورا : میگفتند  
 مردم که منکر بودند آخرت و بقاء روح را درعالم دیگر پس از مفارقت  
 از بدن ما هذا الا بشر مثلکم یا کل مما تأکلون منه و یشرّب مما تشرّبون )  
 یعنی نیست این پیغمبر مگر بشری مانند شما میخورد از آنچه شما میخورید  
 و میاشامد از آنچه شما میاشامید . (ایعدکم انکم اذا متم و کنتم تراباً و عظاما  
 انکم مخرجون هیهات لما توعّدون ) یعنی آیا وعده میدهند شما را اینکه  
 دروقتی که بمیرید و بوده باشید خاک و استخوان شما بیرون آورده میشوند  
 هیهات هیهات مرا آنچه را وعده میدهند .

( هیهات کلمه ایست درموقع عجب و استبعاد گفته میشود یعنی هرگز  
 نخواهد شد) و بلکه میگفتند ان هی الا حیوتنا الدنیا نموت و نحیی و مانحن  
 بمبعوثین یعنی نیست این زندگانی مگر همین زندگانی در دنیا میمیریم و  
 زنده میشویم و برانگیخته نخواهیم شد یعنی میمیریم بالطبع و زنده میشویم  
 بالطبع و از مجاری طبیعی و درعالم دیگری که شما میگوئید مبعوث و  
 برانگیخته نخواهیم شد چنانکه درجای دیگر میگفتند ما هی الا حیوتنا الدنیا  
 نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر یعنی نیست این زندگانی مگر همین  
 زندگانی در دنیا میمیریم و زنده میشویم و هلاک نمیکند ما را مگر دهر  
 یعنی طبیعت ما را آورده و طبیعت هم ما را فرتوت خواهد کرد و ازین  
 خواهد برد و هلاک نمیکند ما را مگر همین دهر و طبع جهان یعنی در اثر  
 اوضاع طبع جهان بشر متولد میشود و میمیرد و دهر و طبیعت هم اورا  
 میمیراند نه آنکه روحی درتن بشر باشد که بامر خدا و اقدام ملائکه از بدن  
 خارج شود و درعالم دیگری باقی بماند و برانگیخته شود تا مورد ثواب یا مورد  
 عقاب واقع شود بالجمله چون سخن انبیاء بامردم بدین بیانات تقریباً منتهی  
 میشد یعنی از کلمات بشرها معلوم میشد فقط طبیعت را موثر میدانند و قائل  
 بتأثیر چیز دیگری نیستند و خدائی را که ایشان تعریف و توصیف مینمایند  
 باور ندارند و قول ایشانرا قبول نمیکند و یا در صورت قبول داشتن خدائی  
 را بهمان نام و نشانی که انبیاء تعریف و توصیف نموده اند معذک پیغمبری  
 آن شخص مبلغ و پیغام اورا قبول نداشتند : پیمبران از تبلیغ صرف نظر  
 نمینمودند بالاخره یا خود انبیاء برای تنبه و تنبیه مردم مبادرت به خرق اوضاع  
 طبیعت می نمودند و یا آنکه بخواست و دعوت منکرین معجزه می آوردند



از قبیل خبر دادن نوح بطوفان و ساختن کشتی که بدون خواست امت خود این معجزه را اظهار نمود و یا از قبیل اژدها نمودن موسی عصارا در مقابل فرعون که منکر اله غیر خود بود که چون موسی ادعای نبوت نمود گفت ان كنت جئت بآية فأت بها ان كنت من الصادقين فالقي عصاه فاذا هي ثعبان مبین و نزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين یعنی گفت بموسی اگر میآوری آیه و نشانه پس بیاور آن آیه را اگر از راست گویان هستی؟ پس افکند موسی عصای خود را پس ناگهان آن عصا اژدهائی شد آشکار و برآورد دست خود را پس ناگهان نور و روشنائی شد از برای نظر کنندگان.

خلاصه انبیاء از برای اثبات دعوی خود معجزه آوردند از قبیل اژدهاشدن عصا و شکاف دریا و ید بیضا و غیره بدست حضرت موسی و از قبیل احیاء موتی بنفس عیسی و بیرون آمدن ناقه از سنگ خاره بدعای صالح و از قبیل شهادت سنگ ریزه و سوسمار به نبوت پیغمبر خاتم ص و کنده شدن درخت از ریشه و ایستادن در برابر پیغمبر ص بتقاضای بزرگان قریش بشرحیکه در نهج البلاغه امیرالمؤمنین نقل فرموده و تفصیل داده شده همچنین سائر معجزات مادی که از کثرت قابل احصاء نبوده است و بعضی متجاوز از چهار هزار نقل نموده اند و از قبیل قرآن که معجزه عقلیه باقیه او است تا انقراض عالم- و همینکه بشرها این معجزات را مشاهده می نمودند تسلیم شده ایمان آورده و اقرار به نبوت او مینمودند یعنی هر بشری همینکه به بیند کاری را که به تحقیق بوسایل عادی و اسباب مادی مثل آنرا نتوان آورد در ذهن خود این برهان قطعی را تشکیل میدهد: این شخص مدعی نبوت معجزه آورده و هر کس معجزه آورد در ادعای خود صادق است بحکم عقل پس این شخص در ادعای خود صادق است و همینکه تصدیق می نمودند در باطن و اقرار میکردند بزبان مسلم و مؤمن محسوب میشدند و چون مسلمان میشدند آنچه را پیغمبر وقت میگفت از اصول و فروع بدون دلیل و برهان علیحده قبول نموده می پذیرفتند.

## فصل چهارم

### تشخیص دین بجد و جهد و اجتهاد است

ولی اصول و فروع آن پس از تشخیص نبی مورد قبول و تصدیق خواهد بود اگرچه دلیل و حکمتی برای آنها بنظر مؤمن نباشد بمقدمات سابقه معلوم شد دین عبارت است از آنچه پیغمبری از طرف حق تعالی برای تکمیل و رسانیدن بشر را بسعدت و کمالی که مابه الامتیاز او است از سائر موجودات آورده پس هر کس تمسک بآن جوید و راه دین را پویا: در حقیقت طریق تکمیل انسانیت و سعادت خود را پیموده و هر کس منحرف بوده از طریق تکمیل انسانیت انحراف جسته و دور افتاده است . پس تشخیص دین که طریق تکمیل است به تشخیص معجزات است. پس اصل دین را باجتهاد و تفحص در معجزات که شواهد صدق نبوت است باید تحصیل نمود و همینکه شخص تشخیص داد فلان مدعی معجزه آورده : یعنی بر حسب ارتباط با ماوراء الطبیعه و حق تعالی کاری برخلاف موازین طبیعت انجام داده و ابداً اسباب مادی و مجاری طبع و عادی در آن مدخلیتی نداشته دیگر در اظهارات و مطالبی که از معاریف الهیه و یا اخلاق الهیه و یا احکام الهیه از طرف حق تعالی عنوان نماید اجتهاد لازم ندارد. و عبارت آخری بدست آوردن اصل دین اجتهادی و بجد و جهد و تفحص و تحقیق در شواهد صدق و ارتباط مدعی با ما فوق الطبیعه است ولی اصول دین و هكذا فروع دین دیگر اجتهادی نیست یعنی از پیغمبر ص پس از تصدیق نبوت او دیگر مطالبه دلیل و برهانی نباید نمود . و یا در مطالبی که از او مسلماً رسیده است درخواست دلیل و فلسفه و حکمت نباید نمود و اینکه فقهاء امامیه رضوان الله علیهم باب اجتهاد را مفتوح نموده اند برای این است که معلوم شود حکمی که پیغمبر ص از طرف حق تعالی آورده است چه بوده است . لذا از طرفی علم رجال و درایه برای تشخیص حال رواة و کیفیت وضع روایت ترتیب داده اند : تا معلوم شود کدام روایت مثلاً راوی آن همه شیعه اثنا عشری و عادل و موثق بوده و کدام غیر شیعه و کدام غیر موثق و کدام غیر عادل و کدام مجهول الحال بوده که بر حسب حال هر یک از رواة و بر حسب کیفیت سلسله



سند بهر روایت ترتیب اثری بدهند و بآن روایات نامی اصطلاحاً اطلاق نمایند تا درك کیفیت روایات از صحت و سقم سهل و آسان شده زودتر مطلب گشوف و معلوم شود چنانکه از برای فهم دلالت آن علوم ادبیه و علم اصول و بالاخره علم فقه تنظیم شده است برای بدست آوردن اصل حکم نه اینکه با آنکه حکم را فهمیده باشند باز در تعقیب دلیل و حکمت و فلسفه آن حکم بحث و اجتهاد نمایند .

علیهذا بر کسیکه بخواهد طریق تکامل پیماید و مقام و مرتبه انسانیّت خود را تکمیل نماید بایستی مراجعه بتواریخ و کتب اخبار و احادیث نموده و یا از افواه رجال موثق کسب و معلوم نماید کدام يك از اشخاص که مدعی نبوت بوده اند دارای معجزه بوده که شاهد صدق ادعاء او بوده پس هر يك را بشهادت تواریخ و اخبار و احادیث تشخیص داد که دارای معجزه و از برای اثبات نبوت خود معجزه آورده دعوی او را حق و قول او را صدق بدانند . و هر کس ادعائی بدون معجزه نموده و با معجزه ادعائی او امری و عملی بوده است که دلیل بر ارتباط او با ماوراء الطبیعه نبوده بلکه امری بوده از مجاری عادی و اسباب مادی که بطور فوق العاده آورده است از قبیل نقاشی مانی و ماہ نخشب و غیرها دعوی او را کذب و قول او را باطل بدانند .

بر حسب تواریخ و توأثر اخبار و احادیث و مشاهده قرائن و آثار جمع کثیری از مدعیان نبوت و پیغمبری دارای معجزات بوده که مشهورترین آنها حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده .

و چون بنظر دقیق بنگریم می بینیم آنچه خوبان همه داشته اند پیغمبر خاتم ص تنها داشته و بلکه بعلاوه صفات و مقامات و معجزات و خوارق عاداتی داشته که هیچیک از انبیاء سلف نداشته اند خلاصه گذشته از اخلاق و صفات و اعمالی که در مدت کمی از او بظهور رسیده که در حقیقت همه خرق عادت و کرامت بوده معجزات مادیه زائد از حد احصاء از او بظهور رسیده و گذشته از معجزات مادیه معجزه عقلیه باقیه از او بظهور رسیده که هنوز فلاسفه و بزرگان از علماء از هر فن از او استفاده مینمایند و سر تسلیم در پیشگاه او فرود می آورند و آن همان قرآن مجید است که خود آن بزرگوار بآن تحدی فرموده ( یعنی معارضه با خصم و پیش خواندن خصم را و غلبه بر او ) و معجزه باقیه خود قرار داده است .

و با آنکه خلق عالم را بآوردن مثل آن و بلکه بآوردن مثل سوره آن دعوت نموده تا کنون هیچکس از مخالف و مؤالف نتوانسته است مثل



آیه از آن بیاورد از حیث لفظ و معنی و حکمت و حقیقتی که در مطالب آنست .

تبصره - اعجاز قرآن را بزرگان از بشر از عرفاء و حکماء و فقهاء و سایر طبقات از علماء مستقیماً تا درجه ادراک مینمایند و سایر طبقات مردم بفهم واداراک و تصدیق ایشان که متخصص هستند در معرفه الله و حکمت یعنی علم بخواص اشیاء و در فقاہت یعنی علم بمسائل فرعیه از روی مدارک تسلیم شده تصدیق مینمایند .

چنانکه دأب و دیدن بشر است که در هر مقوله و در هر موضوعی به متخصص آن رجوع نمایند لیکن معجزات مادیّه آن پیغمبر ص و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین باخبار و احادیث متواتره و مستفیضه ثابت شده است ( به کتب مبسوطه که در اینخصوص نوشته شده از قبیل مدینه المعاجز و غیرها مراجعه شود . )

## فصل پنجم

### چه خبری قابل احتمال صدق و کذب است

و چه خبری قطعی الصدق یا قطعی الکذب است

بدانکه خبر فی حد ذاته اگرچه قابل احتمال صدق و کذب است ولی بر حسب قرائن و مقرراتی که در علم رجال و درایه رعایت شده بسا هست طرف صدق ترجیح داده میشود و بلکه بدرجه یقین قطعی میرسد مثل اینکه مثلاً در موقعیکه شخصی بعنوان حج به مکه معظمه مشرف شده و زمان انجام اعمال حج انقضاء یافته و زمان مراجعت و قدوم حاج فرا رسیده شخصی عادی خبر دهد که فلان شخص از مکه مراجعت نموده است اگرچه این خبر فی حد ذاته وبالطبع قابل احتمال صدق و کذب هر دو است ولی همینکه ملاحظه کنیم به بینیم اولاً موقع مراجعت حاج رسیده ثانیاً شخص گوینده عادتاً کمتر دروغ میگوید البته احتمال صدق راجع میشود و همینکه جمعی همین خبر را تأیید نمایند در صورتی که آنها هم عادتاً میدانیم دروغ گو نیستند البته در اینصورت ظن به صدق آن خبر حاصل میشود و چون بر حسب ظن حرکت کرده بعزم زیارت آن زائر برویم به درخانه او برسیم اثر خون گوسفند قربانی را به بینیم یقین عادی حاصل میکنیم که آن خبر صدق بوده و چون به بینیم جمعی از درون خانه بیرون میآیند و بیاناتی را که شایسته است زائر مکه معظمه اظهار نماید فعلاً از طرف حاج مزبور مذاکره مینمایند یقین قطعی حاصل میشود که آن خبر از یک نفر شخص عادی صدق و مطابق واقع بوده است و یا آنکه مثلاً به بینیم جمع کثیری که عادتاً تبانی آنها بر کذب نمیشود به استقبال رفته و در مراجعت از استقبال متفقاً رؤیت و ورود آن حاج را بکلمه واحد خبر مبدهند البته این اخبار قطع نظر از قرینه موجب یقین قطعی است ( این قسمت از اخبار را تواتر لفظی نامند ) و یا اینکه مثلاً جمع کثیری که عادتاً تبانی آنها بر کذب ممکن نیست بیانات مختلفی و کلمات مشتته اظهار میدارند که از جمع آن کلمات یک معنی مسلم و قطعی میشود مثل آنکه جمعی بگویند فلان حاجی آمد جمعی بگویند رفته بودیم بدیدن آن حاجی و چنین و چنان میگفت و ازین قبیل بیانات البته دراین



صورت هم یقین قطعی حاصل میشود بصدق خبر ورود آن حاج با آنکه عدّه قایلین به ورود وافی به حدی نبوده که یقین حاصل شود به ورود آن حاج ولی بضمیمه اخبار دیگر که افاده همان معنی را مینماید ولی بعبارات دیگر البته وافی بحد تواتر شده یقین حاصل میشود به صدق خبر ورود (این قسم را تواتر معنوی نامند) و یا آنکه مثلاً قضایای مختلفه جماعات مختلفه نقل مینمایند.

با آنکه خبر هر جمعیتی موجب یقین قطعی بوقوع آن قضیه که خبر داده شده است از آن قضیه نیست ولی از جمع کلیه اخبار مربوطه بقضایای مختلفه يك امر محقق و مقطوع میشود که در جمیع قضایاء مختلفه منقوله مدخلیت تامه داشته است.

همچنانکه مثلاً در زمان ناصرالدین شاه شخصی در طهران بوده که دارای علم و عمل شعبده بوده بنام ملک خان قضایای مختلفه از او نقل میکنند که در مجالس عیدیه اعمالی را بعلم شعبده انجام داده است جمعی که از قول آنها یقین قطعی حاصل نمیشود مثلاً يك قضیه را حکایت میکنند که در حضور ناصرالدین شاه انجام داده و جمعی دیگر که از قول آنها نیز یقین قطعی حاصل نمیشود قضیه را نقل میکنند که در منزل بعضی از وزراء انجام داده و بعضی دیگر قضایای دیگر هم نقل میکنند که در منزل بعضی از امراء واعیان و اشراف انجام داده که از نقل هر جمع از آن جماعات یقین قطعی بوقوع همان قضیه منقوله حاصل نمیشود ولی از نقل مجموع جماعات يك امر مسلم و مقطوع است که این شخص ملک نام دارای علم و عمل شعبده بوده است (و این قسم را تواتر اجمالی گویند).

نظر بمقدمات سابق الذکر در خصوص ظهور پیغمبر خاتم (ص) و دین اسلام باید گفت محمد بن عبدالله (ص) بسمت نبوت ختمیه به موجب اخبار تورا و انجیل و سایر کتب آسمانی و مسفورات سائر انبیاء و اوصیاء ایشان در هر عصری از اعصار و بر حسب مکاشفات رهبانین و مرتاضین در هر دوری از ادوار حتی بموجب پیش گوئی جاماسب حکیم و وحی کودک و غیر ذلک از قبیل اخبار کهنه و منجمین و غیر هم بشرح و تفصیلی که در کتب مبسوطه از تواریخ و اخبار و احادیث تحریر یافته مترقب الوجود و منتظر الظهور بوده است چنانکه نظماً گفته شده است :

|                                   |                             |
|-----------------------------------|-----------------------------|
| این است که ساسان بتسائیر خبر داد  | جاماسب بروز سوم تیر خبر داد |
| بودا به صنم خانه کشمیر خبر داد    | مخدوم سرائیل بساعیر خبر داد |
| وان کودک ناشسته لب از شیر خبر داد | ریون گفتند و نیوشیدند اخبار |



موسی ز ظهور تو خبر داد به یوشع      ادریس بیان کرد به اخشوع و همیلع  
شاهول به یثرب شده از جانب تبع      تا بر تو دهد نامه آتشاه سمیدع  
ای از رخ دادار بر انداخته برقع      بر فرق تو بنهاده خدا تاج مرصع  
در دست تو بسپرد قضا صارم تبار

پس بموجب اخبار انبیاء سلف و غیرهم وجود پیغمبر خاتم ص و ظهور  
او مانند عالمی که مسافرت بمکه معظمه نموده باشد و موقع مراجعت و قدوم  
فرا رسیده باشد مترقب و منتظر بوده است .

لذا همینکه نبوت خود را اظهار و اعلام نمود نظر سابقه اذهان و  
انتظاریکه از ظهور چنین پیغمبری داشتند و نظر بخوارق عاداتی که قبل از  
تولد و در شب تولد و بعد از تولد و در موقع رضاع و در زمان رشد الی حد  
کهولت و چهل ساله گی که موقع بعثت او بوده بظهور رسیده بود بشرحی  
که در تواریخ تفصیل داده شده و نظر باینکه آثار بزرگی و بزرگواری و  
فوق العاده بودن او از جهة اخلاق و عقل و رأی صائب و صحت عمل طوری  
از او ظاهر و آشکار میشده که بزرگان مکه در مشکلات امور با او مشورت  
مینمودند و بارأی او کارهای مشکل را باسانی انجام میدادند و بالاخره از  
جهة شدت وثوق و اعتماد بر گفتار و کردار او و او را امین لقب دادند و محمد  
امینش خواندند و بلحاظ همین اعتماد و اطمینانی که باو داشتند ب سرمایه  
غیر تجارت کرد و در سفر تجارت که بشام میرفت یکی از رهبانین که  
در بین راه در دیری مقیم بوده بشرحی که در تواریخ و اخبار تفصیل داده شده  
بر حسب آثار و علائم که در آن بزرگوار دیده و منطبق با اخبار رهبانین و  
انبیاء سلف نموده بوده باو گرویده و اظهار ایمان کرده بود لهذا بمحض  
اظهار نبوت جمعی گرد او جمع شده و باو نزدیک شده از طرفی آیات قرآن  
را که باقتضاء زمان معجزه عقلیه و ادبیه بوده و بآن آیات تحدی مینموده  
شاهد صدق و از طرفی بموجب تقاضاء بعضی معجزات مادیه از قبیل شهادت  
سنگ ریزه و سوسمار و کنده شدن درخت با ریشه از جای خود و ایستادن  
در برابر آن حضرت مشاهده نمودند باو گرویدند و آوازه دعوت او باطراف  
مکه رسیده و گذشته از اینکه مکه معظمه زیارت گاه عموم و محل توجه ملل  
و اقوام بود و بالطبع مردم دسته دسته بزیارت مکه معظمه مشرف میشدند و  
ضمناً به شرف خدمت و درك صحبت او فائز میشدند بالخصوص محض زیارت  
و تشرف حضور آن بزرگوار نیز بمکه معظمه آمده بدرك فیض و شرف خدمت  
و حضور آنحضرت فائز میگشتند و از مشاهده وضع حال و کیفیت اعمال و  
اخلاق و استماع آیات قرآن و مشاهده معجزات مادیه و یا شنیدن اخبار وقوع  
معجزات مادیه که در غیاب آنها بظهور رسیده بود و یا معجزاتی که بدرخواست

وتقاضاء خودشان بظهور میرسید نوعاً غالباً میگریویدند و اظهار ایمان مینمودند .

بالخصوص رجال باذکاوت نکته سنج از هر قوم و از هر شهر بزودی صدق ادعاء اورا تشخیص داده از روی حقیقت و حقیقت باو گرویده وایمان آورده وروز بروز برعهده مؤمنین افزوده شد تا آنکه درطرف سیزده سال اقامت درمکه معظمه عده مؤمنین و شهرت دعوت بحد کفایت رسیده و از طرف دیگر حسد و کبر و عصبیت رؤساء مکه که بت پرست بودند طغیان نموده برادیت آن بزرگوار افزودند تا آنکه ناچار شد بهجرت و بشرحی که در تواریخ ضبط است بمدینه طیبه هجرت فرمود و درطرف ده سال اقامت درمدینه وضع پیشرفت بجائی رسید که جز عده قلیلی از یهود و نصاری کلیه اهالی مسلمان شده حجاز و ممالک اطراف در تحت لواء او درآمد بالنتیجه ازطرفی اوضاع زندگانی و معاش مردم منظم و ازطرفی اشخاصی به تربیت او واجد مقامات و دارای درجاتی از معرفت و کمال شدند که مصداق علماء امتی کانیاء بنی اسرائیل و مصداق روایت مأثوره از امیرالمومنین در کافی ان روح المؤمن اشد اتصالاً بالله من شعاع الشمس الیها شدند که شرح حالات و کرامات و خوارق عادات ایشان و تربیت شدگان ایشان در کتب تواریخ و سیر نوشته شده است .



## فصل ششم

موجب شناختن محمد بن عبدالله ص را به پیغمبری چیست ؟

اکنون که ما میخواهیم معرفت نسب بمراء الطبیعه از مبده و معاد از راه ایمان نه از راه علم و عیان حاصل نمائیم لازم است تاریخ اسلام و اخبار و احادیث منقوله در کتب سنی و شیعه را بانظر بیطرفی بدون دخالت حب و بغض و عصبیت و هوای نفس مطالعه کنیم و ضمناً ملتفت بجهات صحت و سقم نقل روایات و تواریخ شده از طرفی حال مورخ و راوی را تفحص نموده و ثاقت او را در نقل تحقیق و از طرفی ثرائن صدق اعم از داخلیه و خارجیه و شواهد صدق نقل مورخین و رواة را ملاحظه نمود ، بالنتیجه و بالاخره در احادیث و اخبار واردۀ در خصوص معجزات مادیه که علاوه بر قرآن از پیغمبر ص بظهور رسیده و نقل نموده اند تأمل و دقت نمائیم و چون بموازین این امور مراجعه نمائیم می بینیم بعضی از این اخبار مربوط به معجزات متواتر است و بعضی بحد استفاضه است و بعضی هم اخبار آحاد است البته از متواترات علم قطعی بصدور آن مجزئه حاصل میشود و از اخبار کثیره که بحد استفاضه رسیده باشد علم عادی و بلکه یقین قطعی حاصل میشود و از اخبار آحاد هم بر حسب صحت و سقم سند البته علم عادی و یا ظن متآخم بعلم و لا اقل ظن عادی حاصل خواهد شد .

و اگر شبهات در دل زیاد نباشد و شیطان بوسواس نگذارد شخص بصرافت طبع ترتیب اثر به نقل ثقات و روایات متواتره و منتظافره بدهد چیزی که فرار از آن احدی نتواند نمود همان تواتر اجمالی است که مثل آن بعمل ملکم نام واضح شد یعنی از جمع کلیۀ اخبار وارده در باب معجزات اگر چه هر دسته از آنها را متواتر ندانیم که بالطبع موجب یقین بصدق باشد ولی از جمع کلیۀ آنها اجمالا یقین حاصل مینمائیم که معجزاتی ار او بظهور رسیده است که در اثر آن مردم گرویده و دین اسلام پس از هزار سال هنوز در پیشرفت است همچنانکه در تمثیل به ملکم ذکر نمودیم که اگر چه نقل هر جمعی راجع بیک قضیه و عملی موجب علم قطعی نباشد ولی از جمع کلیۀ نقلها و اخبار وارده یقین قطعی داریم که ملکم نام در زمان ناصرالدین شاه دارای



علم و عمل شعبده بوده است پس همچنین نسبت باین پیغمبر هم میگوئیم از جمع کلیه اخبار مربوطه به معجزات یقین قطعی حاصل مینمائیم که این شخص مدعی نبوت مسلماً دارای معجزاتی بوده و مانند مانی نقاش و مسیلمه کذاب نبوده و آن معجزات شواهد صدق ادعاء او بوده و بموجب آن معجزات مردم باو گرویده و قربانیهای شهدائی که در پیشگاه اقدس او شده است نیز از قرائن و شواهد صدق او است گذشته از کتاب و آیات و کلمات و بیانات آسمانی که از آن بزرگوار درایادی وافواه منتشر است که همه دلالت صریح دارد بر اینکه آن بزرگوار از پیش خود سخنی نگفته و همانطور که در قرآن مجید است ماینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی همه را از طرف حق تعالی گفته است .

## فصل هفتم

### نتیجه قبول نمودن ادعاء پیغمبر و نبوت چیست

در نتیجه مقدمات مزبوره میفهمیم این محمد بن عبدالله (ص) که مدعی نبوت ختمیه بوده و انتظار ظهور او را تمام ملل و ادیان داشته اند در ادعاء خود صادق و آنچه از معارف الهیه و اصول عقاید و اخلاق الهیه و احکام فرعیه آورده متن واقع و حق است و مطابق قول او و ایمان باو بدون احتیاج بدلیل و برهان علیحده شهادت میدهم یعنی در دل یقین داریم و بزبان هم اقرار مینمائیم به اینکه نیست خدا و آفریننده مگر همان خدائی که او (ص) تعریف و توصیف نموده است بهمان اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و عبارة 'خری دارای هشت صفت است که عین ذات تعالی و تقدس است یعنی :  
(سمیع است و بصیر و حی و دانا است) (مرید و مدرك و ناطق توانا است) و معتقدیم

(چنانکه جان بذات خویش دانا است      چنانکه ناطق و حی و توانا است)  
نه دانائی جان جزئی ز جانست      نه اوصاف دگر عضوی از آنست  
ز سر تا پا همه دانا و بیناست      ز پا تا سر همه حی و توانا است  
خدا را نیز جمله این صفات است      که مفهوماً جدا و عین ذات است  
نباشد این صفات ثابت او      چو عضو و جزء یا از او بیکسو  
بعبارة اخری آن صفات ثبوتیه هم عین ذات است نه جزء است و نه  
عضو و نه مانند رنگ و بوی عارض بر ذات بلکه ذات بذاته عین این صفات  
و این صفات عین ذات است و گذشته از اینکه شریک ندارد شش صفت  
دیگر هم از او مسلوب است .

(نه جسم و نه محل است و نه مرئی است      نه محتاج و نه ترکیب و نه معنی است)  
منزه باشد از هر نقض و هر عیب      که اندر عالم خلق است بی ریب  
و همچنانکه روح انسانی که متصرف در بدن است یکی است حقتعالی  
هم که بالاتشبهه بمنزله روح است در جهان یکی است چنانکه نظماً گفته شد:  
اگر باشد دو جان اندر تن تو      نباشد هیچ کاری ممکن تو  
چرا که چون خصوصیت دوتا هست      خیال و خواهش هر يك جدا هست



یکی شهد و یکی افیون پسندد یکی اندک یکی افزون پسندد  
 به نزد هر کسی کو نکته سنجد دو شاهنشاه در اقلیمی نگنجد  
 و همچنین شهادت میدهم باینکه موت بهمان معنی که او گفته حق است  
 یعنی موت بقبض ملائکه است روح را که جوهر مجرد نورانی است متصرف  
 در بدن بشری که در کتاب بطون خمه تفصیل داده شده نه عرض است مانند  
 حرارت که قائم بجسم باشد تا بخرابی جسم آنهم ازین برود .

(توضیح آنکه ادله جوهریت روح و بقاء روح بعد از ترك بدن در  
 بطون خمه تا درجه تفصیل داده شده است) و شهادت میدهم باینکه قبر  
 بهمان معنی که او گفته حق است یعنی این قبر جسمانی مادی دارای صورتی  
 است ملکوتی روحانی یا روضة من ریاض الجنة است یا حفرة من حفرة النيران  
 است و شهادت میدهم باینکه سؤال منکر و نکیر در همان قبر که روضة از  
 روضات جنت و یا حفرة از حفرات دوزخ است حق است و بعثت یعنی  
 برانگیخته شدن بهمان معنی و طوریکه او گفته حق و نشر بهمان معنی و  
 طریزیکه او گفته حق و صراط بهمان معنی و طریزیکه او گفته حق و میزان  
 بهمان بیان و معنی که او گفته حق و حساب و کتاب و جنت و نار بهمان طرز  
 و خصوصیات که گفته حق و مطابق واقع است و لذا مستحب است در وقت  
 خواب گفتن الله ربی محمد نبی الاسلام دینی القرآن کتابی الکعبة  
 قبلتی واشهد ان الموت حق والقبر حق وسؤال منکر و نکیر فی القبر حق  
 والبعث حق والنشور حق والصراط حق والمیزان حق والحساب حق  
 والجنة حق والنار حق وشهادت میدهم که خلفاء او و اوصیاء او با اختیار  
 حق تعالی و نص پیغمبر ص دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابیطالب و  
 پس از او فرزندش حسن مجتبی و پس از او حسین الشهید و پس از او  
 علی بن الحسین و پس از او محمد الباقر و پس از او جعفر الصادق و پس از  
 او موسی کاظم و پس از او علی الرضا و پس از او محمد التقی و پس از او  
 علی النقی و پس از او حسن العسکری و پس از او حجة المنتظر المهدی الموعود  
 است عجل الله فرجه الشریف که محیی الدین در فتوحات مکیه شرح کمالات  
 و مقامات و حالات او را تفصیل داده و فتوحات اسلامیة جلد ۲ ص ۳۲۲ پس از  
 آنکه تصریح نموده است به کثرت اخبار وارده در خصوص مهدی منتظر  
 بدرجه که افاده قطع نماید گفته است امر مقطوع به که هیچ قابل تردید  
 نیست این است که نیست چاره از ظهور او و اینکه او از اولاد فاطمه است  
 و اینکه پر میکند زمین را ز عدل و داد و هکذا سائر علماء اهل سنت هم  
 معتقدند و نوشته اند بشرحی که خواهد آمد

## فصل هشتم

### علت لزوم تعیین خلیفه و وصی از طرف پیغمبر و ذکر اسامی خلفاء و اوصیاء پیغمبر خاتم ص

بدانکه بهمان حکمت و ادله که وجود پیغمبر برای بشر لازم و برحق تعالی لازم است پیغمبری برای تربیت و تکمیل نفوس بفرستد برحق تعالی نیز لازم است از برای هر پیغمبری که فرستاده خلیفه و وصی اختیار کند و در اثر علت محدثه علت مبقیه نیز بفرستد و همچنانکه در محل خود گفته خواهد شد که پیغمبر باید معصوم باشد آن وصی هم بهمان ادله باید معصوم باشد و چون بموجب آن ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدین از باطن و عصمت اشخاص حق تعالی خبیر و بصیر و مطلع است ولا يعلم الغیب الا هو لذا انتخاب چنین اشخاص مانند انتخاب پیغمبر بایستی با اختیار حق تعالی باشد چنانکه در قرآن مجید است وربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة این است که تمام پیغمبران گذشته طبق تواریخ و احادیث و اخبار اوصیائی داشته اند که همه اولیاء حق و تالی تلو همان پیغمبر در جهات باطنیه و کمالات روحیه و اتصال و ارتباط با حق تعالی بوده و از طرف حق تعالی برگزیده شده اند از قبیل موسی و یوشع و عیسی و شمعون

پس گذشته از اینکه از قوانین اسلام یکی مسئله وصیت است که از مستحبات مؤکده این دین حنیف است و البته آورنده این دین بیش از هر کس باید متعبد و عامل بآن بوده وصی برای خود معین نموده باشد پس البته وصی معین نموده و البته اوصیاء چنین پیغمبر هم مانند خود او بایستی معصوم و با اختیار حق تعالی و نص آن پیغمبر از طرف حق تعالی معین می شود .

و گذشته از اینکه دلیل عقلی حاکم بر این معنی است بر حسب تواریخ و سیر عادت الله نیز بر این جاری بوده است که از برای هر پیغمبری خلیفه و وصی معین فرماید و تعیین خلیفه و وصی هیچ پیغمبری با اختیار مردم نبوده است و بهر تقدیر پیغمبر خاتم ص هم مطابق روایاتی که در کتب معتبره اهل سنت و شیعه ثبت و ضبط شده اوصیاء خود را گاهی بطور کلی بعنوان تعیین عدد و اینکه از چه طایفه و عشیر داند معین فرموده چنانکه در صحیح



بخاری در دو وضع به دو طریق از جابر و از ابن عیینہ نقل و روایت میکند که گفت رسول الله ص مایزال امر الناس ماضیاما ولیهم اثنی عشر رجلا کلهم من قریش یعنی همیشه کار مردم در گذر است مادام که ولایت داشته باشند ایشانرا دوازده نفر مرد که همه شان از قریشند و نیز صحیح مسلم در دو موضع بدو طریق رویت نموده است از پیغمبر که گفت ان هذا الامر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش یعنی بدرستی که این امر اسلام نمیگذرد تا اینکه بگذرد در مسلمین دوازده خلیفه که همه شان از قریشند و نیز در صحیح مسلم از پیغمبر (ص) لایزال امر الناس عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و نیز در صحیح مسلم است از پیغمبر ص لایزال الدین قائماً حتی یقوم الساعه و یكون علیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و در جمع بین صحاح الستة در دو موضع است که گفت پیغمبر ص ان هذا الامر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش

توضیحاً در این قسمت از روایات که در کتب معتبره عامه ضبط شده است همینکه تأمل نمائیم میفهمیم اوصیاء پیغمبر ص دوازده نفرند و چون بجز فرقه حقه شیعه اثنی عشری هیچ فرقه دوازده نفر خلیفه قائل نیست یا زیاده است یا کمتر پس میفهمیم مراد پیغمبر همین ائمه اثنا عشرند نه خلفاء دیگر و گاهی هم بطور خصوص و تعیین اسم و رسم اشخاص معینه را معرفی فرموده و اخبار مربوط باین معنی هم در کتب شیعه ضبط و هم در کتب اهل سنت و جماعت ثبت است و بعضی از آن اخبار را خود اهل سنت و علماء بزرگ و مفسرینشان ادعاء تواتر نموده اند منجمله روایت مشهوره از جابر بن عبد الله انصاری است که نوشته اند متواتر است در میان موافق و مخالف و قطع نظر از تواتر که مفید قطع است بر حسب قواعد علمی که بایستی حمل عام بر خاص و حمل مطلق را بر مقید نمود البته میفهمیم مراد از آن اخباریکه خلفا را بطور کلی در اثنی عشر حصر فرموده همان خلفائی است که در اخبار دیگر بهمان عدد اثنی عشر اسم و رسم و بلکه لقب و کنیه بعضی از آنها را نیز ضمناً معین فرموده است از آن جمله همین روایت جابر است که گفت از رسول خدا پرسیدم که من خدا و رسول را در آیه شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم میشناسم ولی اولی الامر را نمیشناسم فرمود یا جابر هم خلفائی و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی طالب ع الی آخر الحدیث ترجمه اش این است ای جابر ایشان خلفاء منند و امامان مسلمین از بعد من اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی و بعد از او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی و او در تواتر معروفست به باقر و تواتر دریابی ای جابر چون او را

به بینی سلام من بوی برسان وبعد از او جعفر بن محمد وبعد از او موسی بن جعفر وبعد از او علی بن موسی وبعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی تا اینکه چون به حجة قائم عجل الله فرجه رسید فرمود نام او نام من باشد و کنیه او کنیه من و او حجت خدا بود و بقیه او در میان مردم حقتعالی مشارق و مغارت را بدست او بگشاید و او را از شیعه خود غایب گرداند بروجهی که از غایت طول مدت هیچکس تصدیق بوجود او نکند الا مؤمنی که حقتعالی قلب او را بایمان امتحان نموده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه را در غیبت او از او انتفاع باشد فرمود آری مانند انتفاع مردم از آفتاب اگر چه ابر حائل شود مدتی بر این بگذشت روزی نزد علی ابن الحسین نشسته بودم و با او حدیث میکردم ناگاه پسر او محمد بن علی را دیدم از حجره زنان بیرون آمد در سن صباوت و گیسو در بر افکنده چون او را دیدم گوشت در میان پشت من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل (یعنی ای پسر روی بمن کن) روی بمن کرد گفتم ادبر یعنی پشت بر گردان پشت بمن کرد گفتم هذا شمائل رسول الله و رب الکعبه یعنی این شمایل رسول خداست قسم به پروردگار کعبه پس گفتم ما اسمک یا غلام یعنی چیست اسم تو ای پسر فرمود محمد گفتم پسر کیستی گفت علی ابن الحسین . پس گفتم تن و جانم فدای تو باد همانا تو باقری گفت آری پیغام رسول خدا بگذار من از این قول متعجب و حیران فروماندم و گفتم رسول خدا مرا بشارت داد که تورا دریابم و گفت چون او را به بینی از منش سلام برسان پس گفتم رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام مادامت السموات و الارض و عليك يا جابر مما بلغت السلام یعنی بر رسول خدا باد سلام مادام که آسمان و زمین است و بر تو سلام باد که پیغام آوردی سلام را پس هر روز بخدمت او میرفتم و مسائلی که بر من مشته بود میپرسیدم و میآموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم لا والله لا ادخل فی نهی رسول الله یعنی بخدا قسم که داخل نمیشوم در نهی رسول خدا و اقدام نمیکنم بآنچه رسول خدا مراد آن نهی فرموده است و گفته است شما خلفاء اوئید و امامان راهنمائید و حلیم ترین مردمانید و یکودکی داناترین مردمانید به بزرگی و گفته است ایشانرا چیزی نیاموزید که از شما داناتر باشند امام فرمود صدق جدی رسول الله یعنی راست گفته است جد من رسول خدا من این مسئله را از تو بهتر میدانم و لقد اوتیت الحکم صبیاً مرا در کودکی خداوند علم و حکمت داده است کل ذلك من فضل الله علينا وبركة رسوله تمام اینها از فضل خداست بر ما و از برکت رسول او است - و من جمله روایتی است که در کتاب ینابیع الموده که مؤلف آن یکی از بزرگان علماء اهل سنت است از مناقب خوارزمی



نقل میکند از ابی سلیمان را عی رسول الله صلى الله عليه وآله قال سمعته يقول ليلة اسرى بي الى السماء وساق الحديث الى ان قال قال الله تعالى يا محمد بحب ليلة اسرى بي الى السماء وساق الحديث الى ان قال الله تعالى يا محمد تحب ان تربهم قلت نعم قال لي انظر الى يمين العرش فنذرت فاذا علي والحسن والحسين وعلي بن الحسن ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر و علي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي ومحمد المهدى ابن الحسن كانه كوكب دري بينهم و قال تعالى هؤلاء حجتى على عبادى وهم اوصياؤك الحديث يعنى روايت کرده خوارزمي از ابی سلیمان كه گفت شنيدم پيغمبر را ميگفت شبى كه بردند مرا باسمان و كشانيد پيغمبر حديث را تا آنجا كه گفت حقتعالى اى محمد دوست دارى اينكه به بينى ايشانرا گفتم بلى گفت نظر كن بطرف راست عرش پس نظر كردم پس ناگاه ديدم على وحسن و حسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد وحسن بن علي ومحمد المهدى پسر حسن را كه گوياء ستاره درخشاني بود در ميان ايشان و گفت حقتعالى ايشان حجتهاى منند بر بندگان من وايشان اوصياء تو هستند الى آخر حديث واز طريق خاصه و شيعه حتى در بلاد دور و خلفاء عن سلف متواتر است كه پيغمبر فرموده است بحضرت امام حسين عليه السلام هذا ابني الامام ابن الامام اخ الامام ابواثمة تسعة تاسعهم قائمهم اسمه اسمي و كينته كينتي يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا يعنى اين فرزند من امام است پسر امام است برادر امام است پدر نه امام است كه نهم ايشان قائم ايشان است اسمش اسم من است و كينه اش كينه من است پر ميكند زمين را از عدل و داد همچنانكه پر شده باشد از جور و ظلم .

بدانكه اجماع اهل بيت و رواة خاصه و اعظم از علماء اهل سنت از جمله على بن احمد الواحدى كه يكي از افاضل و مشاهير علماء اهل سنت است در تفسير خود كه موسوم است باسباب نزول و اخطب خوارزمي كه از بزرگان علماء اهل سنت است در تفسير خود براين است كه آيه شريفة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك در روز غدير خم در شأن امير المؤمنين نازل شده و حاصل كلام ثعلبي نيز در در تفسيرش اين است است روايت ميكند ثعلبي از ابى القاسم يعقوب ابن احمد السري از على بن زيد از عدى بن ثابت از براء بن غارب كه گفت ما چون با رسول خدا از حجة الوداع مراجعت كرديم بغدير خم رسيديم و آن روز روز بسيار گرمى بود پس آنسرور دين در سايه درختي كه در آن موضع بود به نشست و مردمانى كه در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع فرمود و دست على بن ابيطالب را بگرفت و

این مقال را بزبان مبارك جارى ساخت كه اى حاضران آيا من اولى هستم بشما از خود شما همه آواز بر آوردند بلى يا رسوالله تو اولى هستى بما از خود ما بنفسيهاى ما پس فرمود هر كس من مولای اويم على مولای او است خدايا دوست دار هر كه على را دوست دارد و دشمن دار هر كه على را دشمن دارد و چون آنحضرت اين كلمات را بر زبان مبارك جارى گردانيد عمر بن الخطاب باميرالمؤمنين خطاب كرد اى پسر ابيطالب مبارك باد ترا اين منصب على و سرورى بر جميع مؤمنين و مؤمنات و نيز ثعلبى آورده است كه چون حكاييت نصب على اميرالمؤمنين منتشر شد و اين قصه مشهور گشت حارث بن نعمان بر ناقه نشست و بمدينه متوجه شد از براى آنكه مجادله نمايد با حضرت رسالت ص چون بمجلس حضرت رسالت پناه ص رسیده در حالى كه آنمجلس از انصار و مهاجر مشغو بود گفت يا محمد ما را بكلمه شهادت دلالت كردى قبول كرديم و بقيام صلوٰة پنجگانه دعوت نمودى اجابت كرديم و بركوة و صوم و حج و جهاد ترغيب نمودى فرمان برديم و بهر چه اشاره كردى مخالفت نورزيديم باينهمه راضى نشدى اکنون كه ترا هيچ نمانده است كه نرسانده امروز دست پسر عم خود گرفتى و او را برداشتى و بر همه مسلمانان گماشتى و ميگوئى كه بعد از من امير شما است با و اقتدا كنيد و تابع او شويد از تو سؤال ميكنم كه اين كار تو نسبت بعلی به مجرد راي تو بود و تو از پيش خود على بن ابيطالب را برگزيدى و بر مردمان حاكم ساختى و يا اين بامر خدا كردى حضرت فرمود **والله الذی لا اله الا هو** انه من امر الله بخداييكه جز او خدائي نيست كه من آنچه كردم درباره على و در حق او بامر خدا بود چون او اين فرمايش را بشنيد روى خود را برگردانيد و برخاست و متوجه راحله خود شد و ميرفت و ميگفت **اللهم ان كان ما يقول محمد حقاً فامطر علينا حجارة من السماء** او ائتنا بعذاب اليم يعنى خداوندا آنچه محمد ميگويد در حق على اگر راست است پس تو بر ما از آسمان سنگ ببار يا ما را بعذابي دردناك گرفتار گردان فرما **الله بحجر فاستقط على هامته و خرج من دبره** يعنى پس انداخت حق تعالى سنگى از آسمان بر سر او و از دبرش بيرون رفت و همان ساعت اين آيه نازل شد **سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذى المعارج**

براى مزيد اطلاع در اين باب به نقل بعض از روايات خاصه ميپردازيم از جمله روايات منتسب بجابر بن عبدالله انصارى و سلمان و اباذر و عمار و حذيفه و غير ايشان خلاصه اين است چون حضرت رسول با ترساين نجران بشرحى كه در محل خود ذكر شده مصلحه كرد بر هزار حله كه برسم جزيه بدهند جبرئيل نازل شد و حضرت را بحجة الوداع امر نمود حضرت هم



امیرالمؤمنین را بجانب یمن روانه کرد تا آن حله‌ها را از ترسایان نجران دریافت دارد و خود حضرت رسول مهبای رفتن بمکه شده از مدینه بیرون آمد و نامه بامیرالمؤمنین نوشت که من بجانب مکه توجه نموده ام باید چون کار یمن را کفایت کنی از آنطرف متوجه مکه شوی چون نامه بامیرالمؤمنین رسید حلل را در عدلها بسته با جمعی روی بمکه نهاد و چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار هدی با خود برداشت و حج در آنوقت حج قرآن و افراد بود و فرض تمتع هنوز نازل نشده بود چون رسول الله به نزدیک مکه رسید این آیه نازل شد **واتموا الحج والعمرة لله** رسول خداص اصحاب را جمع کرده و خطبه فرمود و آنحضرت احرام گرفته بود و ۶۶ شتر رانده و نیت حج قرآن کرده بود قوم را گفت هر که سوق هدی نکرده باید محل شود و احرام عمره کند که حق تعالی اجازت این فرموده و انگشتهای هر دو دست را درهم افکند و فرمود **دخلت العمرة في الحج الى يوم القيمة** یعنی داخل شد عمره در حج تا روز قیامت مانند رفتن انگشتان من در یکدیگر و بعد از آن فرمود آنچه اکنون دانستم اگر پیش از این میدانستم هدی را نمی‌راندند ولیکن من محل نمیتوانم شد تا هدی به محل خود نرسد و مذبوح نشود و هر که سوق هد نکرده باید ( محل ) شود و عمره و حج تمتع بجای آورد اصحاب چون این بشنیدند بعضی محل شدند و قومی بر احرام خود ماندند رسول الله بایشان عتاب فرمود گفتند ما چگونه محل شویم و حال آنکه تو محرمی فرمود من بجهة سوق هدی محل نمیتوانم شد و شما را این عذاب نیست ایشان برخلاف امر رسول اضرار کردند چنانکه شرحش در محل خود ذکر شده و چون امیرالمؤمنین به نزدیک مکه رسید با حضرت ملاقات نمود حضرت پرسید که در احرام چه کردی گفت یا رسول الله چون اعلام من نکردی که بکدام نوع حج احرام گیرم من به نیت منوط ساختم بر نیت تو و گفتم **اللهم اهلالا کاهلال نبيك** فرمود که سوق هدی کرده‌ئی گفت بلی چهل و چهار شتر سوق کرده‌ام فرمود الله اکبر شارکنی فی حجتی و فی هدئی

القصه رسول الله مناسک حج را اداء نمود و آن حج را حجة الوداع نامیدند و پس از اداء مناسک برگشته بموضعی رسیدند که آنرا غدیر خم میگویند و آن متفرق الطريق بوده یعنی موضعی بود که مردمان از آنجا متفرق میشدند و هر دسته بقبیله خود میرفتند و آنجا صلاحیت منزل نداشت جبرئیل نازل شد و رزمام ناقه را گرفت و گفت حق تعالی میفرماید که در اینجا فرود آی و پیغام مرا بمردم برسان پیش از آنکه متفرق شوند و این آیه را خواند .

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ  
حضرت از ناقه فرود آمد و منادی را امر فرمود که ندا کند تا همه  
مردم را فرود آورد و چند نفر پیش و پس قافله فرستادند و مردم را خبر  
دادند پس مردم در آنجا که درخت مندرج بود جمع شدند رسول الله فرمود  
تا پالانهای شتر را جمع کردند و بر بالای یکدیگر نهادند و چیزی بر آن  
افکندند پس بالای آن برآمد و جمیع مهاجر و انصار در زیر آن حاضر  
شدند و خطبه بلیغ انشاء فرمود و در آخر آن خطبه فرمود نعت بنفسی یعنی  
خبر مرگ بمن رسیده و اکنون وقت رفتن من از میان شما است  
• وانی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و  
عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا  
علی الحوض

یعنی من میگذارم در میان شما دو چیز گران هرگاه تمسک جوئید شما  
بآن دو چیز هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا و عترت و اهل بیت  
من است و خدائی که بسیار دانا و آگاه است مرا خبر داده است که این  
دو راز هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر بعد از آن  
فرمود اللهم هل بلغت

یعنی بار خدایا آنچه بمن امر کردی آیا رسانیدم و بعد از آن فرمود  
علی منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانی بعدی یعنی علی از من بمنزله  
هرون است از موسی الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من .

بعد از آن سخن و موعظه بسیار فرمود و فضیلت امیر المؤمنین را  
بیان فرمود و در آخر هر فضیلتی میفرمود اللهم هل بلغت بعد از آن  
امیر المؤمنین را بر بالای منبر طلب کرد و بازوی ویرا بگرفت و او را برداشت  
بر وجهی که پایهای او از زمین جدا شد و او را بر مردمان جلوه داد تا آنکه  
همه مردمان زیر بغل رسول الله ص را دیدند بعد از آن فرمود

الست اولی بکم من انفسکم آیا من بشما از شما اولی نیستم قالوا بلی  
یا رسول الله چون همه با ولایت او معترف شدند فرمود من کنت مولا فهذا  
علی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل  
من خذله پس گفت اللهم هل بلغت

یعنی بار خدایا آیا رسانیدم آنچه مرا امر فرمودی همه گفتند بلی  
رسانیدی آنچه حق رسانیدن بود رسول الله فرمود اللهم اشهد علیهم بار خدایا  
براینها گواه باش پس فرود آمد و وقت نماز پیشین بود نماز بگذارد و در  
خیمه رفت و امیر المؤمنین را امر فرمود تا در خیمه رفت برابر خیمه او و  
مسلمانان و صحابه را فرمود تا گروه گروه می آمدند و امیر المؤمنین را تهنیت



میکردند و از جمله کسانی که در تهنیت مبالغه بحداطنا ب رسانید عمر بن الخطاب بود که نزد امیرالمؤمنین آمد و بوی خطاب کرد بخ بخ لك يا علي اصبح مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه .

حسان بن ثابت انصاری عرض کرد یا رسول الله دستوری ده تا بیتی چند در این باب بگویم فرمود قل یا حسان علی اسم الله سبحانه حسان بر بالای منبر شد با آواز بلند این بیتها را بگفت و همه مردم گردن را دراز کرده بودند برای استماع

|                          |                                |
|--------------------------|--------------------------------|
| ینادیهم یوم الغدیر نبیهم | بخم واسمع بالرسول منادی        |
| یقول فمن مولیکم و ولیکم  | فقالوا ولم یبدوا هناک التعادیا |
| الهلك مولانا و انت ولینا | ولا تجدن منالك الیوم عاصیا     |
| هناك دعا اللهم و آل ولیه | و کن للذی عادی علیاً معادیا    |

(الخ) پس رسول الله فرمود

یا حسان لاتزال مؤیداً بروح القدس مانصرتنا بلسانك واشعار در این باب بسیار گفته شده بعضی در زمان رسول الله و برخی پس از رحلت آن حضرت ص از جمله قصیده عینیه معروف است .

|                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| و یوم النوح دوح غدیر خم | ابان له الولاية لو اطعنا   |
| و لكن الرجال یبایعواها  | و لم ار مثلها خطراً مبیعاً |

چون این قصیده عینیه را گفت شاعر گوید امیرالمؤمنین بخواب من آمد و مرا گفت که قصیده عینیه را بخوان پس بر آنحضرت خواندم چون باین بیت رسید فرمود صدقت پس در عقب آن این بیت را فرمود :

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| و لم ار مثل ذاك الیوم یوما | و لم ار مثله حقاً اضیعاً |
|----------------------------|--------------------------|

ابوسعید خدری گوید والله ماتفرقنا حتی نزلت الیوم اکملت لكم دینکم و رضیت لكم الاسلام دیناً

یعنی قسم بخدا متفرق نشدیم ما تا اینکه نازل شد آیه شریفه الیوم اکملت (الخ) خلاصه یعنی امروز تکمیل نمودم دین شما را و خوشنودشدم از برای شما باسلام از جهة اینکه دین شما کامل شد و آنروز روز هیجدهم ذی الحجه بود که ده سال از هجرت گذشته بود و رسول الله بعد از آن دو ماه و ده روز در دنیا بماند و بعد از آن بجوار رحمت حق تعالی پیوست

## فصل نهم

در ذکر احادیث وارده در مناقب امیرالمومنین

علی بن ابیطالب ع از طرق عامه و خاصه و اشاره بمعجزات ایشان

بنص پیغمبر ص اوصیاء و خلفاء او ائمه اثنی عشرند که اول ایشان علی بن ابیطالب ع است که اخطب خوارزم از علماء سنت در فضل او روایت میکند بسند معتبر از رسول خدا که فرمود :

لوان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب ع

یعنی اگر بوده باشد اشجار باغات قلم و دریاها مرکب و حلق جن و انس نویسنده احصا نتوانند نمود فضائل علی بن ابیطالب را  
بفارسی گفته شده

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که ترکی سرانگشت و صفحه بشمارای بلی البته کسیکه در جمیع فضائل و کمالات انسانیت فرد اجلی و اتم و اکمل بوده باشد شایسته است که چنین فرمایش در حقش پیغمبر خاتم ص بفرماید زیرا اصول فضائل باتفاق جمیع حکماء چهار است ۱- علم ۲- عفت ۳- شجاعت ۴- عدالت و آن بزرگوار بشهادت تاریخ و تواتر اخبار در هر يك از این اصول سرآمد اهل زمان و بلکه سرآمد تمام افراد انسان بوده است و با آنهمه مخالفین که داشته نتوانسته اند مقامات و کرائم اخلاق او را پرده پوشی نمایند اما در علم بدرجۀ بوده که پیغمبر ص در حقش فرموده  
انا مدینه العلم و علی بابها

و در جای دیگر فرموده

قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس کلهم جزءاً واحداً و خود آن بزرگوار در جائی فرموده لو کشف العطاء ما زددت یقیناً و ایضاً در جای دیگر میفرماید :

(نهج البلاغه) والله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت ولكن اخاف ان تکفروا فی رسول الله ص الاوانی مفیضة



الى الخاصة ممن يؤمن ذلك منه والذي بعثه بالحق واصطفاه على الخلق ما  
انطق الاصادقا

و در جای دیگر فرموده و لقد نظرت في الملكوت باذن ربى فما غاب عني  
ما كان قبلى ولا فاتنى ما يكون بعدى والبتة کسیکه حق تعالی او را در کریمه  
کنونوا مع الصادقین باتفاق دوست و دشمن (عامه و خاصه) صادق محسوب  
داشته تردیدی در علمش بماکان و ما یکون نباید داشت بر حسب قول خود  
مضافاً باینکه بموجب تواریخ و اخبار و بیاناتی که در بعضی مقامات اظهار  
فرموده و اخباریکه از غیب داده است صدق قول آن بزرگوار را در زمان  
خودش غالب مردم دیده و میدانستند مضافاً باینکه بموجب تفاسیر عامه و  
خاصه مراد از آیه شریفه و من عنده علم الكتاب آن بزرگوار است در صورتی  
که آصف برخیا که تخت بلقیس را بفرقه العین برای سلیمان حاضر کرد  
بنص قرآن دارای علمی از کتاب بوده نه تمام علم کتاب و البتة کسیکه دارای  
تمام کتاب است و حال آنکه لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین دارای  
تمام علوم و علم بماکان و ما یکون است و چون این علم عبارت از وجدان  
حقایق کتاب است همانطور که آصف برخیا واجد بعضی از حقایق بود و  
تخت بلقیس را آنأ حاضر نمود پس امیر المؤمنین که دارای تمام حقایق  
کتبیست قادر بر جمیع خوارق عادات و آنچه قدرت باو تعلق گیرد خواهد  
بود مگر ممتنعات عقلیه از قبیل جمع بین ضدین

و اما شجاعت پس بموجب تواریخ تردید و خلاقی نیست در اینکه نظیر  
او در شجاعت از بدو خلقت نیامده است و فرمایش پیغمبر ص  
ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين شاهد صدق است و خلاقی  
نیست در اینکه قواعد اسلام بشجاعت و شمشیر او محکم گردید و از عجائب  
خلقت او ع یکی همین است که علم در درجه نهائی جمع شده است باشجاعت  
در حد نهایت و کمال

و اما عدالت در وصف عدالتش همین بس است که گفت از برای برادرش  
عقیل والله لان ایت علی خسك السعدان مسیداً و اجرى فی الاغلال مصفا احب الی  
من ان القی الله و رسوله ظالما لبعض العباد او غاصبالشیء من الحطام

قسم بخدای هر آینه بیتوته کنم بر روی آن گیاه پر خار بیدار و  
بکشاند مرا باغل زنجیر محبوب تر است نزد من از اینکه ملاقات کنم خدا  
و رسول او را در حالتی که ظلم کننده باشم بر بعضی از بندگان یا غصب کننده  
باشم مرچیزی از اندك مال دنیا را

و اما عفت از کلمات و خطب نهج البلاغه ار واضح و آشکار است من جمله

مکتوبی که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته اند که يك جمله از عباراتش این است

لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مَصْفَا هَذَا الْعَسَلِ وَلِبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَرْوَلِ لَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَيَتَوَدَّنِي جَشْيَ إِلَى تَحْيِيزِ الْأَطْعَمَةِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَكَلِمَاتٍ مُعْجَزٍ آيَاتِ أَنْ بَزْرُ الْغَوَارِ كَمَا أَنَّ هَذَا مَخْتَصَرُ جَايِ ذِكْرِ أَنَّهَا نَيْسَتْ

اما عبادت او همین بس که در جنگ در موقع نماز ایستاد بنماز و از اطراف تیر میبارید ابدأ حالت خضوع و حضور قلب او تغییر نمیکرد و ملتفت آن نمیشد بلکه در موقعی تیری پیاپی مبارکش اصابت نمود و بیرون آوردنش غیر قابل التحمل بوده در وقتی که بنماز ایستاد بیرون آوردند و ملتفت نشد غالباً روزها صائم بوده و در شبانه روز هزار رکعت نماز میخوانده حتی در لیلة الهزیر که شبی سخت تر از آن نبوده نماز شب آنحضرت ترك نشده است ابن عباس میگوید دیدم آنحضرت را در جنگ مراقب خورشید بود و بخورشید متوجه است گفتم یا امیر المؤمنین چه میکنی گفت نگاه میکنم به بینم چه وقت ظهر میشود تا آنکه نماز بخوانم گفتم از روی عجب در این وقت گفت ما جنگ میکنیم از برای همین نماز

هزار بنده به کسب خود خرید و آزاد نمود و صدقه داد حتی در نماز تا آنکه آیه شریفه انما ولیکم الله در حقش نازل شد سه روز روزه گرفت و طعام خود را بفقیر و یتیم و اسیر داد همان ایام که صدیقه طاهره و دوفرنشندش تأسی نمودند و بالاخره سوره مبارکه هل اتی در شأنش نازل شد چنانکه شعرا گفته اند :

و هل زوجت فاطم غیره وفی غیره هل اتی هل اتی  
پس بایستی از صمیم قلب هر بشری چنین شخصی را پیشوای خود قرار داده مباحثات کند باینکه بگوید :

• انا عبد لفتی انزل فیہ هل اتی الی متی اکتمه الی متی  
گذشته از اینکه آیات کریمه در قرآن مجید از برای آنحضرت شرف نزول یافته است که بعضی از آنها بموجب تفاسیر و روایاتی که علماء اهل سنت هم ثبت و ضبط نموده اند صریح است در ولایت آنحضرت به معنی اولی بتصرف که عبارة اخراى خلافت از طرف حق تعالی و ولایت و سلطنت باطنیه بر کل عوالم وجود است از قبیل کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتوا الزکوٰۃ و هم راکعون که اجماع اهل تفسیر بر این است که مراد امیر المؤمنین است منجمله ثعلبی که از مفسرین از علماء سنت است روایت نموده است از ابی ذر و همچنین نقل نموده است ابن



مغازلی از ابن عباس که این آیه شریفه در شأن علی بن ابیطالب است و چون کلمه انما از برای حصر است پس صریح است در اینکه ولی بمعنی اولی بتصرف است زیرا هر گاه بمعنی مطاق دوست باشد و یا معانی دیگر احتمال دهیم کلمه انما بی مورد و برخلاف فصاحت و بلاغت خواهد شد بشرحی که در محل خود تفصیل داده شده و قریباً خواهد آمد و بعضی از آنها مشعر و بلکه بالالتزام مصرح است به عصمت از قبیل آیه مبارکه مَبَاهِلَهُ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ (الخ) که جمهور مفسرین بلاخلاف تفصیل قصدا نوشته اند که جز امیر المؤمنین و دو فرزند او حسن و حسین و صدیقه طاهره کسی دیگر در این امر شرکت نداشته و این در حقیقت صریح است در عصمت امیر المؤمنین و حسنین و صدیقه طاهره (تذکراً از این آیه شریفه معلوم میشود ایشان در ادعاء خلافت و ادعاء ملکیت فدک صادق بوده اند و نسبت کذب بآنها دادن برخلاف تشخیص حقتعالی و پیغمبر است)

و از قبیل آیه شریفه انما یرید الله لینهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً که باتفاق تمام فرق در شأن امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهم نازل شده در صورتی که باتفاق کذب رجس است و امیر المؤمنین و حسنین هم دعوی خلافت و امامت نموده اند پس بموجب این آیه شریفه ایشان در دعوی خلافت صادقند و در شهادت بملکیت فدک از برای صدیقه طاهره که خود آنحضرت هم مخاطب بخطاب و مشمول همین آیه شریفه است صادق بوده اند و بعضی دیگر مشعر است بفضائل و مناقب و امامت و وصایت و خلافت که جمله از آنها در این مختصر نقل میشود از قبیل کریمه قل لا اسئلكم علیه اجرّاً که احمد بن حنبل در مسند خود روایت میکند از ابن عباس سؤال کردند از پیغمبر مراد از قریبی کیست پیغمبر فرمود علی و فاطمه و ابناهما و مثل این است روایتی که ثعلبی نقل نموده در تفسیر خود و همچنین است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و البته کسیکه حقتعالی واجب نموده باشد محبت او را جائز نیست مخالفت او زیرا مخالفت منافات دارد محبت را و از قبیل کریمه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله که ثعلبی در تفسیر خود گفته است آیه شریفه در شأن علی بن ابیطالب است و همچنین ابن عباس گفته است آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین است و این فضیلت دلالت دارد بر فضل او بر جمیع صحابه و از قبیل کریمه فی بیوت اذن الله ان ترفع یدکر فیها اسمہ که ثعلبی در تفسیرش گفته است پیغمبر فرموده بای بکر بیت علی و فاطمه افضل آن بیوت است و کریمه قتلقی آدم من ربه کلمات که روایت کرده است فقیه ابن مغازلی شافعی از ابن عباس که سؤال شد از پیغمبر ص از کلمات فرمود سؤال کرد بحق

علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه توبه‌اش قبول شود پس قبول فرمود  
 حقتعالی توبه او را و این فضیلتی است که هیک از اصحاب نداشته اند و  
 میفهماند منزلت ایشان را نزد حقتعالی و کریمه انی جاعلك للناس اماما قال  
 ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین که روایت کرده مغازلی از عبدالله بن  
 مسعود که گفت رسول الله منتهی شد این دعوت بمن و به علی که سجده  
 نکردیم ما بضم هرگز پس اتخاذ فرمود حقتعالی مرا بنبوت و اتخاذ فرمود  
 علی را بوصایت و این نص صریح است در باب ولایت و کریمه ان الذین آمنوا  
 وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا

که روایت کرده است ابو نعیم حافظ باسنادش از ابن عباس که گفت  
 نازل شد این آیه شریفه در شأن علی ع و گفت ود محبت او است در قلوب  
 مؤمنین و نیز ثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از براء بن عازب که گفت این  
 آیه از برای علی ع نازل شد و کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد که در  
 کتاب فردوس نقل کرده است از ابن عباس که گفت رسول الله ص

انا انذیر و علی الهادی و بك یاعلی یهتدی المهدتدون و مثل همین روایت  
 نموده است ابو نعیم حافظ و این صریح است در ثبوت ولایت آن حضرت  
 و امامت او و کریمه وقفو انهم مسؤولون از طریق ابی نعیم از شعبی از ابن عباس  
 روایت است که گفت سؤال میشوند مردم از ولایت علی بن ابیطالب ع همچنین  
 در کتاب فردوس است روایت از ابی سعید خدری از پیغمبر ص و البته در  
 صورتی که سؤال از ولایت امیر المؤمنین بشود واجب است ثبوت ولایت  
 از برای او نه از برای غیر او از صحابه و کریمه والسابقون السابقون اولئک  
 المقربون که روایت کرده است ابو نعیم از ابن عباس که گفت سابق این امت  
 علی بن ابیطالب است و همچنین ابن مغازلی روایت کرده است از طریق  
 مجاهد از ابن عباس که گفت پیشی گرفت یوشع بن نون بسوی موسی و پیشی  
 گرفت صاحب یس بسوی عیسی و پیشی گرفت علی بن ابیطالب بسوی محمد  
 و این فضیلتی است که ثابت نشده است از برای غیر او و کریمه الذین آمنوا  
 و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله

که روایت کرده است زرین بن معاویه در جمع بین صحاح سته اینکه  
 این آیه نازل شده است در حق علی بن ابیطالب ع در موقعی که طلحه بن شیبه  
 و عباس افتخار میکردند بفضائل خود و کریمه والذی جاء بالصدق و صدق به  
 ابو نعیم حافظ از مجاهد روایت کرده است که گفت مراد از الذی جاء  
 بالصدق پیغمبر ص و مراد از صدق به علی بن ابیطالب است ع و مانند ابو نعیم  
 فقیه ابن مغازلی شافعی گفته است که این آیه مانند آیه شریفه والذین آمنوا  
 بالله و رسولہ اولئک هم الصدیقون



در ثبات صدق از برای امیرالمومنین از طرف حقتعالی نازل شد و تأیید میکند این آیه را آیه تطهیر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ که اتفاق دارند امت بر اینکه این شریفه نازل شده است در حق علی بن ابیطالب ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ( جای بسی عجب است که روایت میکنند علماء سنت روایاتی را که صریح است در اینکه امیرالمؤمنین افضل صدیقین است و اینکه او تصدیق نموده است پیغمبر را بشهادت حقتعالی و اینکه خداوند رجس را از او و از زوجه اش سلب فرموده است که از جمله کذب است معذک تکذیب میکنند او را در امامت و خلافت و تکذیب میکنند او را در شهادت از برای فاطمه ع در باب فدک و تکذیب میکنند خود فاطمه و حسنین را نیز در باب فدک و دعوی امامت و خلافت) و کریمه هوالذی ایدک بنصره و بالمؤمنین

که از طریق ابی نعیم از ابی هریره روایت شده است که مراد از مؤمنین علی بن ابیطالب است و کریمه یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین که از طریق ابی نعیم روایت شده است مراد علی و آیه شریفه در شأن علی ع نازل شده است و کریمه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه که ثعلبی گفته است در تفسیرش نازل شده است از برای علی ع و کریمه والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون که روایت نموده احمد حنبل از ابی لیلی از پدرش از رسول الله ص که فرمود صدیقون سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت یا قوم اتبعوا المرسلین و خرقیل مؤمن آل فرعون که گفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و علی ابن ابیطالب سوم ایشان و افضل از ایشان است و همچنین روایت نموده است ابن مغازلی فقیه شافعی و صاحب کتاب فردوس و کریمه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علانیه که از طریق ابی نعیم و همچنین ثعلبی در تفسیرش روایت و گفته شده است در حق علی ع و کریمه ان الله ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما

در صحیح بخاری است نقل از کعب بن عجره که گفت سؤال کردیم از رسول الله ص چگونه است صلوات بر شما فرمود بگوئید .

اللهم صل علی محمد و آل محمد

و نیز در صحیح مسلم است گفتیم یا رسول الله سلام بر تو و راهمیدیم پس چگونه است صلوات بر تو فرمود بگوئید

اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و شکی نیست در اینکه امیرالمومنین افضل آل محمد است .

و کریمه مرج البحرين یلتقیان در تفسیر ثعلبی است که مراد علی و

فاطمه است و مراد از (بینهما برزخ لایبغان) پیغمبر است و مراد از یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین است و کریمه ومن عنده علم الكتاب که از طریق حافظ ابی نعیم از ابن حنیفه روایت است و همچنین در تفسیر ثعلبی از عبد الله بن سلیم که مراد علی بن ابیطالب است و کریمه یوم لایخزی الله النبی والذین آمنوا معه که بر حسب نقل خوارزمی از ابی نعیم مراد از والذین آمنوا معه علی و اصحاب او است و کریمه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه که بموجب روایت ابو نعیم از ابن عباس گفت چون نازل شد این آیه فرمود رسول الله امیر المؤمنین را تو وشیعہ تو روز قیامت میآید در حالی که راضی و مرضی هستید و کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین .

که در حدیث ابی نعیم است نازل شده است در حق علی ع گذشته از اینکه معلوم است معصوم در بین خلفاء اربعه امیر المؤمنین است (پس باید با امیر المؤمنین که بتصدیق خدا صادق است بود) و کریمه ارکعوا مع الراكعین که از طریق ابی نعیم از ابن عباس روایت است که آیه شریفه نازل شده است در حق رسول الله و علی خاصه چه که این دو اول کسی هستند که صلوٰه و رکوع بجای آوردند و کریمه واجعل لی وزیراً من اهلی که روایت میکند ابو نعیم از ابن عباس زمانی که این آیه شریفه نازل شد پیغمبر ص چهار رکعت نماز خواند و پس از نماز دست بدعا برداشت و گفت پروردگارا موسی بن عمران سؤال نمود ترا ومن که محمدم پیغمبر تو درخواست میکنم ان تشرح لی صدری وتحلل عقلة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی علی ابن ابیطالب اخی اشد به ازری و اشر که فی امری

یعنی باز کن سینه مرا و بگشا گره از زبانه که بفهمند گفتار مرا و قرارده از برای من وزیری از اهل خودم علی بن ابیطالب را که برادر من است گفت ابن عباس پس شنیدم منادی که ندا کرد ای احمد به تحقیق داده شدی آنچه درخواست نمودی والبتہ این روایت هم نص است در خلافت و ولایت امیر المؤمنین و کریمه

فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائكة بعد ذلك ظهیر اجماع مفسرین بر این است که مراد از صالح مؤمنین همان علی بن ابیطالب است و کریمه اخوانا علی سرر متقابلین در مسند حنبل است از ابی اوفی که گفت داخل شدم بر رسول الله ص و گفتگو شد از قضیه مواخاة و برادری که فیما بین اصحاب واقع شد پس گفت رسول الله با امیر المؤمنین قسم به کسیکه مبعوث نموده است مرا به پیغمبری اختیار نکردم مگر از برای خودم ترا پس تو نسبت بمن به منزله هارون هستی نسبت به موسی و تو برادر من



و وارث من هستی و تو بامن خواهی بود در بهشت و با دختر من فاطمه و تو برادر و رفیق منی

پس تلاوت فرمود این آیه را اخواناً علی سرر متقابلین والبتة برادری مستلزم مناسبت و مشاکلت است و با اختصاص امیرالمومنین باخوت پیغمبر شکی در وصایت و خلافت او نخواهد بود

و کریمه واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الخ در کتاب فردوس ابن شریوبه است از حدیقه یمانی که گفت رسول الله ص هرگاه بدانند چه زمان ناامیده شده علی امیرالمومنین انکار نمیکنند فضل او را ناامیده شد امیرالمومنین در موقعی که آدم بین روح و جسد بود که گفت حقتعالی واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر بكم قالت الملائكة بلی پس گفت حقتعالی من پروردگار شمایم و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است و کریمه والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وما غوی

روایت کرده است فقیه علی بن المغازلی الشافعی از ابن عباس که گفت نشسته بودیم با جمعی از جوانان بنی هاشم نزد پیغمبر ص ناگهان کوکبی فرود آمد از آسمان پس پیغمبر فرمود کسیکه این کوکب در خانه او نزول کند وصی من است بعد از من پس ایستادند جماعتی از جوانان و نظر کردند دیدند کوکب فرود آمد در منزل امیرالمومنین گفتند یا رسول الله زیادروی نمودی در محبت علی پس نازل فرمود حقتعالی والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وما غوی الخ واز جمله سوره هل اتی است که جمیع خاصه و معظم از عامه بر این اند که سوره هل اتی از اول تا آخر یا از آن آیه ان الابرار یشربون الی آخر سوره در شأن امیرالمومنین و حسنین و فاطمه نازل شده است و ثعلبی که امام اهل حدیث است بطریق اهل سنت در تفسیر خود بر این نهج نوشته است که آیه شریفه ان الابرار تا آخر سوره مبارکه بلکه تمام سوره در شأن اهل بیت پیغمبر ص نزول یافته و سبب نزول آن است که حسنین در بعض ایام بیمار شدند حضرت رسالت پناه با جمعی از اصحاب بعیادت تشریف بردند حضرت رسول بحضرت امیر امر فرمودند که برای رفع بیماری حسنین نذری بکن که خداوند شفا عنایت فرماید حضرت نامیر نذر کرد سه روز روزه بگیرد حسنین و فاطمه علیهم السلام نیز نذر کردند فضا خادمه هم تاسی کرده نذر کرد پس برء یافتند و بهتر شدند در موقعی که هیچ چیزی در خانه نداشتند شروع کردند بروزه پس امیرالمومنین سه صاع جو قرض کرد حضرت فاطمه يك صاع از آنرا پنج قرص نان تا وقت افطار حاضر کرد حضرت امیر ع پس از نماز مغرب از مسجد آمد همینکه خواست افطار کند

مسکینی صدا بلند کرد السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی از مساکین مسلمین هستم مرا طعامی دهید خداوند طعام دهد شمارا از سفره‌های بهشت حضرت امیرالمومنین قرص نان جو خود را داد فاطمه و حسنین و فضه نیز نان خود را دادند و تبعیت نمودند و با آب افطار کردند فردای آنروز باز روزه گرفتند و فاطمه ع یک صاع دیگر را دستاس و خمیر کرده پنج قرص نان حاضر ساخت پس از نماز مغرب همینکه حضرت امیر ع آمد بخانه خواست افطار کند صدائی بلند شد السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی از اولاد مهاجرین هستم که شهید شده است پدر من در روز عقبه طعام دهید مرا طعام دهد خداوند شمارا از طعامهای بهشت پس امیرالمومنین نان خود را داد و حسنین و فاطمه و فضه طعامهای خود را داده دوروز روزه گرفتند و فقط با آب افطار کردند و چون روز سوم شد باز فاطمه علیها سلام مهیا شد برای آرد کردن و خمیر کردن و نان پختن و امیرالمومنین هم روز را بروزه گذرانید و نماز مغرب را با پیغمبر خواند و بعد از نماز آمد برای افطار که ناگهان باز صدائی شنید

السلام علیکم یا اهل بیت محمد تأسرونا و تشوننا ولا تطعمونا  
اطعمونی فانی اسیر محمد اطعمکم الله علی موائد الجنة

یعنی سلام بر شما ای اهل بیت محمد اسیر میکنید ما را و سخت میگیرید ما را و طعام نمیدهید ما را طعام دهید مرا بدرستی که من اسیر محمدم طعام دهد خدا شمارا از سفره‌های بهشت باز امیرالمومنین نان خود را داد دیگران هم نان خود را دادند و مکث کردند سه روز و سه شب که هیچ نخوردند جز آب قراح پس چون روز چهارم شد و وفاء بنذر تمام شده بود امیرالمومنین حسن را بدست راست و حسین را بدست چپ گرفته رفتند روی بحضرت رسول ص درحالتی که می‌لرزیدند حسنین مانند جوجه از شدت گرسنه‌گی پس چون دید پیغمبر ایشانرا امیرالمومنین را گفت ایشانرا چه شده است که چنین ضعیف شدند امیرالمومنین ع قضیه را بعرض رسانید حضرت برخاست بطرف خانه حضرت فاطمه ع روان شد دید حضرت فاطمه هم در مصالای خود بعبادت مشغول است و از شدت گرسنه‌گی حال ضعف دارد فرمود واغوثاه اهل بیت من می‌میرند از گرسنه‌گی در این حال جبرئیل نازل شد و گفت بگیر این را گوارا باد ترا از اهل بیت تو حضرت فرمود چه بگیرم گفت قرائت کن سوره هل اتی را

از جمله کریمه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة که عبدالله ابن مسعود روایت میکند شبی رسول الله از نماز عشاء فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و چیزی ندارم



مرا طعامی دهید رسول پس از جمله که راجع بفرباء فرمودند فرمودند  
 کیست کفایت کند مؤنت این مرد را تا در فردوس اعلیٰ اورا جای دهند  
 حضرت امیرالمومنین برخاست و دست سائل را گرفت و بحجره خود برد  
 و بحضرت فاطمه ع فرمود ای دختر رسول خدا در کار این مهمان نظری کن  
 فاطمه ع گفت یابن عم طعام در خانه اندک است حسن و حسین هم گرسنه اند  
 و تو هم روزه داری و آن طعام یک نفر را بیشتر کفایت نمیکند حضرت فرمود  
 همان را حاضر کن فاطمه ع طعام را آورد حضرت امیر طعام را پیش مهمان  
 نهاد و با خود گفت اگر منهم طعام بخورم مهمان را کم آید و کافی نباشد و اگر  
 نخورم سبب انفعال مهمان شود پس دراز کرد دست خود را و چنان نمود که  
 چراغ را اصلاح میکند چراغ را خاموش کرد و فاطمه ع را اشاره فرمود  
 در روشن کردن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود  
 دهان مبارک را حرکت میداد تا مهمان تصور کند طعام میخورد و چون از  
 طعام خوردن فارغ شد فاطمه ع چراغ را بیاورد درحالی که طعام همچنان  
 بر جای خود بود امیرالمومنین فرمود چرا طعام نمیخوری گفت سیرشدم  
 و بالاخره حضرت امیر ع و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام خوردند و هنوز  
 باقی بود روز بعد که امیرالمومنین نزد رسول الله آمد فرمود یا علی دیشب  
 چون گذراندی عرض کرد به خیر پس رسول الله حکایت خاموش کردن  
 چراغ و قصه را تا آخر نقل فرمود امیرالمومنین عرض کرد که بشما خبر داد  
 حضرت فرمود جبرئیل نزد من آمد و قصه خاموش کردن چراغ را و طعام  
 نخوردن و چنین نمودن که طعام میخوری و برکت یافتن طعام را اظهار  
 داشت و این آیه کریمه آورد **وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمُ (الخ)**  
 و این حکایت را عاصم بن کلیب که یکی از رواة اهل سنت است از  
 ابوهریره نیز با مقدار کمی تفاوت روایت کرده است .

و از جمله آیاتی که در فضل امیرالمومنین است و دلیل خلافت او است  
**كُرَيْمَةُ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ الْخ** است که باتفاق جمهور اهل تفسیر و تاریخ در شأن  
 امیرالمومنین شرف نزول یافته است و وجه استدلال این است که ولی در این  
 آیه شریفه بمعنی اولی بتصرف است چنانکه در **كُرَيْمَةُ النَّبِيِّ اُولٰٓئِی بِالْمُؤْمِنِیْنَ**  
**مِنْ اَنْفُسِهِمْ**

باین معنی واقع است بنا بر این لازم است که پس از حق تعالی و رسول  
 ولایت از برای امیرالمومنین ثابت باشد زیرا **كَلِمَةُ اِنَّمَا** از برای حصر است  
 و چون این وصف دادن صدقه در حال رکوع باتفاق منحصر بامیرالمومنین ع  
 است در میان مهاجر و انصار و کس دیگر متصف باین وصف نبوده پس معنی  
 این است که منحصر اولی بتصرف در امور مسلمین حق تعالی و رسول و

امیرالمومنین ع است و اگر گفته شود ممکن است معنی ولی ناصر و معین باشد چنانکه در آیه شریفه **الله ولی الذین آمنوا** مراد ناصر و معین است گفته میشود کلمه **انما** که از برای حصر است مبعده این معنی است زیرا ولی باین معنی در کریمه **والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض** واقع است و علیهذا حصر در این کریمه باین معنی بی موقع است و اگر این معنی مراد باشد اختلال در لازم آید پس باید مراد اولی بتصرف باشد که این معنی منحصر است از برای خدایتعالی و رسول و کسیکه دارای عصمت باشد مانند امیرالمومنین و خلاصتاً احمد حنبل روایت میکند از ابن عباس که گفت نیست آیه از قرآن بعنوان **یا ایها الذین آمنوا** الا آنکه امیرالمومنین در رأس آنها و امیر آنها است و یاد نشده است علی مگر بخیر و گذشته از آیات و تفاسیر آنها اخباری از پیغمبر ص متواتر است که تمام فرق اسلام و تمام مورخین و رواة و محدثین نقل نموده اند منجمله خطبه ایست که حضرت رسول الله خواند در مجلس دعوت عشیره خود بشرح ذیل در موقعی که نازل شد کریمه **وانذر عشیرتک الاقربین** جمع کرد پیغمبر ص اولاد عبدالمطلب را در خانه ابی طالب و ایشان چهل نفر بودند و امر کرد درست کنند از برای ایشان **یک** ران گوسفند و **یک** مد (تقریباً **یک چارک**) آرد گندم (نان گندم) و مهیا نمود از برای ایشان **یک صاع** (تقریباً **یک من**) از شیر درحالتی که بود در میان ایشان کسیکه میخورد **یک بره** و **یک** مشک آب پس تمام این چهل نفر خوردند از این غذا و سیر شدند و ظاهر نشد آنچه خوردند پس ظاهر شد بر ایشان که این امر آیه و علامت نبوت اوست پس فرمود

یا بنی عبدالمطلب ان الله قد بعثنی بالحق علی الخلق كافة و بعثنی الیکم خاصة فقال الله وانذر عشیرتک الاقربین الی آنجا که میفرماید فمن یحیی فی هذا الامر و یوایزنی علی القیام به یکن اخی و وصی و وزیر و وارثی و خلیفتی من بعدی فلم یجبه احد فقال علی انایا رسول الله او از رک فی هذا الامر یعنی ای اولاد عبدالمطلب حقتعالی مبعوث فرموده است مرا بخلق عموماً و بشما خاصة و گفته است دعوت کنم خویشان نزدیک خود را این است که من میخوانم شما را بدو کلمه که سبکند بر زبان و سنگینند در میزان مالک میشوید باین دو کلمه جمیع امم و داخل میشوید باین دو کلمه در بهشت و نجات مییابید از آتش و آن دو کلمه یکی شهادت به **لا اله الا الله** است و یکی شهادت به نبوت من و کسیکه اجابت کند مرا در این امر و شرکت کند مرا در قیام باین امر برادر من است و وصی من است و وزیر من است و وارث منست و خلیفه منست بعد از من پس جواب نداد آن بزرگوار را هیچکس از آن جماعت مگر علی بن ابیطالب که برخاست و گفت من شرکت میکنم ترا در این امر



پس گفت پیغمبر ص بنشین پس اعاده فرمود قول خود را مرتبه دیگر باز پیغمبر فرمود بنشین تا سه مرتبه این گفتار تکرار شد و هیچکس سخنی نگفت مرتبه سوم که امیرالمومنین گفت من شرکت میکنم ترا ای رسول الله پیغمبر فرمود بنشین که تو برادر منی و وصی منی و وزیر منی و وارث منی و خلیفه منی بعد از من پس برخاستند قوم و رفتند درحالتی که میگفتند از برای ابی طالب تهنیت میگوئیم ترا امروز که داخل شدی در دین پسر برادرت در صورتی که پسر ترا امیر کرد بر تو منجمله خبر متواتر از پیغمبر است درخصوص روز غدیر درموقعی که نازل شد آیه شریفه **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک**

که خطاب فرمود پیغمبر ص به مردم **الست انا اولی بکم من انفسکم** (الخ) بشرحی که گذشت

منجمله قول پیغمبر ص است **انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی** این فرمایش پیغمبر ص مسلم است در نزد تمام فرق اسلام و باین قول ثابت میشود شئونی که از برای هرون بوده است از برای امیرالمومنین زیرا استثناء نفرموده است شأنی از شئون او را و از شئون هرون خلافت موسی و وزارت موسی بوده است پس بایستی این منزلت از برای امیرالمومنین هم ثابت باشد .

منجمله روایتی است که جمهور همگی نقل نموده اند از پیغمبر ص **انت اخی و وصی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی و این روایت نیز نص صریح است در خلافت آنحضرت ع**

منجمله قضیه مواخاة آنحضرت است بشرحی که انس گفته است چون گذشت روز مباحله و عنوان برادری کرد پیغمبر از برای اصحاب از مهاجر و انصار علی ع ایستاده بود میدید که اخوت فیما بین همه برقرار شد تنها او باقی ماند پس با گریه رفت به منزل خود پس پیغمبر ص پرسید علی چه شد گفتند باحال بکاء رفت به منزل - پیغمبر ص بلال را امر فرمود علی را بیاور نزد من بلال رفت علی را آورد پیغمبر ص فرمود چه چیز ترا بگریه آورد عرض کرد اینکه اخوت افکندی فیما بین تمام مهاجر و انصار ولی توجهی به من نفرمودید حضرت فرمود ترا برای خود ذخیره کردم پس دست علی را گرفت و بالا برد او را بر منبر و گفت خداوند این از من است و من از او آگاه باشید نسبت به من او به منزله هارون است از موسی آگاه باشید کیسکه من مولای او هستم علی مولای او است .

منجمله قضیه جنگ خیبر است که روایت کرده اند جمهور همه که پیغمبر علم را داد بایبکر رفت و برگشت پس علم را داد به عمر رفت و برگشت باحال

جبن و ترس خود و اصحابش پس حضرت فرمود بیاورید علی را گفتند چشم علی ع درد میکند فرمود بنمایانید او را بمن بنمایانید مردی را که دوست دارد خدا را و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسولش که نیست فرارکننده در جنگ پس آوردند امیرالمؤمنین را پس با آب دهان مبارك مسح نمود بر دو چشم امیرالمؤمنین ع و داد بیرق را باو و رفت به شرحی که در تواریخ همه نوشته اند مرحب را کشت فتح کرده برگشت .

از جمله خبر طیرمشویه است که نیز جمهور همه روایت کرده اند اینکه مرغ بریانی برای پیغمبر ص آورده بودند پس پیغمبر گفت خداوند بیاور محبوبترین خلق را بسوی من که بخورد بامن از این مرغ بریان پس آمد امیرالمؤمنین و کوبید در را انس بن مالک رفت پشت در گفت پیغمبر را حاجتی است بعبارة اخری حالا اشتغالی دارد موقع ندارد ورود شما امیرالمؤمنین برگشت باز پیغمبر همان دعا را کرد باز امیرالمؤمنین ع آمد پشت در تاسه مرتبه این تکرار شد و انس راه نداد بامیرالمؤمنین مرتبه سوم امیرالمؤمنین طوری در را کوبید که صدای در را پیغمبر ص شنید و اذن داده شد بامیرالمؤمنین که وارد شود وارد شد پیغمبر فرمود چه چیز ترا منع کرد که کندی کنی در آمدن عرض کرد سه مرتبه آمدم انس در را نگشود الی آخر روایت منجمله روایتی است که نیز جمهور نقل نموده اند که پیغمبر امر فرمود اصحاب خود را باینکه سلام کنند بر علی بن ابیطالب بعنوان امیرالمؤمنین و فرمود که او سید مسلمین و امام متقین و قائد غرالمحجلین است و گفت این ولی هر مؤمنی است بعد از من و گفت در حق او اینکه علی از منست و من از علی و او است ولی هر مؤمن و مؤمنه

و از قبیل روایت ابن خالویه که روایت کرده است از حذیفه که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کسیکه دوست دارد اینکه متمسک شود به قصبه یاقوت یعنی شهر یاقوتی که خلق فرموده است او را حقتعالی بدست خود پس باید دوست بدارد علی بن ابیطالب را بعد از من همچنین از ابن ابی روایت است که گفت گفت رسول الله امیرالمؤمنین را حب تو ایمان است و بغض تو نفاق است و اول کسیکه داخل میشود بهشت را محب تو و اول کسیکه داخل میشود آتش را مبغض تو است و به تحقیق قرارداد است حقتعالی ترا اهل از برای این امر پس توازمنی و من از توام و نیست پیغمبری بعد از من و از شفیق بن مسلمه است از عبدالله که گفت دیدم رسول الله ص را در حالی که گرفته بود دست علی بن ابیطالب را و میگفت این ولی منست و من ولی او دشمنم کسی را که دشمن دارد او را و سازگارم کسی را که سازگارست با او روایت کرده است اخطب خوارزم از جابر بن عبدالله که گفت گفت



پیغمبر ص آمد مرا جبرئیل از طرف خدای عزوجل آورد يك ورق سبزی که در آن نوشته بود به سفیدی بدرستیکه من واجب کرده‌ام محبت علی را بر خلق خود پس برسان ایشانرا این مطلب را  
و نیز روایت شده است از انس که گفت بودم نزد پیغمبر ص که دیدم علی را میاید پس گفت پیغمبر من و این حجت خدائیم برامت در روز قیامت و از اینقبیل اخبار در کتب علماء عامه و اهل سنت بسیار است در فضیلت امیرالمومنین و نص بطهارت او از دنس که یکی از مهمترین ادناس کذب است خصوص بر خدا و رسول خدا در صورتی که مسلماً او دعوی خلافت کرده است از طرف پیغمبر ص با اختیار حق تعالی او را به خلافت و وصایت چگونه ممکن است در فضائل و مناقب او سخنی گفت که در حقش گفته‌اند.

|                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| قیل لی قل لعلی مدحة     | ذکره تخمد ناراً موصدة  |
| قلت لا اقدم فی مدح امرء | حار ذواللب الی ان عبده |
| والتبی المصطفی قال لنا  | لیلة المعراج لما صعدہ  |
| وضع الله بقلبی یده      | فاحس القلب ان قد برده  |
| و علی واضع اقدامه       | فی محل وضع الله یده    |

و چنانکه منسوب است بشافعی

|                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| کفی فی فضل مولانا علی  | وقوع الشک فیہ انه الله |
| ومات الشافعی ولیس یدری | علی ربه ام ربه الله    |

و معجزات آنحضرت از هزار متجاوز است ولی آنچه به ثبت و ضبط رسیده است طبق مدینه المعاجز عالم جلیل سید هاشم بحرانی که از طرق عامه و خاصه نقل نموده است پانصد و پنجاه و پنج است (۱)

---

(۱) یکی از اولاد امیرالمؤمنین محمد مشهور بمحمد حنفیه است که مادرش خوله دختر جعفر است و رسول خدا خبر داد از تولد او و نام و کنیه او را نام و کنیه خود قرار داد و طایفه کیسانیه او را امام میدانستند و فعلاً منقرض شده‌اند.

## فصل دهم

در ذکر اسامی و مناقب سائر ائمه اثنی عشر علیهم السلام  
و اشاره به معجزات ایشان

و همچنین اخباری از پیغمبر ص بزرگان از علماء اهل سنت نقل  
نموده اند در فضل سایر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

از قبیل روایت جابر بن عبدالله انصاری و روایت ابی سلیمان که قبلا  
ذکر شد و روایاتی که بطور کلی وارد شده است از قبیل روایت سفینه و  
روایت ثقلین و تفسیر ذوی القربی و غیرها و بیاناتی که مورخین و محدثین  
در کتب مبسوطه در مناقب ایشان و ذکر مقامات و کرامات و معجزات و  
خوارق عادات ایشان نوشته اند بامخالفت شدید خلفاء اعصارشان

منجمله در فضل حضرت حسن بن علی المجتبی ع و حسین بن علی ع تمام  
فرق متفقند که پیغمبر فرموده است هذان ابنای سید اشباب اهل الجنة و نیز  
تمام فرق متفقند که پیغمبر ص فرموده است هذان ابنای امامان قاما اوقعدا  
یعنی این دو پسر من سید جوانان اهل بهشتند و این دو پسر من امام و پیشوای  
این امتند چه قیام کنند و چه قعود .

از جمله خبری است که روایت نموده اند آنرا جمهور در وجوب محبت  
و دوستی علی ع و فاطمه ع و فرزندانسان حسن و حسین .  
روایت نموده است احمد حنبل در مسند خود اینکه رسول الله گرفت  
دست حسن و حسین را و گفت من احبنی فاحب هذین و اباهما و امهما کان  
معی فی درجتی یوم القیمه

یعنی کسیکه دوست بدارد مرا پس دوست بدارد این دو فرزند من و  
پدر و مادر آنها را خواهد بود بامن در درجه من در روز قیامت و در اخبار  
وارد است روزی پیغمبر ص حسین را برزانوی راست خود نشاند و ابراهیم  
پسر خود را برزانوی چپ در اینموقع جبرئیل آمد و گفت حق تعالی نمیخواهد  
از برای تو جمع بین ایندو فرزند را پس اختیار کن ازیندو هر کدام را



میخواهی پس دردل خود اندیشه و فکر کرد اگر حسین بمیرد گریه میکند بر او من و علی و فاطمه و اگر ابراهیم بمیرد گریان میشود بر او من تنها پس بهتر اینست که ابراهیم برود لذا پس از سه روز ابراهیم وفات یافت و هر وقت حسین میآمد خدمت حضرت میفرمود اهلای و مرحباً به کسیکه فدا کردم او را به پسر خود ابراهیم و اینجمله مختصر اگر چه کافی نیست در فضل و مقامات ایندو بزرگوار ولی این کتاب گنجایش بیان فضائل و مناقب و معجزات و کرامات ایشانرا ندارد منظور از بیان این مقدار از فضائل آنستکه معلوم شود نظر حضرت رسول ص نسبت بایشان چه نحو بوده که زمینه تصدیق امامت و خلافتشان گردد و معجزات آنحضرت ۱۹۳ ضبط شده چنانکه از حضرت مجتبی نودونه معجزه به ثبت رسیده است .

و فرزند سیدالشهداء حضرت سجاد علی بن الحسین ع است که باتفاق تمام رواة و محدثین و مورخین غالباً روزها صائم و شبها مشغول نماز و تلاوت قرآن بوده در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخوانده و پس از هر دو رکعتی دعائی از خود یا از پدر وجد خود بطوریکه مأثور است میخواند پس میانداخت صحیفه خود را و میگفت کجا میتوان رسید بعبادت امیر المؤمنین ع و آنقدر سجده کرده بود که او را ذوالثغفات (ثغنه - پینه) گفتند بواسطه فشاریکه به پیشانی و سرزانی او آمده بود روزی در طواف حرم آمد برای استلام حجر با کثرت جمعیت و ازدحامی که بود مردم برکنار رفته راه باز نموده حضرت با کمال وقار و آرامی استلام فرمود در صورتی که هشام بن عبدالملک مروان که خلیفه زمان بود مورد اعتناء نمیشد و کسی وقعی باو نمیگذاشت بالاخره پرسید حشام این شخص کیست که مردم اینطور نسبت باو تکریم میکنند فرزدق شاعر حاضر بود شنید فوراً این اشعار را انشاء کرد و گفت :

|                                                |                                              |
|------------------------------------------------|----------------------------------------------|
| هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَيْتَهُ | والبیت تعرفه والحل والحرم                    |
| هَذَا بَيْنَ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كَلِمَ     | هَذَا تَقَى النُّقَى الظَّاهِرِ الْعِلْمِ    |
| إِذَا رَأَيْتَهُ قَرِيشَ قَالَ قَائِلُهَا      | إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكِرَمِ    |
| هَذَا بَيْنَ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلُهُ   | بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خَتَمَ    |
| مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ      | لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَأَنَّهُ نَعَمَ |
| اللَّهُ شَرَفَهُ قَدَمَا وَفَضْلُهُ            | جَرَى بِذِكِّهِ فِي لَوْحَةِ الْقَلَمِ       |
| مِنْ مَعْشَرِ حَبِيبِهِ دِينِ وَبَغْظِهِمْ     | كَفَرِ وَقَرِيبِهِمْ مَلْجَا وَمَعْتَصِمِ    |
| مَقْدَمِ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذَكَرَهُمْ      | فِي كُلِّ بَرٍّ وَمَخْتَوْمِ بِهِ الْكِرَمِ  |

صحیفه سجادیه شمه از مقامات آن بزرگوار را حکایت میکند و معجزات

آن بزرگوار را در کتب عامه و خاصه و مدینه المعاجز تا درجه که ثبت شده یکصد و شش معجزه است (۱)

و پس از زین العابدین پسرش محمد باقر ع است که بزرگترین مردم بوده است در زمان از حیث علم و عمل و زهد و عبادت این همان بزرگواری است که پیغمبر ص بجابر گفت تو او را ادراک خواهی نمود و همینکه او را دیدی از منش سلام برسان بشرحی که ذکر شد و از تربیت شدگان خدمت آن بزرگوار جابر جعفری است که در کتاب اسد الغابه فی احوال الصحابه تألیف یکی از بزرگان علماء سنت نوشته است جابر جعفری شخصی را از کوفه بطرفه العین برد به مدینه (طی الارض) خدمت حضرت باقر ع و باو گفت در موقعی که بنظر حیرت باو نگاه میکرد هذا فعل العبد فكيف بالسيد الاکبر و اشاره کرد بحضرت باقر ع در کتاب مدینه المعاجز یکصد و هجده معجزه از آن بزرگوار ضبط و ثبت شده است .

پس او حضرت جعفر الصادق است که اعلم و افضل و ازهد و اتقی اهل زمان بوده و آن بزرگوار همان کسی است که نشر علوم از او شد در اسلام از فقه و معارف الهیه و بلکه حیوان شناسی و گیاه شناسی و ریاضیات از هیئت و نجوم و غیرها که از شاگردهای آن بزرگوار جابر بن حیان است که حکماء امروزه او را یکی از بزرگترین استادان شناخته اند و مذهب شیعه را نسبت بآن بزرگوار میدهند و او کسی است که خبر نمیداد بامری مگر آنکه همانطور واقع میشد لذا در موقعی که عبدالله بن حسن خواست بیعت بگیرد از برای فرزندان خود در خلافت و جمع کرد اکابر علویین را برای گرفتن بیعت حضرت فرمود این امر تمام نمیشود و این امر از برای صاحب قباء زرد است و مراد منصور دوانقی بود و همینکه منصور دوانقی شنید مسرور شد از جهت یقینش باینکه همانطوری که حضرت فرموده است خواهد شد

معجزاتی که از آنحضرت ضبط و ثبت شده است دو بیست و شصت و سه معجزه است که طالب ممکن است بکتاب مدینه المعاجز و تحفه المجالس مراجعه نماید (۲)

۱ - یکی از فرزندان آن حضرت زید است که بطلب خون امام حسین جد خود خروج کرد و پس از خروج شهید شد در کوفه بدست یوسف بن عمرو که والی هشام بن عبدالملک مروان بود و جسدش تا چهار سال بر سر دار بود مذهب زیدیه منتسب باو است که او را امام میدانستند .

۲ - امام جعفر صادق ع یکی از اولاد او اسمعیل است که آنحضرت را بقبه پاورقی در صحنه بعد



و پس از ایشان فرزند او موسی‌الکاظم است که خوانده میشود عبد صالح ازهد و اعبد اهل زمان خود بوده شبها را به نماز و روزها را بروزه میگذرانیده ابن جوزی که یکی از علماء سنت است نقل میکند از شقیق بلخی که شرح حالات او در تواریخ و کتاب تذکرة الاولیاء مفصل است و صاحب ابراهیم ادهم بونده است و به عنوان رفض و تشیع در ماوراءالنهر شهید شده گفت در سنه یکصد و چهل و نه بعنوان حج بیت‌الله میرفتم تا رسیدم به منزل قادمیه ناگهان جوانی خوب‌رو را دیدم که نشسته است منفرداً در حالتی که لباس پشمی پوشیده است و نعلینی در پا دارد پس گفتم در نزد خود این جوان میخواهد باردوش و کل بر مردم باشد میروم بسوی او و توضیح میکنم او را پس نزدیک شدم باو و همینکه دید مرا روی باو میروم گفت ای شقیق! **جنتبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم**

یعنی دوری کنید بسیاری از گمانها را بدرستی که بعض از گمانها گناه است پس گفتم پیش خود این بنده صالح خدایتعالی است که نطق کرد طبق آنچه در خیال من گذشت هر آینه ملحق میشوم باو و درخواست میکنم از او که همراه باشد مرا پس غائب شد از نظر من و همینکه وارد شدیم به منزل دیگر ناگهان دیدم او را نماز میخواند و حال آنکه اعضایش میلرزید و اشکهایش

#### بقیه از صفحه قبل

از جهة جمال و کمال صوری و معنوی مردم درباره اش گمان امامت داشتند در حال حیات پدر وفات نمود و حضرت صادق در موقعی که او را بقرستان میبردند سه مرتبه تابوت را فرمود بر زمین نهادند و صورت او را باز کرد بمردم ارائه داد که گمان نکنند او غائب شده است معذالك گروهی او را امام دانستند و غائب وزنده و گروهی قائل بقوت شدند ولی پس از اونزار پرسش را امام دانستند و همچنین اولاد او را یکی بعد از دیگری امام دانند تا آخر الزمان و یکی از اولاد او عبدالله افطح است که گفته اند سبب آنکه او را امام ندانستند این بود که جمعی امتحاناً پرسیدند که زکوة دویت درهم چند است گفت پنج درهم گفتند زکوة صد درهم چقدر است فکری کرد و گفت دودرهم و نیم و ندانست چون بحدنصاب نرسیده زکوة ندارد و یکی از اولاد آنحضرت اسحق است که از اهل فضل و زهد بوده و تابع حضرت موسی‌الکاظم یکی از اولاد آنحضرت محمد است که مشهور بشجاعت و عبادت بود يك روز در میان روزه می‌گرفت و هر روز يك گوسفند در خانه او کشته میشد ولی بمذهب زیدیه خروج کرد به شمشیر درمکه مأمون لشکر فرستاد او را شکست داد و نکشت بردند او را نزد مأمون اکرام کرد و همراه خود برد تاخراسان

جاری است پس گفتم میروم نزد او و معذرت میخواهم پس مختصر کرد نماز را و گفت ای شقیق انی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهدنی پس گفتم نزد خود این جوان از ابدال است که دو مرتبه طبق مافی الضمیر من تکلم کرد و همینکه وارد شدیم به منزل زیاله دیدم ایستاده است در لب چاهی در حالتی که بدست او است ظرفی که میخواست آب بردارد پس انداخت آن ظرف را در چاه و بلند کرد سرش را بطرف آسمان و گفت توسیرا بمیکنی هروقت تشنه میشوم و تو غذا میدهی هروقت طعام بخوام نیست مرا سوای تو ای سید من گفت شقیق قسم بخدا دیدم بالا آورد چاه آب خود را و گرفت این جوان کوزه خود را پر کرد از آب و وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند پس میل کرد به تپه از ریگ و شروع کرد به برداشتن ریگ از آن تپه و ریختن در کوزه و آشامیدن از آن کوزه پس گفتم ای بنده خدا اطعام کن مرا از زیادی آنچه روزی نموده است ترا خدایتعالی پس گفت همیشه نعمتهای خدای تعالی بر ما نازل است نیکو کن گمان خود را به پروردگار خود پس عطا فرمود مرا از آن رکوة دیدم آرد گندم یا جو بوداده شده است که با شکر مزوج شده است قسم بخدا غذا و شربتی لذیذتر از آن نخورده ام پس سیر شدم و رفع تشنه گیم شد و تا چند وقت نه گرسنه شدم و نه تشنه و دیگر او را ندیدم تا داخل شدیم به مکه پس دیدم او را شبی در طرف ناودان خانه در نصف شب که نماز میخواند با خشوع و گریه و زاری تا صبح و طلوع فجر و همینکه صبح شد نشست در مصالای خود تسبیح گفت پس ایستاد بنماز صبح و سپس طواف کرد هفت مرتبه و خارج شد از بیت پس من از پی او رفتم دیدم از برای اونو کرها و غلامها و موالی است و او برخلاف آنستکه در راه دیده بودم او را و مردم دور او را گرفتند و سلام کردند و تبرک جستند باو پس من گفتم به بعضی از آن مردم این کیست گفتند این موسی بن جعفر است و اینقصه را روایت کرده است حنبل که یکی از ائمه اهل سنت است و بشرحافی بدست آنحضرت توبه کرده است و بآن مقامات از برکت توجه آنحضرت نائل شد ابراهیم ادهم نیز از تربیت شده گان آنحضرت است بشرحی که در تواریخ نوشته شده معجزات آنحضرت را تا یکصد و سه معجزه در مدینه المعاجز نقل نموده است از طرق عامه و خاصه (۱)

۱ - موسی بن جعفر ع یکی از اولاد آن بزرگوار ابراهیم بود که مشهور بود به شجاعت و کرم و جود - در زمان مأمون از جانب زید بن علی بن الحسین از ابوالسرایا بیعت گرفت و او را بالشکر زیاد از کوفه به یمن

بقیه در صفحه بعد



و فرزند او علی بن موسی ابوالحسن الرضا است علیهما السلام ازهد و اعلم زمان بوده و فقهاء اهل سنت هم اغلب مسائل را از آن بزرگوار اخذ نموده و از جهة علم و سائر کمالات و مقامات ظاهریه و باطنیه آن بزرگوار مأمون خلیفه عباسی او را ولیعهد خود قرارداد و سکه بنام او زد و نوشت بتمام ممالك بیعت با او را و اینکه او امام اهل عالم است و ما تابع او و پدران اوئیم و لباس سیاه را که از خصائص بنی عباس بود طرح نمود و لباس سبز پوشید و در مجمع عمومی که شعراء قصائد در مدح آن بزرگوار انشاء و انشاد نموده بودند گفتند بابونواس شاعر معروف آن زمان چرا توقصیده در مدح آن بزرگوار نسرودی بآلبداهه گفت :

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| قیل لی انت اوحدا للناس طراً | فی فنون من الکلام النبیہ |
| لک من جوهر الکلام بدیع      | تثمر الدر فی یدی مجتنبه  |
| فعلامه ترکمت مدح بن موسی    | والخصال التي تجمعن فيه   |
| قلت لا استطیع مدح امام      | کان جبریل خادماً لایه    |

در صواعق ابن حجر است ص ۱۲۲ که خبر داد آنحضرت پیش از رحلتش باینکه تناول میکند انگور و انار زهر آگین و رحلت میکند و اینکه مأمون اراده میکند دفن او را در پشت هرون الرشید و نمیتواند و همینطور شد که فرموده بود

ینابیع الموده ص ۴۵۴ نقل میکند از کتاب فرائد السمطين در حدیثی که تفصیل ورود دعبل را بر حضرت ع شرح میدهد همینکه دعبل قصیده را که انشاء نموده بود در حضور حضرت انشاد کرد و قرائت نمود تا جائی که میگوید :

|                         |                            |
|-------------------------|----------------------------|
| خروج امام لا محالة واقع | یفوم علی اسم الله بالبرکات |
| یمیز فینا کل حق و باطل  | ویجزی علی النعماء والنقمات |

حضرت بسیار گریست پس فرمود ای دعبل نطق کرده است روح القدس بزبان تو آیا میشناسی کیست آن امام گفت دعبل نه جز اینکه من شنیده ام

بقیه از صفحه قبل

برد و یمین را فتح کرد و مدتها در آنجا حکومت کرد - و یکی از اولاد او احمد است که معروف است بجلالت و عبادت و مشهور است - شاه چراغ در شیراز همان است .

خروج امامی را از شما که پرمیکند زمین را از عدل و داد پس فرمود بدرستیکه امام بعد از من فرزند من محمد است و بعد از او پسر او علی است و بعد از او فرزندش حسن است و بعد از او پسرش حجة قائم است که مهدی منتظر او است .

و ایضاً در کتاب ینایع الموده نقل میکنندص ۴۴۸ از کتاب فرائد السمطين از حسین بن خالد که گفت علی بن موسی الرضا ع نیست دین از برای کسیکه ورعی از برای او نیست بدرستیکه گرامی ترین شما نزد حق تعالی پرهیزکارترین شماست سپس گفت بدرستیکه چهارمی از اولاد من پسر سیده اماء است پاك میکند خدا باو زمین را از ظلم و جور و او همان کسی است که شك میکنند مردم در ولادت او و او صاحب غیبت است پس در وقتی که خروج کند روشن میکند زمین را بنور پروردگار خود و مینهد میزان عدل را بین مردم پس ستم نمیکند احدی احدی را و او است که می پیچد از برای او زمین و نیباشد از برای او سایه و او است که ندا میکند منادی در آسمان که میشوند آن ندارا جمیع اهل زمین آگاه باشید که حجت خدا ظاهر شد در بیت الله پس پیروی کنید او را به تحقیق که حق در پیروی او وبا او است معجزات آنحضرت بشرحی که عامه و خاصه ضبط و نقل نموده اند یکصد و شصت و یک معجزه است و فرزند آن بزرگوار محمد جواد مشهور به محمد تقی (۱) . است که بر منهاج پدر بزرگوار خود بوده در علم و تقوی

در تواریخ و احادیث وارد شده است چون حضرت امام رضا ع از دنیا رحلت فرمود سالی بر آن گذشت مأمون به بغداد آمد و حضرت جواد هم که در آن موقع نه ساله بود از مدینه به بغداد آمده بود اتفاقاً روزی مأمون از توقف آنحضرت تعجب کرده گفت ای پسر چرا تو مانند دیگران فرار نکردی حضرت فرمود راه تنگ نبود که از رفتن راه را بر تو وسیع کنم و گناهی هم بخود راه نمیبردم که از تو بترسم و گمان هم نداشتم که توبی جرم بکسی آزاری برسانی مأمون از کلام حضرت خوش آمد گفت چه نام داری فرمود محمد گفت پسر کیستی فرمود پسر علی بن موسی الرضا مأمون گریان شد و بر امام رضا ع رحمت فرستاد و رفت و تمام راه در این فکر بود و چون از شهر خارج شد بازی را بدراجی انداخت باز از نظر غائب شد و بعد از ساعتی برگشت و ماهی کوچکی در منقار داشت از آن متعجب شده آنروز

۱ - امام محمد تقی دو پسر داشت یکی امام علی النقی است که جد حضرت صاحب الزمان است علیه الصلوة والسلام و دیگری موسی مبرقع است که جد اعلای سادات رضوی است و مدفن او در قم است .



ترك شكار كرد مراجعت نمود و آن ماه را در دست داشت و متفكر بود تا آنكه بهمان مكان رسيد باز اطفال متفرق شدند و حضرت بجای خود ماند مأمون ترديد آنحضرت آمد و گفت بگو در دست من چیست، آنحضرت فرمود حق تعالی را در میان آسمان و زمین دریائی است و ماهیان كوچك از آن بیرون می آیند و بازهای پادشاهان صید میکنند و پسر پیغمبر را از آن امتحان مینمایند چون اینكلام را از آنحضرت شنید تعجب کرده و نگاه طولانی بآنحضرت نمود گفت حقا كه تو پسر علی بن موسی الرضا هستی و آنحضرت را بخانه برد توقیر و اكرام كرد و روز بروز در تعظیم حضرت سعی میکرد تا آنكه باز دیگر حسد عباسیان بجوش آمده اجتماع كردند و همه يك زبان درآمدند گفتند ترا بخدا قسم میدهیم توهم مانند پیشینیان بآل علی سلوك كنی اینقدر تعظیم و تكريم از این جوان مكن مأمون گفت آنچه پدران كردند قصدشان قطع رحم بود و من از آن پناه میبرم بخدا و اگر در بنی عباس انصاف بود یقین میدانستند كه آل علی باین امر اولی هستند و آنچه من برای امام رضا كردم بخدا كه پشیمان نیستم و من او را بطیب خاطر خلافت دادم و او بولیعهدی من راضی نبود و اما محبتی كه من با پسر او میکنم بجهة فضل او و كمال او است كه با وجود صغر سن علمش از همه بیشتر است عباسیان گفتند او در این سن كم علم از كجا آورده است .

مأمون گفت اگر بخواهید امتحان كنید بالاخره روزی معین شد كه از علما کسی را معین كنند كه اعلم و افقه باشد و حضرت را امتحان كنند بالاخره یحیی بن اكثم را كه در آن وقت قاضی بغداد بود و اعلم وقت انتخاب كردند در روز موعود جمیع علماء و اعیان و اهل ملل و ادیان را طلبیدند و مأمون بر تخت نشست فرمود كه ابو جعفر محمد بن علی را طلب كنند و نزد خود بجهة آنحضرت مسندی انداخت چون آن حضرت حاضر شد مأمون بخواست و تعظیمش نموده بجای خود نشاند پس یحیی بن اكثم متوجه مأمون شد گفت امیرالمؤمنین مرا رخصت میدهد كه از ابو جعفر سؤال كنم گفت این مجلس بهمین جهت منعقد شده هر چه میخواهی سؤال كن پس یحیی بن اكثم متوجه امام محمد تقی شده عرض كرد رخصت میدهید كه مسئله پیرسم حضرت فرمود سل عما شئت

یعنی هر چه میخواهی پیرس یحیی گفت چه میگوئی در باب كسیكه در راه مكه احرام بسته باشد صید را بكشد كفاره آن چه چیز است امام فرمود آیا این مرد در بیرون حرم این صید را كشته یا در درون حرم و آیا دانسته این عمل را كرده یا ندانسته یعنی علم بحرمت داشته یا جاهل مسئله بوده و آیا این عمل از روی عمد بوده یا خطاء صادر شده است و آیا این

شخص آزاد بوده یا بنده آیا کوچک بوده یا بزرگ و بالغ و آیا باز اولست که اقدام کرده یا نوبت دیگر نیز اینکار را کرده است آیا صید او از جمله مرغان بوده است یا جانور دیگر آیا کوچک بوده یا بزرگ آیا این شخص از این عمل پشیمان شده یا منرور و مشعوف و آیا در شب این صید کشته شده یا در روز آیا در احرام عمره این فعل از او صادر شده یا در احرام حج یحیی را از استماع این سخنان لکنت بر زبان افتاد و رنگش متغیر شد و آثار عجز و انکسار در روی وی ظاهر گشته و هر چند اهل مجلس انتظار کشیدند که یحیی دیگر حرف زند نتوانست مأمون گفت الحمد لله که ظن من خطا نبوده و آیا انکار یاران هنوز باقی است یا از عقیده خود برگشته باشند بعد از آن مأمون متوجه آن حضرت شده عرض کرد فدای تو شوم آنچه پرسیدی هریک را بجهة ما بیان نما مستفید میشویم حضرت شروع فرمود جواب يك يك را بیان فرمود که صدای آفرین و احسن از دوست و دشمن برآمد مأمون گفت احسن یا ابا جعفر احسن الله اليك بعد از آن عرض کرد که چنانکه یحیی از تو سؤال کرد تو از او سؤال نمیکنی فرمود اگر رخصت و رضای خلیفه بدان مقرون باشد پرس و به یحیی فرمود از تو سؤال کنم یحیی لاعلاج گفت ذالك اليك جعلت فداك ان عرفت والا استفدته منك

یعنی امر امر تست فدای تو شوم به پرس اگر جواب دانم بگویم و الا از شما استفاده نمایم حضرت فرمود مرا خبر ده از شخصی که صبح بزنی نگاه کند نظرش بر آن حرام باشد و چون آفتاب بلند شود بر آن چلال شود چون زوال آفتاب شود باز آن زن بر او حرام شود و در وقت خفتن باز بر او حلال شود و در نصف شب بر او حرام شود و چون صبح طالع گردد بر او حلال شود حرمت و حلیت این زن بر این مرد از چه راه است و چه چیز باعث حرمت و حلیت میشود یحیی بن اکثم لحظه سربگریبان تفکر فرو برد پس سر برداشت و گفت لا والله قسم بخدا که من هر چند در این مسئله فکر میکنم جواب بصواب نمیتوانم بگویم اگر افاده فرمائی منت عظیم خواهد بود حضرت فرمود بلی کنیز است از شخصی و نظر بیگانه اول روز بر او حرام بود و چون آفتاب بلند شد کنیز را از صاحبش خرید حلال شد در وقت زوال آزادش کرد حرام شد و چون وقت عصر شد آن را بزنی بخواست و بر او حلال شد در وقت غروب ظهار کرد بموجب ظهار بر او حرام شد در وقت خفتن كفاره ظهار را داد بر او حلال شد در نصف شب طلاق داد حرام شد وقت طلوع صبح رجوع نمود حلال شد مأمون روی جانب حصار کرد و گفت شمارا بخدا قسم میدهم که در میان شما کسی را گمان دارید که این جواب و سؤال را چنانکه شنیدید بیان کند گفتند بخدا قسم که چنین شخصی را



گمان نداریم گفت پس وای بر شما که چق اهل بیت را چنانکه باید نمیشناسید ایشان از اهل ییتی هستند که حقتعالی ایشانرا از میان خلق برگزیده و آنچه دیدید و می بینید عطا فرموده است و کمی سن و سال ایشانرا از فضل و کمال مانع نمیشود نشنیده اید رسول خدا اول امیرالمومنین علی بن ابیطالب را دعوت کرد و افتتاح بقبول دعوت او نمود و حال آنکه علی در آنوقت ده سال از عمر شریفش گذشته بود و بغیر از آن هیچ طفلی را باسلام نخوانده و حسن و حسین هر یک عمر شریفشان از شش سال کمتر بود مباحله نموده و مبايعت هم می نمودند و در آنحال که با مردم بيعت می نمودند هیچ طفلی دیگر بيعت نکرده و بموجب آیه ذریه بعضها من بعض همه يك حال دارند و در آخر ایشان حکم اولین جاریست حضار همه گفتند صدقت والله یا امیرالمؤمنین مأمون چون دید عباسیان دیگر مجال انکار ندارند خطاب بحضرت نموده عرض کرد اتخطب یعنی آیا دختر مرا برنی قبول میکنی الی آخر و تقریباً سی معجزه از آن بزرگوار ثبت رسیده در صورتیکه سن شریفش ۲۵ سال بوده است. و فرزند او علی النقی است و گفته میشود نیز عسکری از جهت اینکه متوکل خلیفه عباسی او را از مدینه آورد به بغداد سپس از بغداد فرستاد به سرمن رای پس اقامت فرمود در سرمن رای بموضعی که گفته میشود از برای او عسکر سپس انتقال داده شد برمن رای و اقامت نمود در آنجا بیست سال و نه ماه و علت اینکه از مدینه آوردند حضرت را این بود که متوکل مخالف بود با امیرالمومنین ع وائمه اطهار خبر دادند مقام آنحضرت را در مدینه و میل مردم را باو پس ترسید از موقعیت آن حضرت در قلوب که مبدا دعوی خلافت کند یا مردم او را بخلافت وادار نمایند پس دعوت کرد یحیی بن هرثمه را و امر کرد او را باینکه حضرت را از مدینه منتقل کند به بغداد موقعی که میخواست یحیی بن هرثمه این اقدام را بعمل آورد صدای ضجه اهل مدینه بلند شد از ترس اینکه مبدا صدمه با آنحضرت بزنند پس یحیی قسم یاد کرد برای اهل مدینه که بهیچوجه مکروهی باقا وارد نیاورند و ضمناً تفتیش کرد منزل آنحضرت را جز قرآن و کتاب دوعا و کتب علمی چیز دیگر نیافت پس خیلی بزرگ جلوه کرد آنحضرت در نظر او و خلاصه همینکه وارد بغداد شد و بردند حضرت را نزد متوکل یحیی از حسن سیرت و زهد و تقوای آنحضرت بمتوکل عرضه کرد متوکل هم اکرام و تجلیل نمود از آن حضرت اتفاقاً متوکل مریض شد پس نذر کرد هرگاه عافیت یابد از مرض درهمهای زیاد (دراهم کثیره) تصدق دهد پس از صحت و عافیت همینکه خواست به نذر عمل کند دید میزان صدقه را نمیداند چه مقدار است دراهم کثیر منطبق باچه میزان وجه خواهد بود سؤال کرد از علماء عامه

وفقهاء زمان آنها هم جواب مقرون به صوابی ندادند پس فرستاد خدمت حضرت حضرت فرمود تصدق کن به هشتاد و سه درهم سؤال کرد متوکل از سبب آن جواب فرمود خدایتعالی در قرآن به پیغمبر میفرماید لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره

(یعنی یاری کرد خداوند شمارا در مواطن بسیاری) و این موطن همین شماره بوده است زیرا پیغمبر در بیست و هفت جنگ شخصا خودشان حاضر شدند و پنجاه و شش جنگ لشکر فرستادند جمعاً میشود هشتاد و سه خبر دادند به متوکل که در خانه علی بن محمد (علیهما السلام) آلات حرب و اسلحه زیادی از طرف فرقه شیعه مخصوصاً از اهل قم جمع شده است و او عازم بر سلطنت است پس فرستاد متوکل جمعی از غلامهای ترک را که هجوم آورند بخانه حضرت در یک شبی رفتند و نیافتند چیزی در آنجا و یافتند اطاقی که در او هم بسته است و خود حضرت در آن اطاق مشغول قرائت قرآن است و مدرعه از پشم هم پوشیده و روی رمل و ریگ هم نشسته است متوجهاً بنی الله پس بهمان حالت حضرت را بردند نزد متوکل در حالتی که متوکل مشغول خوردن شراب بود و کاسه شراب در دست متوکل بود پس تعظیم و تکریم کرد متوکل حضرت را و جام شراب را تعارف به حضرت کرد حضرت فرمود قسم بحدا هر گز شراب نخورده ام و گوشت و پوست من آلوده بشراب نشده است مرا معاف دارید پس تکلیف کرد حضرت را بخواندن (یعنی آوازه) حضرت خواند آیات کریمه از سوره دخان را که فوق العاده منبه و موجب تذکر است .

کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوماً آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین (الخ)

سپس گفت شعر بخوان حضرت فرمود من شعر زیاد در نظر ندارم گفت چاره نیست باید بخوانی حضرت این اشعار را که اینها نیز بسیار منبه و موجب عبرت است خواند

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| بأتوا علی قلال اجبال تحرسهم  | غلب الرجال فما اغنتهم القلل    |
| و استنزلوا بعد عن معافلهم    | و اسکنوا حقرا یا بئس ما نزلوا  |
| نادیهم صارخ من بعد دفنهم     | این الاساور و التیجان و الحلل  |
| فاصبح القبر عنهم حین سائله   | تلك الوجوه علیها الدود تنقل    |
| قد طال ما اكلوا دهر اوقدشربا | فاصبحوا بعد طول الاکل قد اكلوا |

پس گریه کرد متوکل تا آنکه ترشد محاسنش از اشک چشمش آنمقدار از معجزات و کرامات آن بزرگوار را که در کتب عامه و خاصه



ثبت نموده اند بالغ به نود و سه معجزه است که ضبط و ثبت شده و بما رسیده است .

و فرزند آن بزرگوار حسن بن علی العسکری است که گذشته از علم و زهد و معجزات و کرامات که تا یکصد و سی و چهار از آن ثبت شده و بما رسیده است بقول ابن صباغ مالکی مکی نقلاً و تبعاً للشیخ کمال الدین بن طلحه کفایت میکند آن حضرت را فضلاً و شرفاً اینکه قرآن داده است خداوند مهدی موعود و حجة منتظر را از صلب او سلام الله علیه و علی ولده و علی آبائه آنحضرت معاصر بود با معتمد عباسی

چون معتمد عباسی بمسند خلافت نشست و مدتی گذشت منافقین بمعتمد فهمانیدند که حضرت حسن عسکری ممکن است خلافت را از تو سلب کند و بالاخره معتمد امر بحبس آن حضرت نمود حضرت را بزندان بردند و ضمناً فیض آسمانی از زمین منقطع شد و قحط و غلا در سامره پدید آمد معتمد امر نمود که مردم بروند بنماز استسقاء رفتند و اثری از ابر و باران نیافتند بعد از آن جاثلیق و رهبانان باستسقاء رفتند در میان ایشان راهبی بود چون او دست بجانب آسمان دراز میکرد ابر پیدا میشد و باران میبارید روز دیگر هم بصحرا رفتند و تادستها بدعا برآوردند باز ابر پیدا شد آغاز باریدن کرد پس تزلزل عظیم در میان مردم بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک اوفتادند و برخی بدین نصاری راغب شدند خبر بمعتمد رسید بواسطه اینکه از یکطرف واهمه ملک داشت از یکجانب غم دین و طعن خلق و زندگی را بر خود تباد دید لاعلاج صالح بن وصیفی که حاکم شهر و امر سیاست زندان تعلق بدو داشت طلبید امر کرد برو الان ابو محمد حسن عسکری را از حبس بیرون آورده نزد من حاضر کن صالح حضرت را از زندان بیرون آورده نزد معتمد حاضر کرد معتمد عرض کرد ادرک امة جدك قبل ان تهلك یعنی دریاب امت جدت را پیش از آنکه هلاک شوند زیرا اهل اسلام به استسقاء رفتند اثری از نماز و باران ظاهر نشد و طایفه نصاری دوروز رفتند و تادست بدعا برداشتند باران آمد اگر يك روز دیگر میرفتند بالکلیه دین از دست میرفت و مردم در تزلزل افتاده اند آنحضرت فرمود غم مخور که فردا بیرون میروم و شک از خاطرها بیرون میکنم پس جمعی از ایشان که در حبس بودند شفاعت نموده ایشان را خلاصی داد روز دیگر حکم شد که دگر باره کسی در شهر نماند و همه خلق باستسقا بیرون روند پس حضرت امام حسن با اصحابش در مصلی حاضر شدند رهبانان را فرمود که شروع در دعا نمایند چون رهبانان دست بدعا برداشتند از هر طرف ابر پیدا شد حضرت شخصی را اشاره کرد فرمود برو آن راهب که پیشوا و پیش نماز این جماعت

است در میان انگشتان او هر چه هست بیرون آر آن شخص رفته پاره استخوانی از میان انگشتان راهب بیرون آورد امام ع فرمود آنرا در جامه پیچیدند مقابل ابرها ابرها از هم دور شدند آنگاه رهبانان را امر بدعا و نماز فرمود پس نصاری هر چند دعا کردند ابری پیدا نشد مردم در تعجب افتادند معتمد پرسید این چه سربود حضرت فرمود هرگاه استخوان پیغمبری مکشوف و ظاهر گردد البته باید که باران بارد و این راهب را گذار بقبر پیغمبری افتاده بود و استخوانی از بدن آن پیغمبر برداشته و هر بار که آنرا ظاهر میسازد باران میبارد اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بیرون آوردند در روی دست گرفتند باز ابرها بهم پیوستند حضرت فرمود استخوانرا پنهان کنید پنهان کردند بعد از آن حضرت بطریق خود نماز گذارد از حقتعالی باران خواست پس از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد و قحط بارزانی میل گشت و شك از خواطرها برفت و از آن وقت معتمد در مقام عزت و احترام حضرت برآمد .

معجزات آنحضرت را تا یکصد و سی و چهار ضبط و ثبت نموده اند .



## فصل یازدهم

در ذکر مهدی موعود و نقل کلمات علماء اهل سنت  
و ادعاء تواتر اخبار در باب وجود و غیبت و ظهور او عجل الله فرجه

فرزند امام حسن عسکری ابی القاسم محمد است که مشهور است بمهدی موعود و حجة منتظر صلوٰة الله علیه همان مهدی موعود که پیغمبر ص در حقش فرموده است یملاء الله الارض به قسطاً وعد لا کما ملئت ظلماً وجوراً همان امامی که جابر بن عبدالله انصاری در موقعی که پیغمبر ص به او فرمود غیبت میکند و آنقدر مدت غیبتش طول میکشد که کسی به وجود او عقیده ندارد مگر مؤمنی که امتحن الله قلبه بالایمان بشرحی که گذشت همان امامی که جاماسب در سه هزار سال قبل تقریباً گفته است علائم و آثار او را بشرحی که خواهد آمد و خلاصه همان مصلح کلی و ولی اعظمی که تمام انبیاء عظام بظهور او خبر داده و تمام ملل هم انتظار ظهور او را دارند . بلی طول مدت غیبت اشخاص عادی را بشبهه میندازد ولی کسانی که ایمان داشته باشند به پیغمبر ص و خدایتعالی را به تعریف و توصیف پیغمبر بشناسند طول مدت غیبت هر قدر زیاد باشد خدشه در عقیده شان وارد نیامورد زیرا طول عمر یک نفر بشر در مقابل قدرت الهی باسبق ذهن بنظر آن از قبیل حضرت نوح و از قبیل حضرت خضر و الیاس که جمیع ادیان قائلند و مدت عمر آنها معلوم نیست و قدر مسلم این است که از زمان موسی تا کنون باقی هستند و مانند ذوالقرنین که بنص توراۃ سه هزار سال و بعقیده مسلمین هزار و پانصد سال زندگانی نموده و مانند عوج بن عنق که بعقیده بعضی مانند محمد بن اسحق سه هزار و ششصد سال عمرش بوده است و مانند ضحاک که هزار سال میگویند عمر داشته و مانند طهمورث و از قبیل قینان که نهصد سال نوشته اند و از قبیل مهلائیل که ششصد سال نوشته اند و مانند نفیل بن عبدالله که هفتصد سال و سوطیح کاهن ششصد سال و عامر بن ضرب پانصد سال و حرب ابن مضاض جرهمی چهارصد سال و قس بن ساعده سیصد و سی سال و کعب بن جمعه سیصد و نود سال و سلمان فارسی دویست و پنجاه سال عمرشان بطول انجامیده امر غیر قابل قبولی نیست چنانکه حکماء گفته اند هرگاه اعتدال مزاج محفوظ

ماند و خلطی غالب بر خلط دیگر نشود که تولید مرض شود انسان بر حسب عادت ارکان بدنش اختلال حاصل ننماید و بزودی نمیمیرد بعبارة اخرى مادام که اعتدال مزاج خود را حفظ کند مریض نمیشود و مادام که مریض شود و مادام که ضعیف نشود مقدمات مرگ فراهم نمیشود پس امام و ولی کل که علم بخواص اشياء واحوال و اوضاع دارد همان طور که معصوم است یعنی فطرتاً اقدام بامریکه خلاف رضای حقیقتی باشد ننماید البته اقدام بعملی که موجب ضعف مزاج و رفع اعتدال مزاج و یا غلبه خلطی باشد از قبیل میل به خوردن مأكولی یا مشروبی که موجب غلبه خلطی باشد نخواهد نمود پس موجبات ضعف قوی فراهم ننماید و لذا موجبات کوتاهی عمر را فراهم ننماید پس بالطبع بایستی عمرش بطول انجامد چنانکه بموجب روایات کلیتاً افراد بشر در زمان ظهور در تحت لواء و سلطنت آنحضرت هزار سال عمر خواهند نمود و این اخبار تأیید میکند قول حکماء و همین مطلب را که اگر کسی اعتدال مزاج را از دست ندهد عمرش طولانی خواهد بود .

پس بدانکه همچنانکه خداشناسی سه وجه متصور و میسر است شناسائی امام زمان هم سه وجه متصور و میسر است .

وجه اول عیانی است که این مقام رفیع از برای رجال باهمتی است که پس از احراز وجه دوم و سوم که ذکر خواهد شد ترقی کرده به مجاهده با نفس و میراث عمل بدستوراتی که وصول بآن مقام در این شعر مدکور است صمت و جوع دسهر و عزلت و ذکره بدوام ناتمامان جهانرا کنند این پنج تمام داخل در زمره رجال الغیب که بر حسب بعض اخبار عدد آنها شصت نفر است و یا ترقی کرده داخل در عداد ابدال که عدد آنها چهل نفر است و یا در عداد نقباء که عدد آنها دوازده نفر است بعدد نقباء بنی اسرائیل و یا داخل در عداد نجباء که عدد آنها شش نفر است و یا داخل در زمره اوتاد که عدد آنها چهار نفر است خواهد شد و این عده همیشه در زمان غیبت در خدمت امام عصر عجل الله فرجه مشغول خدمت و افتخار ملازمت و خدمتگذاری او را دارند وجه دوم علمی است باین بیان انسان که عبارت از روحی است که در حکم رأس است از برای مادون خود که عقل و قلب نفس (روح حیوانی) و قوای خمسه باطنیه و دماغیه و بدن است همینکه واجد عقل شود و عقل در او ظهور نماید بالطبع متوجه خود و اقران و امثال خود خواهد شد و باین توجه استعدادی را که در ذات و فطرت نوع اسان است متوجه و ملتفت خواهد شد که هر گاه انسان بدستوراتی عمل و صفات و آدابی را متصف و متادب شود و شرایطی را احراز نماید بمقاماتی نائل خواهد شد که از آثار آن علم لدنی و قدرت بر خرق اوضاع طبیعت است که کمالی بالاتر از این نیست ( بشرحی که



در فصل اول این کتاب مجملاً تفصیل داده شد)

و چون متوجه باین کمال و دستورات شود بالطبع متوجه به تحصیل این کمال و راه رسیدن باین هدف و مقصد عالی خواهد شد (اگر چه بواسطه غلبه هوای نفس و پابندهای نفسانی موفق بعمل نشود) و همینکه متوجه باین مطلب شود (قطع نظر از تعبد بقول پیغمبری از پیمبران) میفهمد که این دستورات و کمالات از برای رجالی حاصل شده است که پیروی از نبییی از انبیاء نموده باشند یعنی پیروی از کسی نموده باشند که واسطه بین خلق و خالق باشد و بوسیله مقام دیگری میسر نشود زیرا به نورانیت عقل و بالفطره میفهمد همچنانکه جمادات چون دارای روح نباتی و نمو نیستند معنی نمو و روح نباتی را نمیفهمند و چون معنی و خصوصیات آنرا نمیفهمند البته دستور و حکمی از برای کمال او نمیتوانند معین کنند و همچنانکه نباتات چون دارای روح حیوانی نیستند معنی روح حیوانی را درک ننموده حکم و تکلیفی مثلاً از برای حیوانات نمیتوانند معین نمایند و مثلاً روح حیوانی چون معنی روح انسانی را که دارای قلب و عقل است نمیفهمد البته حکم و تکلیفی از برای انسان نمیتواند معین نماید.

همچنین طفل که هنوز بحد بلوغ نرسیده معنی بلوغ و احتیاج باز دواج را نمیفهمد و البته بهمین علت حکم و تکلیفی نمیتواند از برای بالغ معین نماید و بهمین نسبت کسانی که دارای روح عدالت نیستند معنی عدالت و کسانی که دارای روح عصمت نیستند معنی عصمت را نمیفهمند تا بتوانند دستوری از برای رسیدن بآن کمال و مقام صادر نمایند

پس بالنتیجه دستور رسیدن بآن مرتبه از کمال که از آثار آن علم لدنی و قدرت بر خرق اوضاع طبیعت است بایستی از طرف خالق بوسیله وساطت کسیکه واسطه بین خلق و خالق باشد به انسان ابلاغ شود و انسانهایی که در درجه وساطت بین خلق و خالق بلکه در درجه اول ماخلق اله نیستند نمیتوانند دستور تکمیل روح انسانی را تا نهایت درجه کمال بدهند و همینکه بحکم عقل این معنی را ادراک نمود البته مادام که هوای نفس (روح حیوانی) حجاب و مانع نشود در صدد جستجو برآمده و بموجب لطف و بموجب کریمه من جاهد فینا لنهتدیتهم شیلنا اشخاصی را خواهد یافت که بالاخره او را هدایت خواهند کرد بهمان واسطه بین خلق و خالق که عبارت از امام زمان و حجة عصر است عجلاله فرجه الشریف که عالم بماکان و مایکون و مربی و مکمل تمام کمترین است.

و ضمناً بحکم عقل خواهد دانست که تعریف و توصیف چنین مقام اقدس اعلی بایستی از طرف همان خالق بخلق ابلاغ شود بوسیله پیغمبری با وصی

پیغمبری که بر حسب معجزات صدق او را تشخیص داده و مقام دیگر و یا جمعیتی  
نمیواند این شخص را تعریف و توصیف نمایند چنانکه کریمه  
و رتک یخلق ما بشاء و یختار ما کان لهم الخیره

صریح در این معنی است و همینکه امام زمان خود را شناخت از زمره  
جهال خارج شده و در زمره اهل معرفت وارد و بالاخره راه نجات و رسیدن  
بسعادت و کمال را خواهد پیمود و مشمول حدیث شریف مأثور از پیغمبر ص  
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة نخواهد بود .

پس اشخاصی که امام زمان خود را شناخته چرون بموازین عقلی عمل  
نکرده اند از جهت اینکه اصلا عقل در وجودشان ظهور ننموده و یا آنکه  
عقلشان در این خصوص مغلوب هوای نفس شده است از زمره جهال مانند  
جهال زمان جاهلیت محسوب خواهند شد اگرچه از برای پیشرفت اموری که  
هوای نفس متوجه آنست عقل نورانی را استخدام نماید و به ترتیب صغری  
و کبری در پیشرفت امور غیر مشروع اخذ نتیجه نماید. وجه سوم ایمانی است  
و آن عبارت است از اینکه بموجب قول پیغمبر شخص معتقد باشد .

اخباریکه از پیغمبر ص رسیده است در این خصوص متواتر است بطوریکه  
بعضی از علماء عامه تصریح نموده اند از قبیل ابوالحسین ابری که ابن حجر  
در صواعق ص ۹۹ نوشته است گفته است ابوالحسین ابری متواتر است اخبار  
بواسطه کثرت رواة از پیغمبر ص در خصوص خروج مهدی و اینکه او از اهل  
بیت پیغمبر است و گفته است شبلنجی در نوالابصار ص ۲۳۱ متواتر است  
اخبار از پیغمبر ص اینکه مهدی از اهل بیت است و اینکه بر میکند زمین را  
از عدل و داد و همچنین گفته است زینی و حلال در جزء ثانی از فتوحات-  
الاسلامیه ص ۳۲۲ احادیث و اخباریکه آمده است در خصوص مهدی بسیار  
و متواتر است در آن اخبار صحیح هست و اخبار حسن هست و اخبار ضعیف هم  
هست لکن از جهت کثرت رواة تقویت میکند بعضی بعضی را بدرجه که افاده  
قطع مینماید و نیز در همان صفحه (۳۲۲) گفته است علامه سید محمد بن  
رسول برزنجدی تنبیه کرده است در آخر کتاب الاشاعه فی شرائط الساعة

بر تواتر اخباریکه وارد شده است در آنها ذکر مهدی و اینکه ظهور  
او مقطوع به است و اینکه او از اولاد فاطمه است و اینکه او پر میکند زمین  
را از عدل

بعلاوه بعضی از علماء عامه کتابی مخصوص در این باب نوشته اند از جمله  
ابونعیم حافظ که از بزرگان علماء و محدثین اهل سنت است کتاب مناقب المهدی  
و نعت المهدی و اربعین حدیث تصنیف نموده است و ابی عبدالله گنجی کتاب  
البيان فی اخبار صاحب الزمان و همچنین کتاب البرهان فیما جاء فی



صاحب الزمان تألیف ملا علی تلقی صاحب کتاب کز العمال و کتاب اخبار المهدی  
تألیف حماد بن یعقوب روجنی

و کتاب العرف الوردی فی اخبار المهدی و کتاب علامات المهدی تألیف  
جلال الدین سیوطی و کتاب قول المختصر فی علامات المهدی المنتظر تألیف  
ابن حجر عسقلانی و غیرها و از علماء و بزرگانی که تصریح نموده اند در کتاب  
خود باین موضوع محیی الدین عربی است در باب سیصد و شصت و شش از  
فتوحات مکیه از مجلد سوم که گفته است .

ان الله خليفة يخرج وقدامتلات الارض جوراً وظلدا فيما فيمالها قسطاً  
وعدلا لولم يبق من الدنيا الايوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي هذا  
الخليفة من عترة رسول الله ص من ولد فاطمه

یعنی بدرستیکه از برای خدایتعالی خلیفه ایست که خروج میکند  
و حال اینکه پر شده است زمین از جور و ظلم پس پر میکند زمین را از قسط  
و عدل اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز هر آینه طول خواهد داد خداوند  
آن روز را تا آنکه سلطنت کند این خلیفه که از عترت پیغمبر و از اولاد فاطمه  
است و در دوازده امام خود گفته است : و علی سر السرائر الی آخر یا ورقی ۱  
و ایضاً گفته است در کتاب درمکنون

اذا دار الزمان علی حروف      بسم الله فال مهدی قاما  
ویخرج بالحطیم عقیب صوم      الافاقره من عندی سلاما

من جمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۳۵ در شرح بعضی  
کلمات امیر المؤمنین ع که اشاره کرده است بمهدی منتظر گفته است  
به تحقیق اتفاق است از مسلمین همه بر اینکه دنیا منقضی نمیشود مگر بظهور

۱ - صلوات الله و ملائکت و رسله و جمیع خلقه من ارضه و سمائه علی  
سر السرائر العلیه و خفی الارواح القدسیه معراج العقول موصل الاصول قطب  
رحی الوجود مرکز دائرة الشهود کمال النشاة منشأ الکمال جمال الجمع و  
مجمع الجمال الوجود المعلوم و العلم الموجود الجود الثابت فی الابدود المحاذی  
للمرأة المصطفویه المتحقق بالاسرار المرتضویه المترشح بانوار الالهیه المربی  
باستاد الربوبیه فیاض الحقایق الوجودیه قسام الرقائق الشهودیه الاسم الاعظم  
الالهی الحاوی للنشأت الغیر المتناهی غواص یم الرحمانیه مسلک الایة الرحیمیه  
طور تجلی الالهیه نار شجرة الناسوتیه ناموس الله الاکبر غایة البشر ابی الوقت  
مولی الزمان الذی للخلق امان ناظم مناظم السر و العلن ابی القاسم محمد بن الحسن  
صلوة الله علیه

او منجمله ابن اثیر در کتاب نهایة درماده جلا گفته است در صفت مهدی اینکه او اجلی الجبهه است و معنی کرده است اجلی الجبهه را باینکه خفیف الشعر است یعنی موی ما بین نزعین او از صدغین نازک است و نیز گفته است در لغت مهدی آنکه مهدی کسی است که هدایت نموده است او را حقتعالی بحق و به تحقیق استعمال شده است در اسماء اعلام و باین اسم نامیده شده است مهدی که بشارت داده است باو رسول خدا که میآید در آخر الزمان

منجمله ینابیع الموده نقل می کنند ص ۴۱۰ از شیخ کمال الدین بن طلحه در کتاب در منتظم که گفته است از برای حقتعالی خلیفه ایست که ظهور مینماید در آخر الزمان در حالتی که پر شده است زمین از ظلم و جور پس پر میکند زمین را از قسط و عدل و اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز نیست چاره جز اینکه خروج کند او و سلطنت کند این خلیفه که از اولاد فاطمه ع است و پس از ذکر شمائل آنحضرت که از برای حجة بن الحسن ذکر شده است در اخبار و احادیث میگوید بر مبنی دارد این امام بامر خدایتعالی تمام مذاهب را پس باقی نمی ماند مذهبی مگر دین خالص (الخ)

عقد الدرر در دیباجه اش پس از اینکه شکایت کرده است از زمان و توارد فتن میگوید شایند زوال این فتن در موقع ظهور امام مهدی است که بشارت داده است بظهور او احادیث جمه که نوشته اند آنها را در کتب خود علماء این امت

چنانکه ابن ابی الحدید در ذیل کلام حضرت امیر ص که فرموده است *لنعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضراس على ولدها وتعقب فرموده است* این جمله را بکریمه و نریدان نمین علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین مینویسد به تحقیق اصحاب ما میگویند اینکه اهریر المؤمنین در این فرمایش وعده داده است بامامی که مالک میشود زمین را و مسلط میشود بر تمام ممالک - ابن حجر در صواعق گفته است در تفسیر (وعنده لعلم الساعة) مقاتل بن سلیمان و تابعین اواز مفسرین نزول این کریمه را در حق مهدی ص میدانند - در کتاب اسعاف الراغبین هم همین طور ذکر شده است - نور الابصار از کنجی روایت کرده است که گفته است در تفسیر قول تعالی *لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون* نقل شده است از سعید بن جبیر که مراد مهدی است از اولاد فاطمه ص ینابیع الموده نقل میکنند که در مناقب خوارزمی است از جابر بن عبدالله انصاری روایتی طولانی که خلاصه آن این است داخل شد شخص یهودی بر رسول ص و سؤال کرد از عده از مسائل و بالاخره قبول کرد اسلام را و از جمله چیزهایی که سؤال کرد مسئله اوصیاء پیغمبر ص بود و خبر داد پیغمبر ص باینکه آنها دوازده نفرند و اسم برد یکی یکی آنها را تا آنکه



پسر او است محمد که خوانده میشود مهدی وقائم حجة پس غیبت میکند سپس خروج میکند درموقعی که خروج کند پرمیکند زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده است از ظلم و جور

طوبی للصابرين فی غیبتہ طوبی للقائمين علی محبته  
یعنی خوش باد از برای صبرکنندگان در غیبت او و پاکیزه باد از برای ایستاده گان بر محبت او ایشان همانها هستند که وصف کرده است حقتعالی آنها را در کتاب خود هدی للمنتقین الذین يؤمنون بالغیب و در جای دیگر فرموده است  
**اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون**

وایضاً در ینابیع الموده است نقلاً از فرائد السمطين که روایت کرده است از حسن بن خالد از حضرت رضا (ع) در حدیثی که ذکر کرده است در آن مهدی ع را و اینکه او چهارمی از فرزندان آن بزرگوار است تا آنکه فرموده است در وقتی که ظاهر میشود اشراق الارض بنور ربها الی آنجا که میفرماید این همان امامی است که منادی ندای کند از آسمان بطوریکه میشوند آن نداراجمیع اهل زمین آگاه باشید حجة خدا بتحقیق ظاهر شد درمکه معظمه پس پیروی کنید او را بدرستی که حق در پیروی او و با اوست و در اینجا است قول حقتعالی  
**ان نشأ نثرل علیهم آية من السماء فضلت اعناقهم لها خاضعين**

و نیشابوری در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه الذین يؤمنون بالغیب نوشته است بعضی از شیعه گفته اند مراد بالغیب مهدی منتظری است که وعده داده است حقتعالی باو در قرآن در کریمه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الخ و همان کیست که وارد شده است درباره او از یغمبر ص لئن لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لظول الله ذالک الیوم حتی یرج رجل من امتی یواطی اسمہ اسمی و کنیته کنیتی یملا ارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً

یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طول خواهد داد خداوند آن روز را تا آنکه خروج کند مردی از پیروان من که برابر است اسم او با اسم من و کنیه او با کنیه من پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده است از ظلم و جور

این چند فقره از اخبار بعنوان تفسیر آیات شریفه ذکر شد ولی اخباریکه از طریق عامه و خاصه در این باب وارد شده است از حد احصا خارج است

لکن چند حدیث تیمناً و تبرکاً : ینابیع الموده ص ۴۹۱ از حافظ ابی نعیم نقل میکند که نوشته است در کتاب اربعین خود نقلاً از ابن خشاب که گفت حدیث کرد ما را صدقه بن موسی که گفت حدیث کرد ما را پدرم

از علی‌الرضا ابن موسی‌الکاظم که گفت خلف صالح از حسن بن علی‌العسکری او صاحب‌الزمان است و او است مهدی - انتهى

ینابیع‌الموده ص ۴۹۲ نقل میکند از مناقب که تألیف موفق بن احمد خوارزمی است که اخطب خطباء خوارزم بوده است که او روایت میکند از سلیم بن قیس هلالی و او از سلمان فارسی که گفت داخل شدم بر رسول‌الله ص در هنگامیکه حسین بن علی بران مبارکش نشسته بود و می‌بوسید پیغمبر دو چشم او را و می‌مکید لبهای او را و حال آنکه میگفت تو سید پسر سید و برادر سیدی تو امام پسر امام برادر امامی تو حجة برادر حجتی و تو پدر حجت‌های نه گانه که نهم ایشان قائم ایشان است عقد الدرهم مثل این روایت را نقل کرده است .

ایضاً ینابیع‌الموده ص ۲۵۸ نقل میکند از کتاب مودة القربی از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی که گفت داخل شدم بر پیغمبر ص در هنگامی که حسین بران مبارك حضرت نشسته بود در حالتی که می‌بوسید پیغمبر چشم‌های او را و می‌بوسید دهان مبارکش را و میگفت تو آقا و سید فرزند سیدی و تو امام فرزند امامی و تو حجة فرزند حجتی و تو پدر حجت‌های نه گانه که نهم ایشان قائم ایشان است

عقد الدرر در باب اول نقل میکند از حافظ ابی‌نعمین در کتابش که تألیف نموده در صفت مهدی که روایت میکند از حذیفه ابن الیمان که گفت خطبه خواند رسول‌الله ص برای ما پس ذکر کرد از برای ما آنچه واقع میشود تا روز قیامت پس گفت اگر باقی نماند از دنیا مگر يك روز هر آینه طول خواهد داد خداوند آن روز را تا اینکه برانگیخته شود مردی از اولاد من که اسمش اسم من است پس ایستاد سلمان و گفت یا رسول‌الله او از کدام يك از اولاد تست گفت از این پسر من است و دست مبارکش را زد به حسین (ع) عقد الدرر در باب اول نقل میکند از ابی‌داود در کتاب سنن خود از ترمذی در کتاب جامع خود و از نسائی در کتاب سنن خود و از ابن‌الحق که گفت علی ع نظر کرد به فرزند خود حسین پس گفت بدرستی که این فرزند من سید است همچنانکه نامیده است او را باین اسم رسول‌الله ع زوداست بیرون می‌آید از صلب او مردی که نامیده میشود باسم پیغمبر شما صلی‌الله علیه و آله که شباهت دارد او را در خلق و شباهت ندارد او را در خلق پرمیکند زمین را از عدل .

اسعاف الراغبین ص ۱۵۷ نقل میکند از شیخ عبدالوهاب شعرانی که نوشته است در کتاب البواقیت والجواهر نقلاً از فتوحات مکیه که گفته است بدانید اینکه نیست چاره از خروج او علیه‌السلام لکن خروج نمیکند تا پر شود



زمین از جور و ظلم پس پر میکنند زمین را از عدل و داد و او (ع) از عترت رسول الله (ص) و از اولاد فاطمه است جدش حسین بن علی ع است و والدش حسن عسکری فرزند امام علی النقی است که فرزند امام محمد تقی است که او فرزند امام علی الرضا است و او فرزند امام موسی الکاظم است و او فرزند امام جعفر الصادق است و او فرزند امام محمد باقر است و او فرزند امام زین العابدین است و او فرزند امام حسین است و او فرزند علی بن ابیطالب است رضی الله عنهم برابر است اسم او (مهدی) اسم رسول خدا را بیعت میکنند مسلمانان با او بین رکن و مقام - انتهى

ینابیع الموده نقل میکند از کتاب فصل الخطاب که گفته است : و از ائمه اهل بیت طیبین ابو محمد حسن عسکری است تا آنجا که گفته است و باقی نگذاشته است ولدی را غیر از ابی القاسم محمد منتظر که نامیده میشود بقائم و حجة و مهدی و صاحب الزمان و ختم الائمة الاثنی عشر - انتهى ینابیع الموده ایضاً ص ۷۰ نوشته است گفته است سید من عبدالوهاب شعرانی در الیواقیت و الجواهر در مبحث ۶۵ مهدی از اولاد امام حسن عسکری است انتهى و نیز ینابیع نقل میکند از کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول تألیف کمال الدین طلحه و کتاب در المنتظم که گفته است مهدی همان پسر ابی محمد حسن عسکری است و نیز در ص ۷۱ نقل میکند از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان در آخر ابواب کتاب که گفته است مهدی فرزند امام حسن عسکری است .

و نیز در ینابیع الموده ص ۷۱ است نقلاً از فصول المهمه فی معرفة الائمة اینکه گفته است مهدی موعود پسر ابی محمد حسن عسکری است در الموسویه گفته است اشخاصی که دیده ام موافق است مارا در عقیده در باب مهدی ع محمد بن یوسف گنجی است در کتاب البیان و محمد بن طلحه شافعی است در کتاب مطالب السؤل و سبط ابن جوزی است در کتاب تذکرة الائمة و شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر گفته است مهدی از اولاد امام حسن عسکری است مولد اولیلة نصف از شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج است و او باقی است تا اینکه اجتماع نماید با عیسی بن مریم و حکایت کرده است در یواقیت و طبقات همین معنی و مطلب را از شیخ حسن عراقی که در مصر مدفون است .

ایضاً شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر گفته است بنا بر آنچه در اسعاف الراغبین ص ۱۵۷ است مهدی پسر امام حسن عسکری است و تولدش در شب نیمه شعبان از سال دویست و پنجاه و پنج است و او باقی است تا اینکه مجتمع شود با عیسی بن مریم . اینطور خبر داده است مرا شیخ

حسن عراقی از امام مهدی و موافقت نموده است و او را در این باب سید علی خواص و ایضاً شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کتاب البیان در اخبار صاحب الزمان بر حسب نقل اسعاف الراغبین ص ۲۲۷ گفته است و از ادله بر اینکه مهدی حی است و باقی است بعد از غیبتش تا الان و اینکه نیست امتناعی در بقاء او - بقاء عیسی بن مریم و خضر و الیاس است از اولیاء خدا و بقاء اعداء دجال و ابلیس است از اعداء الله و این مطالب ثابت است به کتاب و سنت

شیخ عارف فاضل خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب خود گفته است علی مافی ینابیع الموده ص ۴۵۱ بعد از ذکر ولادت آنحضرت اینکه حق تعالی داده است او را کتاب و فصل الخطاب در سن طفولیت همچنانکه منت نهاده است بریحی پیغمبر و عیسی باینه طالب و گفته است طولانی فرموده است خداوند تبارک و تعالی عمر او را همچنانکه طولانی فرموده است عمر خضر علیه السلام را

شیخ صدرالدین قونوی در بعضی وصایای خود در نزد موتش گفته است به بعضی از شاگردهای خود کتابهایی که مراست از کتب طب و حکمت و کتب فلاسفه بفروشید و تصدق دهید وجه و ثمن آنها را بفقراء و اما کتابهای تفسیر و احادیث و تصوف را حفظ کنید در کتابخانه و بخوانید کلمه توحید (لا اله الا الله) را هفتاد هزار مرتبه در یک شب و برسانید سلام مرا به مهدی علیه السلام

شیخ سعدالدین حموی نسفی گفته است در تربیت اولیاء و اینکه خدایتعالی اختیار فرموده است در این امت دوازده ولی از اهل بیت پیغمبر پس قرارداد داده است ایشانرا خلفاء پیغمبرش (ص) تا آنجا که گفته است اما آخر ایشان همان دوازدهمی است که خاتم اولیاء است و او مهدی صاحب الزمان است اینطور نقل نموده است ینابیع الموده

و بالجمله چنانکه علماء عامه بشرحی که بیان شد تصریح نموده اند باینکه اخبار مربوط بامام دوازدهم متواتر است و افاده قطع مینماید و از برای کسیکه ایمان به پیغمبر ص داشته باشد بهیچوجه مجال شك و تردید باقی نماند و سیدنا الاجل السید صدرالدین الطباطبائی النزیل بالقلم که یکی از اعظم مراجع تقلید است در کتاب المهدی که تألیف فرموده اند بسیاری از آن اخبار و احادیث را جمع و بسیاری از کلمات علماء و عرفاء اهل سنت را نقل فرموده اند اینک این بنده جمله را که جاماسب که از بزرگان و پیشوایان ایرانیان قدیم است نیز ضمیمه بآنچه از علماء و عرفاء اهل سنت ذکر شد ذکر مینماید

(نقل از دارالسلام عراقی) جاماسب حکیم نوشته است این پیغمبر آخر پیغمبران



باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود و بر شتر سوار شود و قوم او شتر سواران باشند و با بندگان خود چیز خورد و بروش بندگان بنشینند و او را سایه نباشد و از پشت سر هم مانند پیش رو به بیند و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل گرداند هر کتاب آسمانی را و دولت عجم را برباد دهد و دین مجوس و پهلوی را بر طرف کند و آتشکده را خراب نماید و تمام شود روزگار پیشدادیان و اشکانیان و کیان و ساسانیان و از فرزندان دختر پیغمبر که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن پیغمبر باشد در میان دنیا که مکه باشد و دولت او به قیامت پیوندد (الخ)

بنابر مقدمات سابقه قطع نظر از اخبار خاصه از لحاظ جمع بین اخبار واحادیثی که از طرق عامه رسیده است که مفاد يك قسمت از آنها این است که پیغمبر ائمه بعد از خود را بطور کلی منحصر به دوازده نفر معین فرموده و مفاد يك قسمت دیگر تعیین عدد و تصریح باسم فرموده است که از جمله آنها روایت جابر بن عبدالله انصاری است که عامه و خاصه، مخالف و مؤلف نقل نموده و از متواترات شمرده اند بشرحی که در ضمن اخبار نبویه راجع به تعیین اسامی ائمه نقل شده و روایات غیر متواتری که بنایب المعوده و غیره از مناقب خوارزمی و غیره نقل میکنند و در این باب قبلا ذکر شد لابد و ناچاریم خلفاء پیغمبر ص و ائمه مسلمین را منحصر بهمین دوازده نفر بدانیم که پیغمبر ص اسامی آنها را قبل از تولدشان ذکر کرده و بشارت ملاقات پنجمین از آنها را بجابر داده و بدست مبارك به بعضی از آنها که حاضر بوده اند اشاره حسیه فرموده مانند امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و البته بایستی آن عموماً و مطلقاً را مخصص و مقید باین مشخصات و مقیدات بدانیم و تطبیق نمائیم و بموجب قول و نص پیغمبر امام دوازدهم را حی بدانیم .

|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ولی غائب بود از دیده عام      | که تا پخته شود این عالم خام   |
| ز هر جمعیتی جمعی بوجدان       | چه داند کاین چنین بایست عمران |
| که يك قانون و یک حاکم بهر جای | بود در جمله عالم حکم فرمای    |
| حدود انتفاعات سیاسی           | مواد اختلافات اساسی           |
| همه صرف نظر گردد ز اقوام      | برادر وار گیرند از جهان کام   |
| ولی آنکه کنند این نکته رایاد  | که از بیداد بر گردون رود داد  |
| یکی با جد صلاح و صلح جوید     | یکی راه سکوت و سلم پوید       |
| یکی از بهر نفع و عادت خویش    | ره جنگ و خصومت گیرد ی پیش     |
| درین دوران امام حی غائب       | شود ظاهر کند ظاهر عجائب       |
| به همراهی قوم صلح جویان       | بخاموشی قوم سلم پویان         |

کند از بن نهال کفر و بیداد      کند جمله جهانرا امن و آباد  
 بشر زان پس بحکم آسمانی      کند بایک حکومت کامرانی  
 بلی خوش داده هر دین الهی      ظهور این شهنشه را گواهی  
 بعضی از اشخاصی که به حضور باهرالنورش شرف اندوز شده اند گذشته  
 از اوتاد و نجباء و نقباء و ابدال و رجال الغیب که همیشه مشرفند در کتابهای  
 حاجی نوری اعلی‌الهمقامه که بفارسی نوشته شده و در کتب بعضی از علماء دیگر  
 نیز ذکر شده .  
 و معجزات آنحضرت را تا یکصد و بیست و هفت معجزه ثبت نموده اند  
 (مدینه المعاجز)



## فصل دوازدهم

### ذکر اخبار متواتره و متفق علیه جمیع فرق اسلام و نقل آراء فرق اسلام در اصول عقاید

بدانکه جمیع فرق اسلام این روایت را از پیغمبر ص نقل نموده و از متواترات شمرده شده است که نزد هیچیک از فرق محل تردید نیست و مشهور است بروایت اختلاف امت که تقریباً مفاد صدر روایت این است که امت موسی ع متفرق شد به هفتاد و یک فرقه يك فرقه از آنها ناجی بود و باقی در آتش و امت برادریم عیسی ع متفرق شد بهفتاد و دو فرقه يك فرقه از آنها ناجی بود و باقی در آتش: و متفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقه ناجیه و الباقون فی النار یعنی زود است متفرق میشود امت من بهفتاد و سه فرقه يك فرقه ناجی است و باقی در آتش و همچنین روایت دیگری است که آن نیز متواتر و مشهور است بروایت ثقلین تمام فرق نقل نموده اند که پیغمبر ص در مواردی فرموده است انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود من الله الى الارض وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتی یردا علی الحوض فانظر کیف تخلفتمونی فیهما یعنی بدرستی که میگذارم در میان شما دو چیز گران و سنگین کتاب خدا و عترت را مادام که تمسک جوئید بهردو هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من است که هرگز جدا نمیشوند این دو از یکدیگر تا آنکه وارد شوند بر من درحوض کوثر پس نظر میکنم به بینم چگونه جانشنی کرده اید مرا در این دو یعنی چگونه رفتار نموده اید با این دو (قرآن و ائمه اثنی عشر) این روایت را جمهور اصحاب حدیث نقل نموده از سنی و شیعه و مخصوصاً در صحیح مسلم و صحیح بخاری تصحیح نموده یعنی حکم بصحت آن کرده اند . پس بنابر این میفهمیم آن يك فرقه که در بین هفتاد و سه فرقه ناجی است همین فرقه ایست که متمسک بکتاب و عترت یعنی اهل بیت پیغمبر باشد و هر کس تخلف از این دو کند ناجی نبوده و در آتش خواهد بود .

منضمّاً و مضافاً بروایت مشهوره که متواتره است و مشهور بروایت سفینه که پیغمبر ص فرموده است مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق (هلاک)

یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس سوار شود آن را نجات یافته و هر کس تخلف کند هلاک شده است توضیح آنکه عترت پیغمبر ص باتفاق علماء سنی و شیعه عبارت است از ذریه پیغمبر ص از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا علیهما السلام

از این دو روایت مزبور فوق معلوم شد بعد از پیغمبر ص امت به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و یکی از آنها ناجی است که متمسک به کتاب و عترت هردو باشد و برای تشخیص فرقه ناجیه مضافاً بماسبق برای مزید توضیح و بیان میگوئیم صاحب کتاب ملل و نحل که یکی از علماء عامه است نوشته است اصول مذهب اهل سنت که قائل به تقدیم ابابکر و عمر و عثمان هستند از جهت اختیار مردم ایشانرا سه فرقه اند یکی معتزله که تابعین و اصل بن عطاء هستند و یکی اشاعره که تابعین ابوالحسن اشعری هستند و دیگری مشبهه و مجسمه که تابعین احمد بن حنبل و داود طاهری و سفیان ثوری هستند و این سه مذهب منشعب شده اند به چهل و سه مذهب و شیعه که قائل به تقدیم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) هستند بامر و اختیار حق تعالی و نص پیغمبر ص متفرق شده اند بسی فرقه که اغلب این فرق از هفتاد و سه فرقه بقول صاحب کتاب مزبور منقرض شده اند

تمام فرق سنی و شیعه در این اصل با شیعه مخالفند که نصب خلیفه را به اختیار حق تعالی و نصب پیغمبر ص نمیدانند و فرق شیعه هم بطور کلی نسبت بامیر المؤمنین و دو فرزند او حضرت امام حسن و امام حسین نص پیغمبر را قائل هستند به نص جلی ولی بعض از فرق نسبت بسائر ائمه و خلفاء نص جلی را لازم نمیدانند مانند زیدیه و اسماعیلیه که میگویند کسیکه این پنج صفت در او جمع باشد امام مفترض الطاعه است به نص خفی (۱) بودنش بشریعت اسلام (۲) بودنش زاهد (۳) بودنش شجاع (۴) بودنش از نسل فاطمه زهراء ع (۵) داعی و خواننده بخدا و دین رسول به سیف و شمشیر - و یگانه فرقه که اختیار خدا و نص پیغمبر و امام قبل را لازم میدانند همین فرقه شیعه اثنی عشری است که گذشته از اینکه نص پیغمبر و امام قبل را لازم میداند همچنانکه از برای انبیاء عصمت قائل است از برای اوصیاء و خلفاء انبیاء هم عصمت قائل است .



## فصل میز دهم

### در علت پیدایش فرق چهارگانه اسلام

از زمان پیغمبر تا زمان منصور عباسی اختلافی بر حسب صورت ظاهر در کیفیت احکام و اخذ احکام شرعیه از اصحاب پیغمبر و ائمه اطهارنداشتند اگرچه در موضوع خلافت و شرائط خلیفه اختلاف داشتند و بهر تقدیر سنی و شیعه بآنچه از پیغمبر روایت شده است عمل مینمودند و غالباً اصحاب در آنچه بر آنها مشتبّه بود بامیرالمؤمنین رجوع مینمودند و آن حضرت ایشانرا از خطا حفظ می نمود تا حدی که عمر تا هفتاد مورد گفت ثولا علی لهلك عمر و پس از امیرالمؤمنین که بنص پیغمبر باب علم پیغمبر بود باولاد او که تربیت شده او و پیغمبر بودند رجوع می نمودند تا زمان منصور عباسی در زمان منصور چهار مذهب احداث شد که در زمان پیغمبر و اصحاب حتی در زمان بنی امیه هم نبوده و سبب احداث اینست که در زمان منصور تقریباً ۴ هزار راوی گرد حضرت صادق جمع آمده اخذ علم و معالم دین نموده در اطراف عالم اسلام شهرت یافت از جمله ابوحنیفه نعمان بن ثابت و مالک بن انس بود و چون منصور اجتماع مردم و توجه مردم را نسبت بحضرت دید ترسید میل مردم را بآن حضرت و گرفتن سلطنت و مقام خلافت از او پس امر کرد ابوحنیفه و مالک را به دوری و کناره جوئی از آن حضرت و احداث مذهبی غیر مذهب او و قرارداد از برای آنها و هر کس پیروی کند آنها را دعووفات و ادارات یعنی مواجب و حقوق و البته مردم هم همان طور که میگویند و مشهور است الناس علی دین ملوکهم مطیع او امر دولت وقت و مائل به منافع مادی خویش بوده بالتلیجه ابوحنیفه از حضرت صادق دوری جسته و احداث مذهبی غیر مذهب او نموده و احکام الهی را از روی قیاس و استحسان برای خود اختیار و اجتهاد نمود بدون استناد و اتکال به بیانات پیغمبر و امیرالمؤمنین که پیغمبر درباره اش فرموده انا مدینه العلم و علی بابها

و در تفسیر آیه شریفه و من عنده علم الكتاب روایات عامه و خاصه وارد شده است که مراد علی بن ابیطالب است و علیهذا پس از پیغمبر ص همچنانکه در حیات پیغمبر گاهی مشکلات مسائل باو رجوع میشد البته در

رحلت پیغمبر به طریق اولی باید باو و به تربیت شدگان او رجوع شود یعنی با شخصی که او معین کند رجوع شود معذالك به تبعیت نظر منصور که سلطان وقت بود مخالفت نموده و برای خود اجتهاد و عمل نمودند .

و پس از چندی مالك بن انس از حضرت صادق ع و غیر مذهب ابوحنیفه مذهبی کرد غیر مذهب حضرت صادق ع و غیر مذهب ابوحنیفه و پس از آن شافعی محمد بن ادریس آمد و مذهبی غیر آن دو مذهب احداث نمود و پس از شافعی احمد بن حنبل آمد و مذهبی غیر آن سه مذهب احداث نمود .

لذا مستقر شد مذاهب اهل سنت یعنی اشخاصیکه ابابکر و عمر و عثمان را در خلافت مقدم بر امیر المؤمنین دانستند در فروع ، بر این مذاهب چهار گانه و باقی ماند مذهب شیعه اثنی عشریه بر همان مذهبی که رسول الله و امیر المؤمنین و صحابه و تابعین بر آن بوده اند تا زمان منصور و قبل از احداث این مذاهب اربعه

مذهب شیعه در اصول این است که باری تعالی مخصوص است بازلیت و قدم زیرا که او مبداء کل موجودات است اعم از مشهوده و غیر مشهوده و هر چه جزو او است حادث است و او جسم نیست و او در مکان نیست و الا محدث بود و او قادر است بر هر چه مقدور است و الا لازم آید جهل و حاجت و عجز او و افعال عباد مستند بخود ایشان است از حیث جنبه تکلیف و الا ثواب و عقاید منتفی میشود و او ثواب میدهد به مطیع به من و فضل خود و عاصی را اگر بخواد عقاب و اگر بخواد عفو خواهد نمود و اینکه افعال او تعالی و تقدس واقع میشود از روی غرض و حکمت و الا فعل او عبث و بیهوده خواهد بود و آنکه در قرآن میفرماید: *ما خلقنا السموات والارض لاعین* یعنی خلق نکردیم آسمان و زمین را بطور بازی کردن و اینکه فرستاده است انبیاء را از جهت ارشاد اهل عالم و اینکه او مانند روح انسانی دیده نمیشود و به خواص ظاهری درک نمیشود چنانکه در قرآن است *لا یدرک الابصار و هو یدرک الابصار* یعنی درک نمیکند او را دیده ها و حال آنکه او ادراک میکند ابصار و دیده ها را و اینکه نیست او در جهة و سمتی و الا هر آینه محتاج می بود بآن سمت و جهت (تعالی عن ذالك) و اینکه امر او و نهی او حادث است و اینکه انبیاء معصومند از خطا و سهو و معصیت اعم از صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصیت از ایشان صادر نمیشود و الا وثوق برداشته میشود از اخبار و بیانات ایشان و منتفی میشود فائده ایشان و لازم می آید تنفر و دوری از ایشان و اینکه ائمه و اوصیاء پیغمبر نیز مانند انبیاء معصومند زیرا ایشان در مقام آنها هستند پس باید مانند ایشان مورد وثوق و اعتماد باشند در ارشاد و وجوب



متابعت و اینکه ائمه اثنی عشر منصوص است امامتشان از طرف حقتعالی و پیغمبر ص زیرا عصمت امری است پنهانی که نمیداند او را جز حقتعالی که خالق است پس معصوم را حقتعالی باید معین فرماید همچنانکه فرموده است در قرآن و ربك بخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة

اما مذهب شیعه در فروع این است که گرفته اند احکام شرعیه را از پیغمبر ص و از ائمه اثنی عشر که باتفاق خاصه و وجوه از علماء عامه معصوم بوده اند از خطا و نسیان و معصیت و گرفته اند ایشان از جدشان امیر المؤمنین و پیغمبر ص که القاء شده است توسط جبرئیل از حقتعالی باو (ص) چنانکه در این باب گفته شده است

اذا شئت ان ترضي لنفسك مذهبا \* ينجيك يوم الحشر عن لهب النار  
فدع عنك قول الشافعي و مالك \* واحمد والمروى عن كعب الاحبار  
و وال اناساً قولهم و حديثهم \* روى جدنا عن جبريل عن الباري  
یعنی چون بخواهی اختیار کنی از برای خود مذهبی را که نجات دهد  
ترا در روز قیامت از آتش پس و ابگذار از خود قول شافعی و مالک و احمد  
و آنچه را که روایت شده است از کعب الاحبار (مردی بوده است قبلاً یهودی  
صورتاً مسلمان و در زمره مسلمین وارد شده است روایات او غیر مقبول است)  
و دوست بدار مردمی را که گفته ایشان و حدیثشان اینطور است روایت نموده  
است پدرم از پدرش و او از پدرش و بالاخره از امیر المؤمنین و او از پیغمبر ص  
و او از جبرئیل و او از باری تعالی که ایشان نه برأی خود و باجتهاد حکمی  
میگویند و نه بقیاس و استحسان عمل مینمایند و بلکه قیاس و استحسان را  
حرام میدانند و تغیر در دین ندادند مذهب اسلام را که بوده است بر آن  
پیغمبر ص و صحابه و اتباع ایشان تا زمان منصور همچنانکه تغیر دادند مذاهب  
اربعه بواسطه رغبت در دنیا و اختیار عاجل بر آجل

عقیده اشاعره این است که قدماء بسیارند با حقتعالی و آنها عبارتند از  
معانی که اثبات نموده اند آنها را در خارج مانند قدرت و علم و حیات و اراده  
و ادراک و غیره پس قرارداده اند حقتعالی را محتاج در علم به ثبوت معنائی  
که آن علم است و در بودنش قادر به ثبوت معنائی که آن قدرت است و غیر  
ذلك و قرار نداده اند حقتعالی را عالم بالذات و قادر بالذات و نه حی لذاته  
حتی آنکه امام فخر رازی اعتراض نموده است بر ایشان باینکه کافر شدند  
نصاری باینکه قائل شدند بقدماء ثلثه و اشاعره اثبات نموده اند قدماء تسعه و نیز  
فائل هستند باینکه جمیع انواع قبائح و کفر و معاصی واقع میشود بقضاء  
الهی و قدر و اینکه نیست تأثیری از برای بنده در آن و اینکه حقتعالی بجا  
نیامورد فعلی را از جهت غرض برخلاف صریح قرآن که میفرماید ما خلقت



کتابخانه شخصی حضرت امام خمینی (ره)

الجن و الإنس الا ليعبدون و ما خلقنا السموات والارض و ما بينهما لالعین  
 مذهب معتزله این است که تنزیه میکنند حق تعالی را از فعل قبیح و از  
 افعال عباد اعم از خیر و شر و میگویند خود عباد فاعل افعالند با اختیار خود  
 و مجبور در اتیان افعال نیستند پس مخالفت دارند با اشاعره در این معنی که  
 آنها تأثیری از برای بنده در صدور افعال قائل نیستند و همه را بقضاء و قدر  
 الهی دانند و مخالفت دارند با اثنی عشریه در اینکه شیعه اثنی عشری امر  
 بین الامرین قائلند یعنی جهة تکوینی و وجودی امور و افعال را مستند  
 به حق تعالی میدانند و جهة تکلیفی و اختیاری امور و افعال را مستند بخود عبد  
 دانند و بالتبع نه جبری هستند مانند اشاعره و نه تفویضی هستند مانند معتزله  
 و نیز قائلند باینکه قادر نیست حق تعالی بر غیر مقدور عبد و بعضی قرارداده اند  
 معنائی را که اشاعره اثبات قدمت آنها را نموده اند احوال که هرگاه  
 آن حالات نباشد که اشاعره قدیم دانند وجود حق تعالی حادث خواهد بود  
 و اتفاق دارند اشاعره و معتزله بر وقوع گناه صغیره از انبیاء و اتفاق دارند  
 بر خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بعد از نبی پس مخالفت دارند معتزله با امامیه  
 در همه چیز سوای تنزیه باری تعالی و استناد افعال عباد بخود تا درجه که  
 گفته شد .

خلاصه مذهب مشبهه که مستند است باحمد حنبل و داود طهری و سفیان  
 ثوری این است ایشان تشبیه نموده اند حق تعالی را بخلق و گفته اند او جسم  
 است پهن و بلند و عمیق و جائز است با او مصافحه و اینکه مخلصین از مؤمنین  
 معافه مینمایند با او درد دنیا و حکایت کرده است کعبی که از علماء معتزله است  
 از داود طهری که گفته است معاف دارید مرا از سؤال از فرج و لحیه  
 و سؤال کنید از سوای اینها و بعضی از ایشان گفته اند حق تعالی گریه کرد  
 بر طوفان نوح تا آنکه چشم او را درد گرفت و عیادت کردند او را ملائکه .

و بعضی گفته اند پائین میآید در هر شب جمعه در حالی که سوار است  
 بر الاغی بر شکل جوانان بی ریش و ندا میکند آیا توبه کننده هست و آیا  
 استغفار کننده هست و از این قبیل عقائد سخیفه چنانکه کرامتیه از اهل سنت  
 قائلند باینکه حق تعالی در جهة فوق است با آنکه هر کس در جهة فوق باشد  
 محتاج است بآن جهة و حق تعالی منزله است از احتیاج

تعالی الله عما یقول الجاهلون الظالمون

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| حنبلی گفتا خدا جسم است و جان | می نشیند بر فراز آسمان     |
| صورت امرد پسر دارد           | لؤلؤ و مرجان بود کفشش پپای |
| هر شب جمعه ز چرخ چهارمین     | پس فرود آید نشیند بر زمین  |



لیک تنها گاه بر اشتر سوار بر خری باشد سوار آن شهریار

\*\*\*

شافعی گفته که شطرنج مباحست مدام کج نیازید که جز راست نفرموده امام  
 بوحنیفه به از آن گفته در باب شراب که ز جوشیده بخور تا نبود بر تو حرام  
 حنبلی گفت که گر ز آنکه به غم درمانی پسته بنگ تناول کن و سرخوش بخرام  
 گر کنی پیروی مفتی چارم مالک او ز بهر تو کند جائز هم وطی غلام  
 بنگ و می میخور و آن میکن و میباز قمار که مسلمانی ازین چهار امام است تمام

## فصل چهاردهم

### در امتیاز مذهب شیعه عثی عشری

از مطالب سابق الذکر معلوم شد همان فرقه شعبه اثنی عشریه است از بین هفتاد و سه فرقه که ممتاز است به اینکه معتقد است در خلیفه اولاً عصمت از جمیع گناهان اعم از صغیره و کبیره را از بدو طفولیت

وثانیاً اختیار حق تعالی اورا که شاهد آن نص پیغمبر و امام قبل است و ثالثاً انحصار آنها را بدوازده عدد مطابق نصوص پیغمبر ص و ائمه احدى عشر و بلکه انبیاء سلف و اولیاء گذشته که در این مختصر مجال تفصیل نیست پس بدانکه چنانکه از مقدمات سابقه معلوم شد بموجب نصوص و تصریحات که از پیغمبر ص رسیده است خلفاء پیغمبر و ائمه مسلمین بعد از پیغمبر ص بر حسب اختیار حق تعالی منحصر است بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یازده فرزند معصومین او و بموجب ایمان و تصدیق آن پیغمبر بایستی هر کس این دوازده تن را به ترتیبی که او گفته است خلیفه و پیشوای مسلمین بداند قطع نظر از جهة ایمان و تصدیق قول اوص بلکه بموجب ادله عقلیه که ذیلاً ذکر میشود نیز بایستی خلفاء پیغمبر و ائمه مسلمین را منحصر بهمین عده و همین اشخاص معینه دانست .

دلیل اول انسان مدنی است بالطبع یعنی حیات و کمال او بسته بمساعدت غیر است که لازمه آن اجتماع است و چون بالطبع هر انسانی در مقام جلب نفع و دفع ضرر بر می آید و عقل بشری هم غالباً در موقع شهوت و غضب مغلوب هوای نفس میشود پس نوعاً بواسطه غلبه هوا صفات فاضله انسانیتشان تبدیل بصفات رذیله حیوانیت شود ان النفس لامارة بالسوء و با صفت حیوانیه و چون در مقام جلب نفع و دفع ضرر بر آید قهراً تراحم و تغالب پیش آید و اوضاع اجتماع قرین اختلال و نظام نوع منجر به هرج و مرج خواهد شد پس نیست چاره جز وجود دین و نصب امام و پیشوائی که معصوم بوده و جائز نباشد بر او ظلم و خطا و باز دارد جدیعت



را از ظلم و خطاء والا احتیاج اوفتد بامام دیگر که اینچنین باشد زیرا علت احتیاج به نصب چنین امام همان جواز خطا و ظلم در امت و ببرامت است پس اگر جایز باشد خطا از برای این امام دیگر تسلسل لازم آید و بشهادت تواریخ و سیر و اخبار و احادیث و آثار عدم عصمت خلفاء غیر از ائمه اثنی عشر (ع) معلوم و عصمت ائمه اثنی عشر هم باتفاق جمیع فرق و بر حسب کلمات و آثار و کرامات و معجزات و مناقب و حالات که از ایشان دیده و شنیده شده و باقی مانده است قطع نظر از بیانات پیغمبر ص ثابت است پس بر حسب عصمتی که دارا بوده اند بایستی خلیفه پیغمبر و امام مسلمین باشند و ایشانرا بامامت و خلافت نصب نمود و از غیر ایشان منصرف بود.

مضافاً باینکه امام واجب است حافظ شرع و احکام پیغمبر ص و دین خدا باشد زیرا وحی منقطع شده است به انقطاع نبوت کتاب و سنت هم قاصر از تفصیل احکام است پس نیست چاره از امام منصوص که معصوم از خطا باشد تا اینکه ترك نشود بعضی احکام و یا زیاد نشود در دین حکمی عمدتاً یا سهواً و غیر امیرالمومنین ع و ائمه معصومین بشهادت تاریخ و آثار و کلمات و علوم که از ایشان انتشار یافته عالم و محیط به معالم دین غیر ایشان نبوده بالا جماع پس بایستی ایشان امام مسلمین و خلیفه پیغمبر باشند نه غیر ایشان مضافاً باینکه محض انتظام امور نوع و رسیدن نوع بکمال انسانیت خود چاره نیست جز اینکه نوع متعبد شود به قانونی و متصف شود به صفاتی که تخلف از آن را روا ندارند و جایز نشمارند و تعبد به این چنین قانون و اتصاف به این چنین صفات هم ممکن نیست مگر در صورتی که قانون و صفات را کسی ابلاغ نماید که به شواهد صدق از قبیل معجزات و کرامات بشرها ادراک نمایند که این قانون و عقاید و صفات و دستورات از طرف حق تعالی است که محیط به مصالح و مفاسد امور و خواص احوال و اشیاء است و بعبارة اخری دستورات را الهی و آسمانی دانند که در تخلف از آن علاوه بر مسئولیت ظاهری مسئولیتی وجدانی در باطن از برای خود قائل باشند و بموجب ایمان در عمل بر طبق آن قانون و دستور خود را در پیشگاه الهی ماثب و در تخلف از آن خود را معاقب دانند و همچنین در اتصاف بآن صفات و تخلف باخلاق که او خواسته است خود را کامل و لایق تمجید و در تخلف خود را ناقص و مورد تقبیح و توبیخ دانند چنانکه پیغمبر ص فرموده است بعثت لانهم مکارم الاخلاق

پس هم قانون و دستور بایستی الهی و مورد اعتماد کامل و اطمینان جامعه باشد و هم کسیکه آورنده و یا نگاهدارنده قانون و دستور است باید مورد

اعتماد و اطمینان کامل باشد و این اطمینان حاصل نمیشود مگر نسبت بکسیکه از اول عمر برخلاف قانون معمول زمان خود درانظار و برخلاف قانون الهی خود رفتاری ننموده باشد و بعبارة آخری معصوم باشد که از اول عمر گناهی اعم از صغیره و کبیره از او صادر نشده باشد چنانکه از کریمه انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریستی قال لا ینال عهدی الظالمین معلوم میشود اولاً پیغمبر و امام بایستی از طرف حقتعالی معین بوده باشد و ثانیاً به موجب جمله اخیر از آیه شریفه که میفرماید: لا ینال عهدی الظالمین شخصی که برگزیده میشود از برای این منصب بایستی ظالم نباشد اعم از ظلم بنفس خود یا ظلم بغير والبته جز خدای تعالی که عالم السر والخیات است هیچکس نمیتواند این ملکه و صفت را تشخیص دهد و بهمین نکته است که در آیه کریمه دیگر میفرماید وربك یخلق ما یشاء ویختار ماکان لهم الخیره

زیرا چون پروردگار خالق است چگونگی اشخاص و مخلوق خود را کاملاً احاطه دارد و میداند چنانکه در کریمه دیگر میفرماید ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالْمُهْتَدِین پس هر کس را که میداند ظلمی بغير یا بخود روا نداشته و معصوم است به پیغمبری یا امامت و جانشینی پیغمبر ص اختیار مینماید و مردم که عالم بحقائق امور و عصمت اشخاص نیستند و نمیتوانند تشخیص دهند حق ندارند کسی را که نمیشناسند برای نبوت و امامت و خلافت اختیار نمایند زیرا تعیین نبی که بالاجماع و محل اتفاق است با حقتعالی است پس تعیین وصی و خلیفه هم بهمین دلیل نایت میشود که با حقتعالی است زیرا همان طور که بشرح فوق عصمت برای پیغمبر که مؤسس و علت محدثه دین است لازم است برای اوصیاء پیغمبر هم که علت مبقیه دین هستند عصمت لازم است و همان اعتماد و اطمینانی که مردم به پیغمبر باید داشته باشند بطوریکه تحقیقاً بدانند مطالبی که پیغمبر بعنوان دین میگوید نیست مگر از طرف حقتعالی (ان هو الا وحی یوحی) همینطور هم بیان مجملات و تشابهات و احکامی که خلفاء آن پیغمبر میگویند باید مورد اعتماد و اطمینان کامل مردم باشد قول او را قول خدا و رسول دانند و به تحقیق بدانند هوای نفس و غرض نفسانی مدخلیتی در آراءشان ندارد و البته بشر بقول اینگونه اشخاص متعبد خواهد شد و باین تعبد انتظام محفوظ خواهد گردید

پس بنا بر این خلفائی که مردم اختیار نمایند مربوط بدین و باختر خدا و رسول خدا نیست بلکه آنها اشخاصی هستند که بموجب پیش آمدها و یا بزور و تدبیر مقام سلطنتی را بعنوان خلافت اشتغال نموده اند .



مضافاً باینکه قطع نظر از واقعه غدیر هرگاه بخواهیم بموجب امر  
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

با صرف نظر از روایت متواتره جابر بن عبدالله انصاری که سبق ذکر  
یافت خلیفه از برای پیغمبر خود امت معین نماید بایستی اشخاصی را انتخاب  
و معین نماید که اوامر آنها خالی از شائبه هوای نفس بوده در ردیف امر  
خدا و رسول خدا بتوان بشمار آورد و این چنین اشخاص البته باید معصوم  
و مأمون از خطا و گناه باشند و الا لازم آید امر الهی بوجوب اطاعت  
اشخاصی که جایز الخطا باشند و این خلاف عدل و خلاف مصلحت و بر حقتعالی  
غیر معقول است و چون باتفاق بعد از پیغمبر معصومی جزائمه اثنی عشر ع  
نبوده پس بایستی مراد از اولوا الامر که در آیه شریفه است همین ائمه اثنی عشر  
باشند همچنانکه اخبار دیگر که فریقین نقل نموده اند در خصوص تعیین  
پیغمبر اسامی خلفاء خود را تصریح با سامی ایشان دارد .

مضافاً باینکه چون احکام فرعیه همه ضروری نبوده است از برای مسلمین  
در زمان پیغمبر مانند عدد رکعات نمازها و حکم تازه هم بعد از پیغمبر ص  
نیامده است کتاب و سنت هم قاصر است از تفصیل احکام پس باید خلیفه  
پیغمبر کسی باشد که محیط باحکام و کلیه ماجاء به النبی باشد تا آنکه بیان  
و حفظ آنها را بنماید پس البته تعیین چنین شخصی با همان پیغمبر است که  
میداند تمام احکام و مطالب او را کدام يك از اصحاب درك نموده است و قابل  
از برای بیان و حفظ آنها کدام يك خواهد بود و البته عوام از امت نمیتوانند  
تشخیص داده و تعیین این چنین اشخاصی را نمایند پس همانطور که تعیین  
پیغمبر ص با حقتعالی است تشخیص و تعیین خلیفه پیغمبر هم با حقتعالی  
و خود این پیغمبر است

و ثانی از ادله این است همان طور که پیغمبر فرموده است بعثت لاتمم  
مکارم الاخلاق

خلیفه و جانشین پیغمبر نیز بایستی بهمین صفات متصف باشد و بهمین  
منصب قائم و لازم این معنی این است که او هم دارای همان صفات فاضله و  
کمال اخلاقی تاب تواند دیگران را بکمال اخلاق تربیت و تکمیل نماید زیرا  
هرگاه خود آن خلیفه واجد این کمال نباشد قادر بر تکمیل غیر نخواهد بود  
زیرا بدیهی است .

ذات نایافته از هستی بخش      نتواند که شود هستی بخش  
و بشهادت تواریخ و سیر و اخبار و آثار جز این ائمه اثنی عشر کسی  
واجد این کمالات از صفات و اخلاق نبوده است از خلفائی که تاریخ احوال  
آنها را ضبط نموده است .

ثالثاً بحکم عقل و بمقاد کریمه هل یستوی الذی یعلمون والذین لایعلمون  
عالم بر جاهل مقدم است و بشهادت تاریخ و اخبار واحادیث منقوئه در کتب  
شیعه و سنی هریک از ائمه اثنی عشر در زمان خود اعلم اهل زمان بوده اند در  
هر علم و در هر مقوله لاسیما نسبت بمعارف الهیه و احکام فرعیه که از کلمات  
و بیاناتشان که در کتب سنی و شیعه ثبت شده است آشکار است پس تقدم  
ایشان از برای خلافت و مرجعیت مسلمین بحکم عقل معین است و بعبارة آخری  
و بیان دیگر امام و پیشوای جامعه که مرجع است باید اعلم و اتقی از رعیت  
بوده باشد و بشهادت تاریخ امیرالمومنین و ائمه معصومین اعلم و اتقی اهل  
زمان بوده اند و بحکم عقل تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است همچنانکه  
حق تعالی میفرماید **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی**  
**رابعاً** پیشوا قراردادن ائمه اثنی عشر را و پیروی نمودن از آنها که  
باتفاق تمام فرق مشهور بعلم و فضل و زهد و تقوی بوده اند از بدو صباوت  
تا آخر عمر بشهادت تاریخ و اخبار و کلماتی که از ایشان ضبط و ثبت شده  
است البته طریقه حزم و احتیاط و عمل بر طبق قول ایشان البته قطعاً موجب  
نجات و نیل بسعادت است و برعکس پیشوا قراردادن و پیروی نمودن از  
غیر ایشان برخلاف حزم و احتیاط و حکم عقل است زیرا بحکم عقل دفع  
ضرر محتمل واجب است و در پیروی ائمه اثنی عشر راه احتمال ضرر مسدود  
است و در پیروی دیگران احتمال ضرر قوی است اگر قطع بضرر نباشد و  
بعبارت آخری پیروی دیگران که در مقابل ایشان در هر دوره و عصری  
بوده اند اگر مقطوع الضرر نباشد تحقیقاً مظنون الضرر و لا اقل محتمل الضرر  
است پس بحکم عقل جائز نیست پیروی از اشخاصی که در پیروی آنها  
احتمال ضرر و هلاک است

مضافاً اینکه حق تعالی بموجب کریمه **یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا**  
**مع الصادقین** امر فرموده است حق تعالی بتبعیت و بودن با صادقین که طبق تفاسیر عامه و  
خاصه مراد امیرالمومنین است همچنانکه صدیقون در کریمه **والذین آمنوا**  
**بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون** مطابق تفاسیر عامه و خاصه  
مراد امیرالمومنین است در صورتی که امیرالمومنین بر حسب اختیار حق تعالی  
و ابلاغ پیغمبر ص هم ادعاء خلافت نمود و هم شهادت بملکیت فدک از برای  
صدیقه طاهره داد پس باید هم ادعاء خلافت را تصدیق نمود و هم شهادت را  
پذیرفت و بمفهوم کونوا مع الصادقین تبعیت از غیر صادقین نباید نمود  
مضافاً باینکه بموجب امر **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**  
بشرحی که قبلاً ذکر شد واجب است اطاعت اولی الامر و البته اولی الامر که  
حق تعالی در ردیف خود و رسول خود ذکر نموده باید کسی باشد که معلومات



پیغمبر را در امور دین داشته باشد و از حیث تقوی هم طوری طرف اعتماد باشد که تالی پیغمبر بشمار رود و بدیهی است پس از پیغمبر بموجب *انا مدینه العلم و علی بابها* و تفسیر کریمه *من عنده علم الكتاب* که تفسیر بامیرالمؤمنین شده است در تفاسیر عامه نیز و بر حسب کلمات و بیانات و خطب نهج البلاغه و غیره میفهمیم جز امیرالمؤمنین کسی نبوده است دارای آندرجه از علم و تقوی که قابل جایگزینی پیغمبر بوده باشد خصوص با ملاحظه کلمات خود آنها که تقدم جستند از قبیل قول ابابکر اقیلونی و از قبیل (لولا علی لهلك عمر) و خلاصتاً علاوه بر اینکه دارای علم پیغمبر باشد باید اولی الامر معصوم باشد و الا اطاعت او را با اطاعت خود و رسول خود مقرون نمیفرمود و باتفاق امت بعد از پیغمبر غیر از ائمه اثنی عشر کسی معصوم نبوده و اگر مراد از اولی الامر عموم باشد نه معصوم لازم میآید که هر حاکمی که بناحق حکمی کند تابع او شویم و اطاعت او را واجب شمیریم و این باجماع باطل است و بدیهی است که جائز نیست بر حق تعالی که واجب گرداند اطاعت احدی را مگر آنکه دارای عصمت و باطن او همچون ظاهر او مأمون از خطا و امر قبیح باشد.

گذشته از اینکه در موارد دیگر حق تعالی نهی فرموده است از اطاعت اشخاصی که معصوم نباشند.

چنانکه آیه شریفه میفرماید: *لا تطع من اغفلنا قبله عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً*

و آیه شریفه *لا ترقنوا الی الذین ظلموا*

مضافاً باینکه کلمه انما که از برای حصر است در کریمه

*انما ولیکم الله و رسولہ و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون* نیز میفهماند ولایت و امامت امت بعد از پیغمبر ص اختصاص دارد بامیرالمؤمنین زیرا از کلمه انما که از برای حصر است معلوم میشود مراد از ولی در اینجا ولی بتصرف است چه هرگاه مراد اولی بتصرف نبود و بمعنی مطلق دوست و ناصر و معین بود حصر بانما معنی نداشت و خلاف فصاحت و بلاغت و مفید معنی غیر مقصود بود زیرا ولی بمعنی مطلق دوست بنص قرآن در غیر خدا و رسول هم اطلاق شده است همچنانکه در آیه شریفه می فرماید

*و المؤمنین و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینہون*

*عن المنکر*

پس اگر این معنی مراد باشد اختلال بمصالح مسلمین باشد پس باید شخص ثالث که در ردیف خدا و رسول واقع شده است اولی بتصرف بوده

باشد چنانکه خدا و رسول اولی بتصرف هستند و همینکه معنی ولی مسلم شد که بمقتضی حصر اولی بتصرف است اینمطلب هم مسلم و غیر قابل انکار است که آیه شریفه در حق امیرالمؤمنین نازل شده و باتفاق امت کسیکه دارای این فضیلت بوده است در بین اصحاب و مؤمنین همان امیرالمؤمنین بوده است که در نماز انگشتی بسائل داد .

و بالجمله مضافاً به مزبورات و مذکورات امر کونوا مع الصادقین که به موجب تفاسیر عامه نیز مراد امیرالمؤمنین است ایجاب مینماید که تبعیت از امیرالمؤمنین بنمائیم و مفهوم این امر هم اقتضا دارد نهی از ضد او را پس بایستی احتراز از تبعیت کاذبین بنمائیم .

علیهذا خلفاء ثلث چون در باب فکک یکجا افترا زدند به پیغمبر و کذباً جعل کردند روایتی را برخلاف نص صریح قرآن گفتند پیغمبر فرموده است نحن معاشر الانبياء لانورث که در جواب آنها حضرت صدیقه کریمه و ورث سلیمان داود (الخ) را قرائت فرمود

و یکجا نسبت کذب که از ارجاس مهمه روحیه است دادند به کسانی که حق تعالی آنها را پاک و مبری از هر رجسی معرفی فرموده و آیه تطهیر باتفاق و اجماع عموم مسلمین در حق شان نازل فرموده است بنا بر این خلفاء ثلث واقع شده اند مصداق کریمه انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون بعلاوه باین کذب غصب کردند فکک فاطمه زهرا ع را و البته باین عمل اذیت کردند او را قطع نظر از صدماتی که درب خانه براو زدند و به موجب روایتی که صحاح نقل نموده اند از پیغمبر که فرموده است

من اذا هافت اذانی و من اذانی فقد اذ الله در حقیقت حق تعالی را اذیت کردند و بدیهی است این چنین اشخاص حق خلافت این چنین پیغمبر را ندارند با صراحت آیه شریفه لا ترونکونوا الی الذین ظلموا و کریمه لاتطع منهم آثموا و کفورا و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً و لاتطع الکافرین و المنافقین و امثال اینها

مضافاً باینکه بموجب نهی صریح فلا تطع المکذبین تبعیت و اطاعت از خلفاء ثلث که مقدم بر همه بودند منهی و حرام است زیرا ایشان اولاً در موضوع غصب فکک تکذیب کردند اشخاصی را که حق تعالی آنها را بصدق و طهارت از هر رجس و دنسی توصیف فرموده است پس تکذیب ایشان تکذیب حق تعالی است و اطاعت مکذبین حرام و منهی است و تبعیت نباید نمود بعلاوه تکذیب کردند قضیه غدیر و امر ولایت و خلافت امیرالمؤمنین را که پیغمبر ص حسب الامر حق تعالی به موجب بلغ ما انزل الیک الخ تبلیغ فرمود و ایشان



اطاعت نکرده و عملاً تکذیب نمودند پس اطاعت و تبعیت ایشان بدین مناسبت نیز حرام و منهی است .

و بالتیجه خلاصه اولاً انسان برای تکمیل خود و احراز مابه الامتیاز خود بایستی دین اختیار نماید و عمل بر طبق احکام دین کند و ثانیاً معلوم شد دینی که امروز حقتعلی از بشر خواسته است همان دین اسلام است که پیغمبر خاتم (ص) آورده است

و ثالثاً معلوم شد در بین مذاهب و فرق مختلفه‌ای که خود آن پیغمبر خبر داده است مذهب حق که موجب نجاتست همان مذهب شیعه اثنی عشری است که بطور تحقیق قطع نظر از تمام ادله و براهین طریق حزم و احتیاط است که درالسنه وافواء جاری است . «الاحتیاط طریق النجاة»

والسلام علی من اتبع الهدی والتمس من المؤمنین الدعاء

العبد علی بن عبدالله الرضوی القمی (برقمی)



کتابخانه مجلس شورای ملی

